

تصحيح خطأ تاريخي حول الوهابية

تأليف

د/ محمد بن سعد الشويعر

ترجمه إلى اللغة الفارسية

إسحاق بن عبدالله دبيري العوضي

طبع ونشر

الرئاسة العامة للبحوث العلمية والإفتاء

الإدارة العامة لمراجعة المطبوعات الدينية

الرياض - المملكة العربية السعودية

وقف لله تعالى

الطبعة الأولى ١٤٢٨هـ

ردمك: ٩٩٦٠-١١-٤٠٢-٣



تصحيح اشتباه
تاريخي درباره وهابيت

تأليف

دكتر محمد بن سعد الشويعر

ترجمة

إسحاق بن عبدالله دبيري العوضي

چاپ ونشر
مديريت پژوهشهاى علمى وفتوا
اداره مركزى بازنگرى مطبوعات دينى
عربستان سعودى - رياض

وقف لله تعالى

چاپ اول ١٤٢٨ - ١٣٨٦هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

الناشر

الرئاسة العامة للبحوث العلمية والإفتاء

الريـــــاض – المملكة العربية السعودية

الطبعة الأولى: ١٤٢٨هـ - ٢٠٠٧م

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر

الشويعر، محمد بن سعد

تصحيح خطأ تاريخي. /محمد بن سعد الشويعر، إسحاق العوضي. — الرياض، ١٤٢٨هـ

١٩٦ ص ١٧ × ٢٤سم

ردمك: ٣ – ٤٠٢ – ١١ – ٩٩٦٠

(النص باللغة الفارسية)

١ـ محمد بن عبدالوهاب بن سليمان، ت ١٢٠٦ هـ ٢ـ الدعوة السلفية ـ السعودية ٣ـ السعودية ـ تاريخ ـ الدولة الأولى أ ـ العوضي، إسحاق ، (مترجم) ب ـ العنوان

ديوي ٢١٧،٢ ١٤٢٨/٣٨٤

رقم الإيداع: ١٤٢٨/٣٨٤

ردمك: ٣ – ٤٠٢ – ١١ – ٩٩٦٠

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه ناشر

الحمدلله رب العالمين والصلاة والسلام على النبي الأمين محمد بن عبدالله وعلى آله وصحبه أجمعين ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين. أما بعد:

بی‌تردید کتاب «**تصحيح خطأ تاريخي حول الوهابية**» نوشتهٔ دکتر محمد بن سعد الشویعر کتاب خوب و مفیدی است که نویسنده در آن به رد و ابطال شبهاست و افتراهای دروغین و ظالمانه‌ای که از سوی دشمنان کینه توز اسلام به شیخ الإسلام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله و دعوت تجدیدی‌اش نسبت داده می‌شود پرداخته است. آنان از نام «وهابیت» یا «وهبیت» سوء استفاده می‌کنند که نام فرقه‌ای از اباضیه «خوارج» است که به عبدالوهاب بن رستم نسبت داده می‌شود. در قرن دوم هجری به دشمنی با اهل سنت و مخالفت با تعالیم اسلام ظهور کرد و در شمال آفریقا انتشار یافت.

مؤلف در این کتاب ثابت کرده است که نامگذاری دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب به وهابیت به دو دلیل اشتباه است.

۱- اشتباه تاریخی.

۲- اشتباه لفظی.

وهابیتی که علمای اسلام مردم را از آن بر حذر داشته‌اند، در قرن دوم هجری بود.

همچنین وهابیت نسبت دادن فرقه به نام پدر فرد است کاملاً اشتباه است. زیرا این کار نسبت دادن شیء به غیر اصل خودش است.

همچنین توصیه می‌کنیم که این کتاب، جهت خدمت به اسلام، نشر علم شرعی و رد شبهاست و ادعاهای دشمنان دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب ﷺ از سوی دوستان اعم از دعوتگران و دیگر کسانی که توانایی ترجمه آن را دارند، به زبانهای دیگر ترجمه شود.

هرگاه صحت ترجمه و خالی بودن آن از اشکال محرز شود، ریاست این مرکز آماده همکاری کامل، بازنگری و کمک به چاپ ترجمه کتاب خواهد بود.

از خداوند می‌خواهیم که قلب‌ها و اعمال ما را اصلاح، دینش را یاری و شعارش را چیره نماید و دشمنان اسلام را در همه جا خوار و نابود سازد. او شنوا و نزدیک است.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مؤلف

الحمدلله رب العالمين، والصلاة والسلام على أشرف المرسلين، سيدنا محمد وآله وصحبه أجمعين وبعد:

مقاله‌ای که چند سال پیش دربارهٔ تصحیح مفهوم تاریخی ودعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب نوشتم به یاری خداوند سودمند واقع شد و اثر خوبی بر جای گذاشت. در آن مقاله به بیان این واقعیت تاریخی پرداخته بودم که وهابیت رستمی با دعوت سلفی تجدیدی محمد بن عبدالوهاب رحمه الله هیچ ارتباطی ندارد.

استاد بزرگواری از یکی از دانشگاههای مراکش دربارهٔ این موضوع درخواست ارائه توضیحات بیشتری نمود. این رسالهٔ مختصر در جواب خواسته ایشان و توضیح رغبت فراوان و تلاشهای رهبران و علمای مغرب برای دفاع از این دین و انتخاب بهترین امور توسط آنها، نوشته شد. تلاش کرده‌ام دیدگاهی که در این تحقیق ارائه می‌کنم در نقل رویدادها براساس منبع قابل اعتمادی باشد. چاپ اول این کتاب با استقبال خوبی روبرو شد. این کتاب را به خاطر رغبت به کشف و بیان حقیقتی که بر ظاهر کردن آن بسیار تلاش نمودم، خدمت به علم، ادای امانت و نزدیک کردن. قلوب در راه بر گزیدهٔ اسلام نوشتم. همان راهی که نشانه‌های آن را سرورمان محمد بن

عبدالله ﷺ چهارده قرن قبل ترسیم نمود و همان گونه که خودشان فرموده‌اند و مردم را بر سر راهی روشن که شبهای آن مانند روز روشن است، جز هلاک شدگان کسی از آن منحرف نمی‌شود، قرار دارد.

همچنین دانشگاه اسلامی مدینه منوره اقدام به چاپ این کتاب نموده است که مقدمه آن دربارۀ تعریفی از کتاب است. رئیس دانشگاه اسلامی دکتر صالح بن عبدالله العبود در مقدمه‌ای بر چاپ سوم کتاب می‌نویسد: «این کتاب چنانکه از نامش پیداست به شرح و بیان یک اشتباه تاریخی که به وسیله آن به شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله و دعوت او به توحید، جفا شده است. می‌پردازد. توحیدی که حق خداوند بر بندگان و دعوت پیامبران، از اول تا خاتم آنها حضرت محمد ﷺ است. به همین دلیل این امر موجب برداشت و تعبیر اشتباه شد که دشمنان اسلام و مسلمانان برای ایجاد تفرقه میان آنان و از بین بردن وحدتشان از این امر سوء استفاده کردند. امید است این کتاب ارزشمند در از بین بردن این خطا و تصحیح مفاهیم اشتباه و از بین بردن اهداف شوم مفید واقع شود».

همچنین ـ الحمد لله ـ این کتاب به چند زبان ترجمه و چاپ شده است. از جمله آنها: «انگلیسی، فرانسوی، هوسا و سواحیلی». علاوه بر این ترجمه کتاب به زبانهای «اردو، فارسی، پشتو، بنگالی و روسی» در حال چاپ می‌باشد.

این مقدمه را بر چاپی که ریاست اداره تحقیقات علمی و افتاء اقدام به چاپ آن نموده است نوشتم که اداره کل نظارت بر کتب دین این مرکز در

چاپ اول این کتاب بر بازخوانی و چاپ در قالب آثار به چاپ رسیده آن مرکز نظارت کرده است. لازم به ذکر است که اینجانب به عنوان مشاور مفتی سابق کل کشور، «شیخ عبدالعزیز بن باز» رَحِمَهُ ٱللَّهُ و مفتی کنونی کل کشور، «شیخ عبدالعزیز بن عبدالله آل الشیخ» افتخار خدمت و فعالیت در آن مرکز را داشته‌ام از خداوند ـ عز وجل ـ می‌خواهم که این کتاب برای مسلمانان مفید واقع گردد، و اشتباهات و کج فهمی گروهی که در ذهن بعضی از مردم به وجود آمده و موجب سوء استفاده دشمنان اسلام جهت آسیب رساندن به اسلام و مسلمانان شده است، تصحیح گرداند.

همچنین از خداوند می‌خواهم که حق را به صورت حق به ما نشان، و توفیق پیروی از آن را عنایت فرماید. و باطل را به صورت باطل، و سعادت پرهیز و دوری از آن را به، ارزانی بدارد، و اندیشه‌های بعضی از مسلمانان را از اشتباهات اعتقادی و ظلم نسبت به علماء و دعوتگران اسلام حفظ آن را تصحیح نماید. او بر این توانا و شایسته جواب دادن [به خواستهٔ ما] است.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

علت تألیف کتاب

الحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام علی الصادق الأمین، نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین، ومن تبعهم بإحسان إلی یوم الدین أما بعد:

برای اولین بار کتاب کوچکی تحت عنوان «تصحیح خطأ تاریخی حول الوهابیه» در «١١٠» صفحه نوشتم که برای اولین بار در سال ١٤٠٧هـ.ق. در تطوان مراکش به چاپ رسید. چاپ دوم کتاب در سال ١٤١٣هـ.ق. توسط مکتبه دار المعارف در ریاض انجام شد.

در آن کتاب نوشته بودم که: دشمنان دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله دشمنان دین خداوند تعالی کسانی هستند که دارای مصالح دنیوی هستند، می‌خواهند نور خداوند را خاموش کنند و با کسانی که می‌خواهند توحید را تحقق بخشند و بدان معتقد باشند، دشمنی می‌کنند. توحیدی که خداوند بر آن أمر فرموده است و همهٔ پیامبران را برای دعوت و عملی کردن آن، و پرهیز از امور شرک آلود فرستاده است.

این دشمنان برای مبارزه با دعوت توحیدی شیخ محمد بن عبدالوهاب از نام فرقه‌ای از خوارج اباضیه در شمال آفریقا استفاده کردند. این فرقه در قرن دوم هجری به نام وهابیت منسوب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم خارجی اباضی به وجود آمد. همچنین آنان فتاوای علمای مغرب و اندلس معاصر با آن فرقه یا علمای بعد از آنان را [دربارهٔ گمراه بودن این فرقه] را مغتنم شمردند. آنان می‌خواستند هر چه سریعتر به هدفشان که سرکوبی و خاموش کردن دعوت توحیدی شیخ محمد بن عبدالوهاب بود دست یابند.

در این میان بود که دولت سعودی اول به مناصرت امام محمد بن عبدالوهاب پرداخت، دو امام بزرگوار یعنی محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب ـ رحمهما الله ـ در سال ۱۱۵۷هـ ق. دربارهٔ انجام این دعوت، یاری دادن دین خداوند و ادای امانت تبلیغ با هم متحد شدند.

خداوند عز وجل آنها پیروز کرد و دعوت آنان با قبول و تأیید مردم روبرو شد. به طوری که دامنهٔ آن به همه سرزمینهای اسلامی کشیده شد و علمایی که برای انجام مناسک حج به عربستان می‌آمدند، از آن تأثیر پذیرفتند و آن را در کشورهایشان ترویج و انتشار دادند.

جهانخواران و کسانی که منافع مادی‌شان در خطر بود، از آثار آن احساس خطر کردند. آنان گمشده خود را در فرقه وهابیت رستمی «قرن دوم» که رویدادها و حوادث آن در تاریخ دفن شده بود، یافتند. آنان به جستجوی فتاوای علما دربارهٔ آن پرداختند .... و برای نسبت دادن نام آن فرقه به دعوت تجدیدی شیخ محمد بن عبدالوهاب فرصت مناسبی یافتند. این شایعه‌ها در میان مردم ترویج پیدا کرد و انعکاس یافت. زیرا کسانی که دارای منافع دنیوی بودند، برای زشت جلوه دادن و دروغ بستن بر آن بسیار تلاش کردند. و مردم بیش از آن که سخن راست را باور کنند و به آن بگروند، به سخنان دروغین و افسانه‌ای گرایش و تمایل پیدا می‌کنند. به همین دلیل شایعه‌ها نقش مهمی در تغییر مفاهیم و به وجود آوردن تصوراستی اعم از حسن نیّت یا سوءنیت که بر خلاف واقعیت است، دارند. در سال ۱٤۰۷هـ ق. دربارهٔ دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب: مناظره‌ای انجام شد که نتایج رضایت

بخشی در پی داشت و به تصحیح مفهوم تاریخی حاکم بر اذهان [بعضی از مردم] انجامید. تعدادی از دوستان از من خواستند همان گونه که به صورت شفاهی این مناظره را برایشان تعریف کرده‌ام آن را به شکل کتابی در آورده و آن را منتشر کنم. زیرا دسترسی به نوشته راحت‌تر و تبلیغ آن دارای امکان بیشتری است. همچنین افراد بیشتری می‌توانند از آن استفاده نمایند. همچنین کتاب برای کسانی که می‌خواستند بعدها از آن استفاده کنند ماندگار خواهد بود، به همین دلیل معتقدم که: ممکن است با خواننده دربارهٔ علت نگارش کتاب «**تصحيح خطأ تاريخي حول الوهابية**» موافق باشم. زیرا خداوند برای هر کاری سببی تعیین کرده است. سبب و علت این نگارش، آن گفتگو بود. گفتگویی که مناظرهٔ علمی قانع کننده و گفتگوی آرام و نتیجه بخشی از آن به وجود آمد، علت مستقیم این کار بود.

در سال ١٤٠٧هـق. برای انجام مأموریتی به کشور «موریتانی» رفتم. سپس از طریق به کشور «سنگال» به کشور «مغرب» رفتیم. آژانس هواپیمایی ما را مجبور کرد که شش روز در کشور مغرب «مراکش» اقامت کنیم.

در یکی از روزها مهمان یکی از اساتید دانشگاههای آنجا بودیم که من با نام مستعار دکتر عبدالله از ایشان یاد می‌کنم. در نشستی که در دفترش برگزار شد، دربارهٔ علاقه او به عربستان سعودی و حضور او در بسیاری از کنفرانس‌هایی که در آن برگزار شده است، سخنان بسیاری رد و بدل شد. او در برابر حاضران که تقریباً دوازده نفر از علمای دین و فضلای آن کشور بودند، این سؤال را مطرح کرد.

گفت: ما عربستان را دوست داریم و قلب‌های مسلمانان به عشق آن سرزمین می‌تپد. همچنین میان رهبری و حکومت ما و شما نزدیکی و تفاهم فراوان و رضایت و تأیید فعالیت و تلاش خالصانه علماء و حکام کشورتان برای اسلام و مسلمین وجود دارد. اما ای کاش مذهب وهابیت را که موجب تفرقه میان مسلمانان شده است، رها می‌کردید؟!

من در جواب او گفتم: ممکن است اطلاعات اشتباهی که از منابع غیر موثق گرفته شده است، در ذهن شما وجود داشته باشد، اما برای اینکه مفاهیم مورد نظرتان را [خودتان] دریافت کنید دوست دارم که موضوع را با حضور دوستان به صورت یک مناظرۀ علمی براساس برهان و دلیل مطرح کنیم.... سپس گفتم: از آنجا که انسان به آنچه دانشمندان کشورش می‌نویسند اعتماد دارد، و به وسیلۀ آن قلبش آرامش می‌یابد، من در این گفتگو فقط در حدود کتابهایی که در این کتابخانه وجود دارد، صحبت می‌کنم و چنانکه می‌دانی من هیچ کتابی همراه خودم ندارم، بلکه حتی این مناظره به ذهنم هم خطور نمی‌کرد.

به همین دلیل و قبل از اینکه بحث را شروع کنیم امیدوارم که گفتگوی ما به دور از تعصب و هیجان یا مطرح کردن آرای بدون دلیل قانع کنندۀ قابل اعتماد باشد. زیرا هدف ما رسیدن به حقیقت، پیروی از اوامر پروردگار و رسول الله ﷺ است و از همه ما انتظار می‌رود که دین خدا را یاری نماییم.

گفت: در این امر با شما موافقم و علمای بزرگوار نیز میان ما داوری خواهند کرد.

گفتم: من هم موافقم با توکل بر پروردگار از شما می‌خواهم که سؤالات خود را مطرح نمایید.

گفت: برای نمونه آنچه را «الونشریسی» در کتابش «المعیار» جلد «۱۱» آورده است، ذکر می‌کنم، وی می‌نویسد: از «اللخمی» دربارۀ مردم سرزمینی که وهابیان برای آنها مسجدی ساخته‌اند، سؤال شد که حکم نماز خواندن در آن مسجد چیست؟[۱]

برای اطلاع خوانندگان می‌گویم که کتاب «المعیار» مجموعه‌ای از فتاوای فقه مالکی است که احمد بن محمد الونشریسی آن را گردآوری کرده است که در «۱۳» جلد به چاپ رسیده است. چاپ آن را حکومت «مغرب» انجام داده و نسخه‌هایی از آن به عنوان هدیه توزیع شده است.

بعد از مطرح شدن سؤال و آورده شدن جلد «۱۱» از کتاب مذکور، جواب دادم: فتوا و جوابی که به این سؤال داده شده است صحیح است و ما با «اللخمی» در فتوایش هم رای و موافق هستیم.

گفت: بنابراین ما درباره این فرقه و اشتباه بودن راه و روش آن به توافق رسیدیم، به ویژه که مفتی گفته است: این فرقه، از «خوارج» و گمراه و کافر هستند، خداوند ریشه آنها را از زمین بر کند. باید مسجد ویران شود و آنان از سرزمین مسلمانان دور شوند.

---

[۱]- نگا: المعیار المعرب فی فتاوی أهل المغرب، (۱۱/۱٦۸) سؤال در کتاب المعیار به طرز گسترده‌تری مطرح شده است.

گفتم: هنوز در ابتدای گفتگو هستیم و به توافق نرسیده‌ایم .. جهت اطلاع شما باید گفت: نظیر این فتوا از سوی «اللخمی» و کسانی که بعد از او آمده‌اند، علمای «اندلس» و فقهای شمال آفریقا فراوان و برگرفته از حکم رسول الله ﷺ دربارۀ خوارج است که با علی بن أبی‌طالب ؓ در نهروان جنگیدند.

در این گفتگو به تصحیح مفهوم تاریخی و فتوای علمای «اندلس» و «شمال آفریقا» دربارۀ این فرقه، تفاوت این فرقه با دعوت توحیدی و تصحیحی شیخ محمد بن عبدالوهاب: و نام زشتی که به ناحق به دعوت تجدیدی او اطلاق می‌شود، می‌پردازیم. این تصحیح فقط با قرائن و دلایل قانع کننده برای شما امکان‌پذیر است. زیرا هدف همۀ ما رسیدن به حقیقت برای خود حقیقت است. رأی صحیح و قانع کننده آن است که به وسیلۀ آن ابهام از بین برود و مفاهیم تصحیح گردد. گفت: همه ما می‌خواهیم به این حقیقت دست یابیم .. سپس گفت: بعد از این فتوا می‌خواهیم که شما نظر خودتان را بگویید و ما گوش می‌کنیم و علما هم میان ما داوری خواهند کرد و گفته‌هایی را که مطرح می‌شود را تأیید یا رد می‌نمایند.

گفتم: ـ إن شاءالله ـ آنچه را که راه را برای طالب رأی صحیح روشن می‌کند، خواهید دید. به همین دلیل از جزئیات امر شروع می‌کنیم. اگر امکان دارد لطفا روی جلد کتاب را بخوانید تا برادران آن را بشنوند. گفت: می‌خواهید فتوا یا اطلاعات روی جلد را برایشان بخوانم.

گفتم: اطلاعات ذکر شده روی جلد کتاب یا صفحه اول را بخوانید، وی چنین خواند «المعیار المعرب فی فتاوی أهل المغرب» تألیف: «احمد بن محمد الونشریسی المتوفی عام ۹۱٤ هـق «بفاس المغرب».

به یکی از علما که فرد با وقار، آرام و از همه حاضران مسن‌تر و نامش شیخ «أحمد» بود، گفتم: شیخ احمد تاریخ وفات مؤلف، «أحمد الونشریسی» را یادداشت، کن او هم سال ۹۱٤ هـق را نوشت.

سپس گفتم: آیا ممکن است زندگی نامه «اللخمی» را بیاورید؟

گفت: بله سپس به سوی یکی از قفسه‌های کتابخانه رفت و یک جلد از یکی از کتابهای بیوگرافی نویسندگان را آورد که در آن زندگی‌نامه: «علی بن محمد اللخمی»، مفتی اندلس و شمال آفریقا به صورت مفصل آورده شده بود و در آن کتاب او و آثارش را بسیار ستوده بود .. پس گفتم: مقصود اصلی ما قسمت پایانی بیوگرافی اوست، که چه زمانی از دنیا رفته است، دکتر عبدالله گفت: در سال ٤٧٨ هـق در گذشت[1].

به شیخ احمد گفتم: تاریخ وفات شیخ «علی اللخمی» را هم یادداشت کن. او هم سال ٤٧٨ هـق را نوشت.

دکتر عبدالله گفت: آیا نسبت به علمای ما و فتاوای آنها شک داری؟

گفتم: چه دلیلی برای این شک وجود دارد؟ سپس به علما رو کردم .. و گفتم: آیا در من نشانه‌ای از شک به وجود آمده است تا چنین سخن گفته شود؟ جواب همهٔ آنان به این سؤال منفی بود.

---

[1]- الحلل السندسیه، ص ۱٤۲ و الأعلام زرکلی (۱٤۸/٥) و در الحلل السندسیه آمده است که وی در صفاقص در گذشت.

گفتم: برای اینکه دربارهٔ خودم و علمای کشورمان شک را از بین ببرم، اما ما به همه آنها احترام می‌گذاریم و آنها را تکریم می‌کنیم و فتاوای صادره از آنان را درست و صحیح می‌دانیم اگر این فتواها دارای دلیلی از قرآن یا سنت صحیح رسول الله ﷺ هستند. اما رسیدن به هدف اصلی از این بحث و گفتگو و مقدمات آن نیاز به کمی صبر و بردباری دارد.

برای هر چه زودتر رسیدن به جواب، این سؤال را از همه مطرح می‌کنم: آیا ممکن است که علما دربارهٔ اعتقادی که فردی که به آن نسبت داده می‌شود، وجود نداشته باشد؟ یا فرقه‌ای که هنوز به وجود نیامده است، فتوا بدهند؟

همگی گفتند: نه .. این امر فقط در احادیث پیامبر ﷺ که جزو معجزات پیامبری است وجود دارد که غالباً به صورت توصیف و بدون ذکر نام است.

آنگاه خطاب به فرد طرف مناظره گفتم: آیا شما و دیگران معتقد نیستید که اولین کسی که وهابیت را تأسیس کرد، محمد بن عبدالوهاب در نجد بود؟ گفت: بله.

گفتم: زمانی که «اللخمی» و علمای مالکی دیگر اندلس و شمال آفریقا، آن فتوا را صادر کردند، هنوز بیش از ۲۲ تن از اجداد شیخ محمد بن عبدالوهاب به دنیا نیامده بودند. (با فرض اینکه در هر قرن سه نسل می‌آیند)، همچنین فاصله زمانی بین وفات عبدالوهاب بن رستم و وفات شیخ محمد بن عبدالوهاب، در حدود ۳۱ نسل است. همچنین علمای شما و مسلمانان دیگر، علم غیب ندارند و آنها را از سحر، غیبگویی و سخن گفتن دربارهٔ امری از

آن اطلاعی ندارند، بریء می‌دانیم. خداوند سبحانه می‌فرماید: ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٦٥﴾. (النمل: ٦٥).

«بگو: هیچ کس از کسانی که در آسمان و زمین هستند، ـ جز خدا ـ از غیب آگاه نیستند، نمی‌دانند چه وقت برانگیخته می‌شوند ([و قیامت فرا می‌رسد] ».

گفت: بیشتر توضیح بده.

گفتم: شیخ محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵هـق. به دنیا آمد، و در سال ۱۲۰۶هـق. از دنیا رفت و فاصله زمانی میان او و «احمد الونشریسی» که مؤلف کتاب «المعیار» است و فتوای «اللخمی» را ذکر کرده است، براساس تاریخ وفات، ۲۹۲ سال است. همچنین فاصله زمانی میان سال وفات شیخ محمد بن عبدالوهاب و «اللخمی ۷۲۸» سال است. همانگونه که شیخ احمد تاریخ وفات هر کدام از آنها را یادداشت نمود.

و همه علمای اندلس و شمال آفریقا نیز که دربارۀ آن وهابیت فتوا داده‌اند چنین هستند. گفت آیا ممکن است این مسأله را کمی بیشتر توضیح بدهید؟

گفتم: علمای اندلس و شمال آفریقا به این علت به صدور فتوا و هشدار دربارۀ وهابیت پرداخته‌اند که بر خلاف مناطق دیگر سرزمین اسلامی، که «شهرستانی در «الملل والنحل»[1] و «ابن حزم» در «الفصل فی الملل والأهواء

---

[1]- به این کتاب که دو جلد است مراجعه کنید. در آن فرقه‌ای به نام وهابیت وجود ندارد.

والنحل»[1] به ذکر فرقه‌های آنها پرداخته‌اند، این فرقه فقط در آن منطقه «اندلس و شمال آفریقا» وجود داشتند.

آیا دربارهٔ موضوعمان کتاب، یک جلدی «الفرق الإسلامیه فی شمال أفریقا» نوشتهٔ «آلفردبل فرانسوی» را که عبدالرحمن بدوی آن را به عربی ترجمه کرده است، دارید.

گفت: بله داریم .. سپس برخاست و آن را آورد.

گفتم: پس بیایید آن را در قسمت واو بخوانیم .. یکی از آنها خواند: وهبیت یا وهابیت فرقه‌ای از خوارج اباضیه هستند که «عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم، خارجی أباضی» آن را تأسیس کرد وبه نام وهابیت، نامگذاری شد که احکام شرعی را باطل و حج را لغو نمود، و میان آن فرقه و مخالفانش جنگهایی صورت گرفت .. تا اینکه به این مطلب رسید که عبدالوهاب در سال ۱۹۷هـ ق. در شهر «تاهرت» در شمال آفریقا در گذشت و به سبب تغییرات و اعتقاداتش، نام او را بر آن فرقه گذاشتند. آنان به همان اندازه که از اهل سنت متنفر بودند از شیعه نیز بیزار بودند. این «آلفرد» در کتاب فوق‌الذکرش از فرقه‌های اسلامی شمال آفریقا از ابتدای فتح آن سرزمین تا دوران مؤلف در عصر حاضر سخن رانده است.

دربارهٔ تاریخ وفات «عبدالوهاب بن رستم» اختلاف وجود دارد. «زرکلی» در «الأعلام» سال وفات او را ۱۹۰هـق. می‌داند، و در این هنگام به او و

---

[1]- به این کتاب که چهار جلد است مراجعه کنید. در آن فرقه‌ای به نام وهابیت وجود ندارد.

حاضران گفتم این همان وهابیتی است که میان مسلمانان تفرقه به وجود آورده است، و همان گونه که در کتب عقاید شما آمده است، علما و فقها اندلس و شمال آفریقا دربارۀ آن فتوا صادر کرده‌اند، و آنان در آنچه در این باره گفته‌اند بر حق هستند. اما دعوت سلفی تصحیحی شیخ محمد بن عبدالوهاب که امام محمد بن سعود ـ رحمهما الله ـ آن را پشتیبانی نمود، در حقیقت ضد خوارج و اعمال آنهاست. زیرا این دعوت براساس کتاب خداوند و سنت صحیح رسول الله ﷺ و ترک آنچه با آن دو مخالف باشد انجام گرفته و می‌گیرد، و آنها جزو اهل سنت و جماعت هستند.

شبهه‌ای را که در سرزمین‌های اسلامی انتشار یافته است، در حقیقت دشمنان اسلام و مسلمانان، اعم از استعمارگران و دیگران ترویج کرده‌اند تا در صفوف آنان تفرقه به وجود بیاورند. در آن زمان که حساس‌ترین دوران تاریخ یعنی جنگ‌های صلیبی بود، استعمارگران بر بیشتر سرزمینهای اسلامی حکومت می‌کردند. آنان وضعیت حقیقی جنگ‌های صلیبی را می‌دانستند. همچنین دریافته بودند که مانع اولیه آنها در تحقق اهدافشان، اسلام خالی از شبهه و افکار انحرافی است که سلفی‌ها بدان معتقدند. به همین دلیل آنان جهت ایجاد تفرقه و نفرت مسلمانان از این دعوت خالصانه، به ناحق بر آن نهادند. زیرا معتقدند که: «تفرقه بینداز و حکومت کن». به گونه‌ای که «صلاح الدین ایوبی» رحمه‌الله قبل از اینکه صلیبی‌ها را برای همیشه از «مصر» و «دیار شام» بیرون براند اقدام به براندازی فاطمی‌های عبیدی باطنی در مصر و پاکسازی

این سرزمین از آنها نمود[1]. سپس عده‌ای از علمای اهل سنت را از شام به مصر آورد و آنها را در سرزمین مصر پراکنده ساخت. آنان مصر را از تشیع باطنی به مذهب اهل سنت که از نظر دلیل و عمل و اعتقاد واضح است، در آوردند.

استعمارگران پس از آنکه حکومت توحیدی سنی را که دو امام، محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود بر پا کردند، دیدند، از تکرار آن شکست ترسیدند. کسانی که به جانشینی آن دو امام رسیدند به گسترش فعالیت‌ها و امور آن پرداختند و کم کم بر شمار کسانی که به هدف این دعوت لبیک گفتند افزوده شد. همگان می‌دانند که استعمارگران هرگاه وارد سرزمینی شوند، برای تضعیف و در حاشیه قرار دادن اهل سنت و تقویت بدعت گذاران تلاش می‌کنند. زیرا آنها آلت دست استعمار در فعالیت‌هایشان هستند.

گمان می‌کردم که این جواب قانع کننده است. اما یکی از آنها سؤالی را مطرح کرد و گفت: آیا محمد بن عبدالوهاب روش گذشتگان را اخذ ننمود و آن را دوباره زنده نساخت و از روش آنها پیروی ننمود؟!

گفتم: اولاً: به علت فاصله دور و مشکل بودن ارتباط بین دو سرزمین، اطلاعات بین آنها به خوبی مبادله نمی‌شد. همچنین از «عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم» در تاریخ شبه جزیره عربستان سخنی به میان نیامده است. بلکه چنانکه گذشت محققان و کسانی که دربارۀ فرقه‌ها و عقاید مذاهب و گروههای مختلف، به تألیف کتاب پرداخته‌اند، مانند شهرستانی و

---

[1]- نگا: تاریخ طبری و الکامل ابن اثیر.

ابن حزم و ردهای ابن تیمیه بر گروههای مختلف دربارهٔ آنها چیزی نگفته‌اند. در حالیکه عبدالوهاب بن رستم سالیان درازی پیش از آنها از دنیا رفته است. این امر نشان می‌دهد که دعوت عبدالوهاب بن رستم «وهابیت» از مرزهای شمال آفریقا و اندلس ـ قبل از دست دادن آن ـ تجاوز ننموده است.

ثانیاً: دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب با دعوت‌های دیگر که مخالف کتاب خداوند و سنت رسول الله ﷺ هستند تفاوت دارد. زیرا این جنبش، دعوتی تجدیدی براساس روش سلف صالح است که شامل امور مخالف با آن نبوده است.

ثالثاً: نامگذاری دعوتی که شیخ محمد بن عبدالوهاب پایه‌گذاری کرد به نام «وهابیت» یک اشتباه لفظی است، زیرا این دعوت را پدرش پایه‌گذاری نکرد. در غیر این صورت به سبب اشتراک این نسبت به پدر و پسرانش، که محمد یکی از آنها بود، این نسبیت مشترک می‌بود.

رابعاً: شیخ محمد بن عبدالوهاب در دعوتش با خوارج أباضیه و فرقه‌های دیگری که از زمانی که به وجود آمده‌اند علمای اهل سنت آنها را نکوهش کرده‌اند، هم عقیده و هم رأی نبوده است و کتابها و رساله‌های او این امر را روشن می‌سازد.

خامساً: اما دربارهٔ اموری که به او نسبت داده می‌شود ـ اگر وقت کافی وجود داشت ـ از سخنان او و شاگردانش دلایلی مبنی بر دروغین و ساختگی بودن آنها می‌آوریم که درباره این امور می‌گوید: **سبحانک یا رب هذا بهتان**

عظیم پس چگونه امری که انسان از آن تبری می‌جوید به او نسبت داده می‌شود؟!

اما گفتگو را ادامه خواهیم داد. شاید ـ با امید به خداوند ـ در این کتابخانه آنچه را که رفع شبهه می‌نماید، پیدا کنیم و چنانچه می‌دانید حکمت، گمشده مؤمن است.

سپس گفتم: شاید در نزد شما کتابی تاریخی دربارهٔ منطقه شما با نام «تاریخ شمال آفریقا» که نوشته یک مؤلف فرانسوی به نام «چارلی أندری» است، وجود داشته باشد. «محمد مزالی» نخست وزیر سابق تونس و بشیر بن سلامه»، کتاب مذکور را از فرانسوی به عربی ترجمه کرده‌اند.

دکتر عبدالله گفت: بله این کتاب را داریم .. سپس آن را که سه جلد بود، آورد.

پس از مراجعه به فهرست‌ها: در جلد دوم دربارهٔ حکومت‌های خوارج و از جمله «تاهرت» که حکومتی رستمی بود، مطالبی خواندیم که مولف به تفصیل دربارهٔ اعتقادات، قلمرو، آثار فرهنگی و تمدن و نامگذاری آنان به وهابیت با انتساب به «عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم» که با مردم زمانه خود مخالف بود، توضیح داده بود. همچنین در «۱۰» صفحه شرح داده بود که این وهابیت «رستمی» مخالف عقیده اهل سنت هستند[1].

---

[1]- به همان کتاب جلد دوم، ص ۴۰ـ ۵۰، و قسمتهای دیگر مراجعه شود.

سپس گفتم: اگر امکان دارد کتاب «المغرب الکبیر، العصر العباسی» تألیف السید عبدالعزیز سالم را چنانچه در کتابخانه وجود داشته باشد، بیاورید.

گفت: بله این کتاب را هم در کتابخانه داریم .. سپس آن را آورد.

پس از اینکه آن را آورد با هم شروع به خواندن جلد دوم دربارۀ دولت رستمی بر پا شده در شهر «تاهرت» مغرب نمودیم که عبدالرحمن بن رستم که اصالتاً ایرانی بود، زمانی که در سال ۱۷۱هـق احساس کرد اجل او به زودی فرا می‌رسد، درباره هفت نفر از افراد برگزیده دولت رستمی که پسرش عبدالوهاب و یزید بن فندیک جزو آنان بودند، وصیت کرد، آنان پس از اینکه میان عبدالوهاب و ابن فندیک اختلاف به وجود آمد، با عبدالوهاب بیعت کردند.

اباضیه که عقیده ابن رستم و پیروانش بود، به دو فرقه تبدیل شد. به گونه‌ای که در شرق و غرب این اختلاف و انشعاب ظاهر گردید: وهابیت که به نام عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم نسبت داده می‌شد و نکاریه، میان آن دو فرقه جنگ و درگیریهایی به وجود آمد که در این جنگها نکاریه شکست خورد تا اینکه رهبر آن: «ابن قندیره» کشته شد، زمانی که نکاریه ضعیف شدند، فرقۀ «واصلیه» که گروهی از معتزلیان بودند به آنها پیوستند.

سپس گفت: عبدالوهاب در آخر عمرش تصمیم گرفت به حج برود. اما پیروانش به او توصیه کردند که از بیم عباسیان در «نفّوسه» باقی بماند[1].

---

[1]- نگا: این کتاب (۵۵۱/۲ ـ ۵۵۷) چاپ دار النهضه العربیه، بیروت، و در آن معلومات بیشتر و شاملتری درباره عبدالوهاب رستمی و دولتش وجود دارد، و اینکه وفاتش در سال (۲۱۱هـق) بوده است.

سپس گفتم: اگر به کتاب «آلفردبل» دربارۀ فرق اسلامی از فتح اسلامی تا امروز مراجعه کنیم .. در می‌یابیم که در جای دیگری می‌گوید: خوارج وهبی کسانی هستند که به علت انتساب به «عبدالله بن وهب راسبی» به این نام، مشهور شدند. او کسی است که علی ﷺ در نهروان با او جنگید. این گروه اباضیه هستند که دربارۀ تقسیمات آنها آورده است: گروهی از آنان اباضیه مغرب، در «تاهرت» هستند، آنان کسانی هستند که دولت رستمی را در شمال آفریقا تأسیس کردند. آنان که جزو متعصب‌ترین فرق بودند از پیروان عبدالوهاب بن رستمی به شمار می‌آیند که فرقه او به علت انتساب به او و تغییرات و اعتقاداتی که او در مذهبشان به وجود آورد، به نام وهابیت شناخته شده است.

نویسنده دربارۀ این فرقه و اینکه از اهل سنت متنفر و بیزار هستند، تقریباً دوازده صفحه مطلب نوشته است[۱].

سپس گفتم: از این تحقیق و مراجعه به دیگر کتابهای عقاید و سیره دربارۀ تاریخ شمال آفریقا، برای طالب حقیقت روشن می‌شود که از قرن دوم هجری که فرقه وهابیت ـ منسوب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم ـ که فرقه‌ای از خوارج اباضیه بودند، به وجود آمدند، علما و نویسندگان آرا و عقاید آنان را به شدت محکوم کردند. و همه منابع این امر را تأیید می‌کنند.

شیخ محمد بن عبدالوهاب با هدف تصحیح عقاید جهت از بین بردن شبهات نسبت داده شده به اسلام و زدودن شرک و بدعت از ساخت آن قیام

---

[۱]- به کتاب: (الفرق الإسلامیه فی الشمال الإفریقیه) ص ۱۵۰ مراجعه شود.

کرد. همان گونه‌ای که قبل از او دعوتگرانی مانند: احمد بن حنبل در عراق، شیخ الإسلام ابن تیمیه در شام، العز بن عبدالسلام در مصر، شاطبی در مغرب و اندلس، امیر صنعانی در یمن و .... همهٔ آنان و دیگر علمای اصلاح و تجدید با خوارج، اعتقادات و بدعت‌های آنان اعتزالی‌گری که مخالف عقیده اهل سنت و جماعت است مخالف هستند. این امر در کتابهایی که دربارهٔ فرق و گروههای اسلامی نوشته شده است به تفصیل آورده شده است.

عبدالله پس اینکه نام وهابیت را که چندین بار در منابع تاریخی و اعتقادی آنها تکرار شده بود، دیدند و توضیح مواردی که آن را درخواست می‌کردند. قانع شدند. اما من می‌خواستم این مفهوم در نظر آنان تثبیت شود و مجالی برای شک باقی نماند و برای کسانی که می‌خواهند پس از تدوین از آن استفاده نمایند مفید واقع گردد. چنانکه علمای بلاغت می‌گویند: افزودن بر مطلب و الفاظ موجب تثبیت مفهوم در ذهن می‌شود.

گفتم: حالا که حقایق تاریخی برای ما بیش از پیش مطرح و روشن گردید، نظر شما دربارهٔ افزودن بر منابع بحث چیست؟

در منابع تاریخی ذکر شده است آل سعود به نشر و ترویج دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب، تبلیغ آن برای حاکمان مسلمان به وسیله مکاتبات، فرستادن هیات‌هایی به عنوان پیروی از گذشتگان در ادای امانت و تبلیغ آنچه برای آن قیام کرده بودند پرداختند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَۖ وَسَوۡفَ تُسۡـَٔلُونَ ٤٤﴾. (الزخرف: ٤٤).

«قرآنی که به تو وحی شده و این مایه یادآوری (و عظمت) تو و قوم تو است و بزودی سؤال خواهید شد».

همچنین علما و حکام کشورتان نیز به این دعوت پاسخ دادند و به ترویج آن پرداختند. به گونه‌ای که حکام و علمای مغرب دور به تحقیق و گفتگو [دربارۀ آن] پرداختند وسپس به صحت و سلامت مبانی این دعوت پی بردند.

گفتند: بله .. ما می‌خواهیم که شما با استفاده از اطلاعات مفید، قانع کننده و موثق در این بارۀ بیشتر توضیح دهید.

گفتم: إن شاء الله چنین خواهم کرد.

سپس افزودم: شاید بدانید که امام سعود بن عبدالعزیز ـ سومین حاکم حکومت اولیه سعودی‌ها ـ پس از آن که در سال ۱۲۱۹هـ.ق. مکه را فتح کرد، نامه‌هایی به حاکمان شمال آفریقا از جمله تونس، مغرب دور و غیره فرستاد که در آن به بیان حقیقت توحید و اصول دین که محمد ﷺ آن را آورده بود، به صورت خالص و به دور از اموری که به آن افزوده شده است، پرداخت و صادقانه وبا امانتداری به تبلیغ آنها پرداخت. بهترین درود و پاکترین سلام بر او باد این نامه چنانکه مجله آلمانی «اسلامیکا» (Islamika) با تحقیق یکی از مستشرقین به زبان آلمانی دربارۀ دعوت آنان نوشته است، سه صفحه می‌باشد[1].

این نامه با محتوا و متن عربی‌اش تلاشها و فعالیت‌های امام سعود و پدرش را در راستای تلاش براساس فرمان خداوند و پیامبرش ﷺ برای

---

[1]- به این مجله جلد ۷ سال ۱۹۳۵م مراجعه شود.

دعوت به دین خداوند با استفاده از هدایت الهی بیان می‌کند. تا اکاذیب و افتراهایی را که به دعوت نسبت داده شده و شیخ محمد بن عبدالوهاب قبل از وفاتش در سال ۱۲۰٦هـ‌ق در ردیه‌هایش آنها را نفی کرده است از اذهان پاک سازد. وی در این باره می‌نویسد: خداوندا تو پاک و منزهی و این امر افترای بزرگی است. و قبل از ما به هم به بهترین خلق محمد بن عبدالله ﷺ دروغ بسته‌اند چنانکه در نامه‌اش به یکی از مخالفانش به نام عبدالله بن سحیم نوشته بود، و همچنین نامه به عالم بغداد شیخ عبدالرحمن السویدی رحمه‌الله به بطلان این افتراها اشاره کرده است. همچنین در نامه به شیخ عبدالرحمن السویدی به بیان عقیده‌اش و آنچه مردم را به سوی آن دعوت می‌کند اعم از اخلاص در عبادت برای خداوند تعالی و انکار شرک‌هایی که در میان مردم رواج یافته است. از قبیل خواندن و کمک طلبیدن و پناه بردن به مردگان، پرداخته است. وی می‌نویسد: علت دعوت به این عقاید، عده‌ای از مردم با ما مخالفت می‌کنند و بر ما دروغ می‌بندند ... تا اینکه گفت: من زیر دستانم را به برپا داشتن نماز، پرداخت زکات و امور واجب دیگر فرا خواندم، و آنها را از ربا، شرب خمر و منکرات دیگر نهی کردم. بزرگان به علت اینکه این رویه در نظر عوام خوشایند است آن را برنتافتند و بر آن خرده گرفتند. به همین دلیل با آن امور توحیدی که من آن را ترویج می‌کردم و از شرک باز می‌داشتم مخالفت و دشمنی کردند. آنان به عامه مردم چنین القا کردند که این امر برخلاف آن چیزی است که اکثریت مردم بدان معتقدند، فتنه بزرگی به وجود آمد. آنان نیروها و لشکریان شیطانی را بر ما فرود آوردند. از جمله این امور

عبارت بود از: اشاعه و نشر اکاذیب و افتراهایی که انسان عاقل نه تنها از نسبت دادن، بلکه از ذکر آنها شرمنده می‌شود. از جمله اتهامات عبارت بود از اینکه من به جز پیروانم همه مردم را تکفیر می‌کنم، و معتقدم که نکاح‌های آنها صحیح نیست، به راستی جای تعجب دارد! چگونه انسان عاقل این امر را قبول می‌کند، آیا انسان مسلمان، کافر، عاقل یا دیوانه این سخن را بر زبان خواهد راند؟ و پس از آنکه تعداد فراوانی از اتهاماتی را که به او نسبت داده می‌شود، بر شمرد گفت: خلاصه اینکه: آنچه به جز دعوت مردم به توحید نهی از شرکت دربارهٔ ما گفته می‌شود همه بهتان و افتراست که دروغین و ساختگی بودن این افتراها بر شما پوشیده نیست[۱].

سپس گفتم: از ویژگی‌های حکام و علمای مغرب، حق طلبی و تحقیق و دقت در امور است که شاهد حقیقت زیر هستیم:

۱ ـ سطان مغرب دور، سید محمد بن عبدالله العلوی، جد کبیر خاندان حاکم فعلی، پس از تحقیق و مطالعه، تحت تأثیر این دعوت قرار گرفت و به فعالیت برای اهداف و محتوای آن پرداخت.

به گونه‌ای که به مبارزه با بدعت‌ها در کشورش پرداخت. همچنین با فرق صوفیه جنگید و مردم را به اجتهاد و انتشار سنت فراخواند، زیرا وی در آن زمان از قوی‌ترین حاکمان مسلمان بود و کشورش از آتش فتنه‌های زیر رنج می‌برد: ۱ـ باطنی‌های عبیدی ۲ ـ بدعت گزاران و ترویج کنندگان جهل،

---

[۱]- به این کتاب که چاپ (مرکز ملک عبدالعزیز) در ریاض است مراجعه کنید.

۳ـ وهابیت رستمی، ٤ـ حملهٔ صلیبی‌ها به شمال آفریقا، پس از سقوط اندلس به دست اروپائیان.

«محمد جُمْعه در کتابش انتشار دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب» قسمتی از فعالیت‌های سیدی محمد بن عبدالله العلوی که با دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب مطابقت دارد و تاکید آن دو بزرگوار بر زدودن شرک و بدعت از ساحت توحید را بیان می‌کند[۱].

«شارلی جولیان» مورخ فرانسوی در کتاب «تاریخ آفریقیا الشمالیه» که «محمد مزالی» و «بشیر بن سلامه» آن را ترجمه کرده‌اند، دربارهٔ این سلطان سخن رانده است.

در جلد دوم چنین نوشته است: «سیدی محمد» که فرد متقی و وارسته‌ای بود به وسیله حجاج از انتشار جنبش [توحیدی] محمد بن عبدالوهاب و تأیید آن توسط آل سعود در شبه جزیره عربستان اطلاع یافت و به افکار آنها علاقه‌مند شد. این سخن را از او روایت می‌کنند که می‌گفت: «من مالکی مذهب و در عقیده وهابی هستم». غیرت دین او موجب شد اجازه دهد کتابهای اشعری‌ها را که در امور دین کوتاهی و آسان‌گیری [و بسیاری از امور حرام را] حلال می‌شمارند و تکایای [صوفیه] را از بین ببرند[۲].

---

[۱]- نگا: این نامه، ونامه‌اش به عبدالله بن سحیم، و نامه پسرش عبدالله در اکاذیبی که به آنها نسبت داده‌اند، در کتاب: (البیان والإشهار) تألیف شیخ فوزان السابق رحمه الله، چاپ اول سال ۱۳۷۲هـ‍ـق ص: ۸۲ ـ ۸٤ ورسائل الشیخ چاپ جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلامیه به مناسبت هفته الشیخ محمد بن عبدالوهاب جلد الرسائل، جزء پنجم.

[۲]- تاریخ آفریقا الشمالیه، ج ۳۱۱/۲.

۲ ـ اما مورخ مغرب دور، احمد ناصری در جلد هشتم کتاب تاریخی خود با عنوان «الاستقصاء فی تاریخ مغرب الأقصی» در این باره به تفصیل سخن رانده است. حتماً این کتاب در کتابخانه یافت می‌شود. گفتند: بله

زمانی که آن را باز کردیم و رویدادهای سال ۱۲۲٦هـ ق. را خواندیم چنین نوشته بود: در این سال گروهی از مردم مغرب به همراه ابراهیم پسر سلطان سلیمان که به جای پدرش سیدی محمد بن عبدالله العلوی به حکومت رسیده بود، برای انجام مراسم حج به حجاز رفتند.

ابراهیم بن سلیمان و همراهانش گفتند: اموری را که مخالف آنچه، از شریعت شناخته‌ایم از ابن سعود ندیدیم. بلکه ما از او و پیروانش التزام و پایبندی به احکام شریعت و بر پاداشتن آنها از قبیل نماز، طهارت، روزه، نهی از منکر، پاکسازی حرم از گناهان را دیدیم[۱]. سپس به آنان گفتم: آیا می‌دانید آن کسی که ابراهیم بن سلطان سلیمان و علمایی که همراه او بودند پس از بحث در حج سال ۱۲۲٦هـ ق. دربارۀ او و پیروانش گواهی دادند، به گونه‌ای که ناصری دربارۀ کاروان استقبال از حجاج که معمولاً به شکل جالبی برای استقبال از پادشاهان از شهر فاس خارج می‌شد و پیشواز آنان آمد. در این کاروانها گروههایی از طبقات مختلف مردم از قبیل علما، ثروتمندان، بازرگانان، قضاوت و شیخ و عالم کاروان و ... وجود داشت که شبیه کاروان مصر و شام بود[۲].

---

[۱]- استقصاء لأخبار المغرب الأقصی، للناصری، (۱۲۰/۸).

[۲]- همان منبع، ص ۱۲۱.

آیا ممکن است این کاروان با علما و شخصیت‌های مشهور و صاحب نفوذش که پس از بحث با امام سعود و علمای عربستان بر کشته بود با عبدالوهاب بن رستم خارجی اباضی مؤسس وهابیت اصلی مطابقت داشته باشد، که علما دربارهٔ آنان فتوا داده‌اند، یا اینکه این امر افترا و ادعایی ساختگی از سوی دشمنان اسلام است که بعضی از مسلمانان بدون بحث، تحقیق و مراجعه به کتب مورد اعتماد تاریخی و اعتقادی این امر را تصدیق و تأیید نموده‌اند؟!

همگی گفتند: ما با شما هم عقیده هستیم و این امر را قبول داریم. اما چگونه امور غیر قابل تردیدی که در کتابهای ما ذکر شده است از دید بسیاری از محققان پنهان مانده است؟!

گفتم: برای اطلاع بیشتر شما و استفاده بیشتر کسانی که این مطلب را مطالعه می‌نمایند باید گفت که ناصری که از مورخان مورد اعتماد شما و کتابش از منابع مهم کشورتان است. در کتاب تاریخش قسمت فراوانی از رویدادهای این دعوت را در بیش از ۱۰ صفحه آورده است که در ادامه قسمت بیشتری از آرا و اقوال او را خواهیم آورد. آنها گفتند: بله گفتم: مردم در سال ۱۲۲٦هـ ق. در فاس با سلطان سلیمان بن محمد بن عبدالله علوی بیعت کردند. که او با امام عبدالله بن سعود و پدرش امام سعود بن عبدالعزیز که اولین بار در سال ۱۲۱٤هـ ق. مطابق با ۱۷۹۹م. به قصد انجام مراسم حج وارد مکه شد، معاصر بوده است. ناصری دربارهٔ سلطان سلیمان می‌نویسد: او می‌خواست دربارهٔ ابن سعود و دعوتش تحقیق کند. به همین دلیل پسرش ابراهیم را به همراه گروهی از علما و اشراف مغرب به عربستان فرستاد تا

جواب این تحقیق را به پدرش برساند آنها در امنیت کامل و به بهترین شیوه به حجاز رسیدند و مناسک را به جا آوردند و به زیارت مسجد نبوی شریف رفتند، سپس ناصری می‌افزاید: گروه بسیاری از کسانی که در آن سال به همراه امیر ابراهیم حج را به جای آوردند روایت کرده‌اند که آنان از آن سلطان ـ یعنی امام سعود ـ آنچه را که مخالف فهم، برداشت و شناخت آنان از شریعت باشد، ندیده‌اند، بلکه از او پیروانش نهایت التزام و پایبندی، انجام مناسک دین از جمله: نماز، طهارت، روزه، نهی از امور منکر و زدودن پلیدی‌ها و گناهان آشکار از حرمین شریفین را مشاهده نمودند. زمانی که ملک سعود با امیر ابراهیم دیدار کرد، تعظیم و تکریم واجب اهل بیت را به جا آورد و با او مانند یکی از یاران و نزدیکانش گفتگو کرد. کسی که با امیر ابراهیم در این گفتگو همراه بود، قاضی فقیه ابواسحاق ابراهیم زرعی بود. ابن سعود در این دیدار خطاب به آنان گفت: مردم گمان می‌کنند که مخالف سنت پیامبر ﷺ هستیم. شما از اعمال چه چیزی را دیده‌اید که مخالف سنت باشد، و قبل از این نشست و دربارهٔ ما، چه چیزهایی شنیده‌اید؟!

قاضی به او گفت: شنیده‌ایم که شما به قرار گرفتن استواء ذاتی ذات [الهی بر روی عرش] معتقد هستید که مستلزم جسم بودن چیزی است که بر روی چیز دیگر قرار می‌گیرد، ابن سعود گفت: معاذالله، ما به همان چیزی معتقدیم که امام مالک: فرمود: «استواء معلوم، کیفیت آن مجهول، سؤال دربارهٔ آن بدعت و ایمان به آن واجب است». آیا این سخن مخالف کلام خدا و سنت رسول ﷺ است؟!

گفتند: نه .. و ما نیز چنین معتقدیم. سپس قاضی زرعی به او گفت: شنیده‌ایم که شما معتقدید که به زنده بودن پیامبر ﷺ و پیامبران دیگر در قبرهایشان معتقد نیستید .. زمانی که ابن سعود نام پیامبر ﷺ را شنید، بر خود لرزید و با صدای بلند صلوات فرستاد و گفت: پناه بر خدا، معتقدیم که ایشان و پیامبران دیگر در قبرهایشان زنده‌اند و زندگی آنان بالاتر از زندگی شهیدان است.

۳- پس ناصری در پایان این سخنان می‌نویسد: من معتقدم که امیر سلیمان رحمه الله به این امر معتقد بود، به همین دلیل آن نامه مشهور را نوشت که در آن دربارۀ وضعیت کسانی که به رهبانیت صوفیه گرفتار شده‌اند و آداب زیارت اولیا شرح و دربارۀ افتادن به دام بدعت و غلو مردم دربارۀ مردگان هشدار داده بود و دربارۀ این موضوعها به تفصیل سخن رانده بود و مسلمانان را نصیحت کرده بود. خداوند به او پاداش نیک بدهد.

همچنین امیر سلیمان خطبه‌ای را دربارۀ دعوت به توحید و مبارزه با بدعت‌ها خوانده بود و دستور داد این خطبه در نمازهای جمعه خوانده و توزیع شود. همچنین دستور داد تکیه‌ها و زاویه‌های صوفیه بسته شود[۱].

ناصری می‌گوید: پس از گفتگویی که دربارۀ امور فراوانی که به آنها نسبت داده می‌شود انجام شد، فرمانده سپاه گفت: این اموری بود که آن افراد مذکور آن را مطرح کردند، که بعضی از این شبهات را از گروهی از آنها و بعضی دیگر را به تنهایی از تک تک آنها شنیدیم که بر این امر استفاق پیدا کردند[۲].

---

[۱]- الاستقصاء، (۱۲۱/۸ و ۱۲۲).

[۲]- همان منبع.

سپس گفتم: این بعضی از حقایق همراه گفتگو و تحقیق بود، همچنانکه به شما قول داده بودم که از حدود منابع منطقه شما که وهابیت حقیقی در آنجا به وجود آمد، خارج نشوم. زیرا در همین منطقه برای شما و بسیاری از مسلمانان دربارۀ دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب که آل سعود اقدام به نشر و ترویج آن می‌نماید، شبهه به وجود آمده بود.

چنانکه از نامه‌ها و ردیه‌های شیخ محمد که دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود آن را چاپ و منتشر کرده است و نمونه‌هایی از آن ذکر شد، در می‌یابیم که آنها به رد و محکوم کردند. اتهامات و افتراهایی پرداخته‌اند که به ناحق به او و دعوتش نسبت داده می‌شود. بلکه ایشان بارها این افتراها و اکاذیب را رد کرده‌اند و فرموده‌اند: «این افترای بزرگی است»[١].

پس چگونه انسان عاقل، اموری را که شیخ محمد و شاگردانش پس از او در حیاتش آنها را شنیده و نفی کرده‌اند، تأیید می‌نماید. کتاب التوحید که اثر اوست، و شرح آن فتح المجید و تیسیر العزیز الحمید و رساله‌های ایشان مانند ثلاثه الأصول، کشف الشبهات، القواعد الأربع و آداب المشی إلی الصلاه و .... آنها را با تأمل و دقت بخوانید. اگر در آنها چیزی را که مخالف دین رسول الله ﷺ دیدید، حق دارید در آنها شک کنید.

٤- اما دکتر عباس جراری که از اهالی مغرب است ـ نمی‌دانم سخنرانی او در دانشگاه ریاض، دانشگاه ملک سعود کنونی در سال ۱۳۹۹هـ ق. را

---

[١]- در این باره به جزء پنجم از مجموعه رسائل شیخ محمد بن عبدالوهاب که دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود آن را منتشر کرده است. مراجعه نمایید که دربارۀ رسایل و ردیه‌ها است.

شنیده‌اید یا نه، در آن سخنرانی می‌گوید: جنبش سلفی‌ها در مغرب، در آغاز قرن چهاردهم هجری بار دیگر، ظهور پیدا کرد. به طوری که سلطان حسن در سال ۱۳۰۰هـق. نامه‌ای را خطاب به مردم مغرب فرستاد که ناصری نیز به این امر اشاره کرده است. چنانکه این امر بار دیگر در سال ۱۱۸۵هـق. هنگامی که امام عبدالعزیز بن محمد، شیخ عبدالعزیز بن عبدالله الحصین را برای مناظره با علمای مکه به پیش والی آن شهر در آن زمان فرستاد. از جمله علمای مکه در آن زمان شیخ یحیی بن صالح حنفی، عبدالوهاب بن حسن الترکی مفتی سلطان و عبدالعزیز بن هلال بودند که دربارهٔ سه موضوع با همدیگر به گفتگو پرداختند. در هنگام مناظره حقایق قانع کننده‌ای دربارهٔ صحت این دعوت برای آنان ثابت شد.

سپس گفتم: علمای مکه در آن زمان مانند علمای مغرب و دیگران به علت وجود شایعات و ترویج اکاذیب و افتراهایی که افراد مغرض آنها را منتشر می‌سازند، نسبت به حقیقت این دعوت شبهه داشتند.

بعد از آن که امام سعود بن عبدالعزیز برای دومین بار وارد مکه شد، مناظراتی برگزار شد و به سؤالات آنان پاسخ داده شد. از جمله علمای نجد عبارت بودند از شیخ عبدالعزیز الحصیّن و شیخ حمد بن ناصر بن معمر بودند که امام سعود شیخ حمد را به عنوان قاضی و مفتی مکه تعیین کرد تا اینکه پس از آن در مکه از دنیا رفت. علمای مکه درباره دعوت تجدیدی به یقین رسیدند و دربارهٔ نفی شبهات و اکاذیب پیرامون دعوت، سندی صادر و همگی آن را امضا کردند، که بارها به چاپ رسید.

سپس در دوران ملک عبدالعزیز، بعد از آن که در سال ۱۳٤۳هـ ق. وارد مکه شد، این امر دوباره تکرار و موجب ایجاد اطمینان دربارۀ صحت دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه‌الله شد.

برای اطلاع بیشتر شما باید بگویم که بناهای ساخته شده بر روی قبرهای مکه به جز قبر ام‌المؤمنین خدیجه در دوران شریف عون الرفیق، در دوران ما بین دوره دوم حکومت سعودی و اقدام ملک عبدالعزیز به تجدید بنای دولت سعودی در دورۀ سوم منهدم و تخریب شد.

این تخریب با مشورت شیخ احمد بن عیسی و تأیید شریف مکه و بعضی از علمای آن شهر انجام شد که نشان دهنده رضایت آنها بود[1].

سپس گفتم: ای برادران از بحث فوق و مطالعه نصوص در می‌یابیم که نسبت دادن وهابیت به دعوت سلفی به شیخ محمد بن عبدالوهاب اشتباه محض است و وهابیتی که در کتابهایتان دربارۀ آن فتوا صادر شده است هیچ ارتباط و نزدیکی با دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب ندارد. زیرا دو خط موازی هرگز به هم نمی‌رسند.

همچنین همان گونه که علمای شما در گذشته [و حال] از وهابیت رستمی متنفر و بیزار بودند، شیخ محمد و شاگردانش نیز با آن دشمن و از آن بیزارند. زیرا حرکت شیخ محمد، دعوتی سلفی بود که در آن امور مخالف کتاب خدا و سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم جایگاهی ندارند.

---

[1]- برای اطلاع از زندگی نامه شیخ احمد العیسی به کتاب (علماء نجد خلال سته قرون) تألیف ابن بسام جلد اول مراجعه کنید.

چنانکه برایمان روشن گردید علمای مغرب، در اثنای مناظره با علمای عربستان در حج سال ۱۲۲٦هـ ق، آنان و حکام آل سعود را که برای احیای دین خداوند، تجدید سنت رسول الله ﷺ و از بین بردن بدعت و اقدام به حمایت از دعوت شیخ محمد نموده بودند از اتهامات بری می‌دانستند و به دروغ بودن افتراهایی که به شیخ محمد و دعوتگران دین خدا نسبت داده می‌شد، پی بردند. به علاوه دریافتیم که چهار تن از سلاطین مغرب دور به انجام این دعوت و انتشار آن در سرزمینهایشان پرداختند.

١ ـ سلطان سیدی محمد بن عبدالله العلوی که با امام عبدالعزیز بن محمد معاصر بود و نامه امام سعود را [دریافت و آن را منتشر و] ابلاغ نمود.

٢ ـ سلطان سلیمان بن محمد بن عبدالله العلوی، کسی که علما را به همراه پسرش ابراهیم به عربستان فرستاد و با امام سعود بن عبدالعزیز مباحثه و گفتگو نمود همچنین علمای مغرب با علمای دعوت گفتگو و تبادل نظر کردند.

٣ ـ سلطان ابراهیم بن سلیمان بن محمد بن عبدالله العلوی که پس از پدرش سلطان سلیمان به حکومت رسید.

٤ ـ سلطان حسن اول در سال ۱۳۰۰هـق. دورۀ ایشان، مصادف با فاصله زمانی بین دوره دوم حکومت سعودی و دورۀ سوم بود که ملک عبدالعزیز از پنجم شوال سال ۱۳۱۹هـق. آن را بنا نهاد.

همچنین دکتر محمد تقی‌الدین الهلالی رحمه‌الله که حسنی و از خاندان حکومتی مغرب بود، به انجام تبلیغ برای دعوت شیخ محمد پرداخت. وی در

ابتدا جزو فرقه صوفیه تیجانیه بود. اما زمانی که حقیقت دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله را دریافت به نشر آن در همه مکانهایی که می‌رفت پرداخت. تا اینکه در اواخر عمرش در شهر فاس در مغرب اقامت گزید آنگاه به دارالبیضاء رفت. تا اینکه [در آنجا] از دنیا رفت. وی دربارهٔ تیجاینه و بطلان عقاید آنها رساله‌ای تألیف نمود. همچنین شیخ عبدالرحمن الإفریقی سنگالی، جزو اعضای فرقه تیجانیه بود که از اعتقاد به آن دست کشید و به رد عقاید آنان کتابی تألیف نمود.

همچنین از آن زمان تا کنون دربارهٔ مباحثات سلفی‌ها در مغرب، انتشار افکار آنها و تأثیرپذیری رهبران آنها از علمای حجاز و نجد کتابهای فراوانی تألیف شده است. استاد احمد العماری که رساله «وتری» را تحقیق کرده است این امر را رد کرده است و می‌گوید نسبت دادن او به سلفی‌گری، تعصب شدید نسبت به اصحاب طریقت به حساب سلفی‌هاست. این در حالی است که محقق مغربی است. سپس گفتم امیدوارم که این امر قانع کننده و کافی باشد و چنانچه توضیحات بیشتری بخواهید، چه به وسیله نقل آرای علمای مسلمان یا دیدگاهها و تحلیل‌های مستشرقین غربی که به ثبت رویدادها و پیگیری مسائل و مسیر دعوت پرداخته‌اند، مانعی ندارم .. اما این امر نیاز به منابعی دارد که ممکن است در اینجا یافت نشود.

به همین دلیل به ذکر علما و حکام مغرب بسنده کردم. زیرا کسانی که اکنون شبهات را مطرح می‌کنند مغربی هستند. به همین دلیل مراجعه به منابع این کتابخانه آسان‌تر است و این امر باعث مقبولیت امر می‌شود. علی بن

ابی‌طالب ﷺ می‌گوید: با مردم براساس آنچه می‌دانند و می‌شناسند صحبت کنید تا خداوند و پیامبر ﷺ تکذیب نشوند.

فردی که با من مناظره می‌کرد گفت: همهٔ آنچه گفتنی قانع کننده و واقعیت بود و بحمد الله شبهات مطرح شده را از اذهان ما زدود. دوستان نظر شما چیست؟ آنها گفتند: بله صحیح است سپس افزود: چگونه است که این جوابهای قانع کننده در دسترس ما بوده است. اما کشف و تبیین آن از دید ما پنهان مانده است.

به او گفتم: جواب این سؤال پیش شماست .. مسئولیت طالب علم در برابر خداوند بسیار بزرگ است. او مانند فرد جاهل نیست که هر چیزی را دریافت آن را تصدیق نماید. بلکه طالب علم باید پس از تحقیق و بحث دربارهٔ امور قضاوت نماید. اگر چه می‌توان برای فرد عامی یا کم سواد عذر و بهانه‌ای آورد، اما از طالب علم و استاد دانشگاه هیچ عذری پذیرفته نیست. زیرا هر کدام از آنها الگوی دیگران هستند و دانشجویان و شاگردانشان از آنها پیروی می‌کنند و به توجیهات و اعمال او و دفع شبهات از سوی استادشان چشم دوخته‌اند.

گفت: آیا ممکن است در این باره در روزنامه «النور» که در تطوان مغرب چاپ می‌شود مقاله‌ای بنویسید؟! گفتم بله .. و پس از اینکه به کشور بازگشتم مقاله مستندی را به همراه منابع آن برایشان بفرستم. بعد از اینکه این مقاله انتشار یافت، دربارهٔ انعکاس آنچه دربارهٔ وهابیت تبلیغ شده بود نامه‌هایی از سوی موافقان و مخالفان برای من فرستاده شد .. علمایی که با آنها بحث و گفتگو

کرده بودم از من خواستند تا بر حجم مقاله بیفزایم تا تبدیل به رساله‌ای شود که اطلاعات بیشتری را در بر دارد تا اینکه بتوانند آن را به چاپ برسانند.

من به این درخواست آنها جواب مثبت دادم و ـ الحمدلله ـ این کار انجام شد. من در نگارش رساله بسیار کوشیدم تا سخن به درازا نکشد .. همچنین منابع تحقیق را ذکر نمایم تا کسانی که می‌خواهند اطلاعات بیشتری کسب کنند، به آسانی به آنها مراجعه نمایند و با کتابهای مرتبط با تحقیق آشنا شوند.

این رساله برای اولین بار در سال ١٤٠٧هـق. به شکل کتابچه‌ای در شهر تطوان مغرب به چاپ رسید. همچنین این رساله چند سال بعد در سال ١٤١٣هـق. برای دومین بار در ریاض به چاپ رسید و خداوند آن را مفید و سودمند قرار داد.

دشمنان اسلام، کسانی که می‌خواهند بین مسلمانان تفرقه افکنی کنند و صاحبان افکار و اندیشه‌های خاص، ـ که خداوند مسلمانان را از شر آنان حفظ نماید ـ از بیم وحدت مسلمانان، وهابیت رستمی را لباس آماده‌ای یافتند تا آن را بر تن این دعوت سلفی بپوشانند. دعوتی که مقصد آن صحیح و بر حق بود، آنان به گونه‌ای قصد جان و اعتقاد مسلمانان را کرده بودند، گویی گرسنگانی هستند که به کسی که آنها را غذا می‌دهد می‌گروند یا مانند یتیمان بر سفره افراد پست.

از سوی دیگر هدف آنان از این کار ایجاد تنفر، انتشار دشمنی‌ها میان مسلمانان بود تا به وسیلهٔ گسترش دایره اختلافات و شبهه افکنی در جامعه اسلامی به اهدافشان دست یابند.

از جمله اهدافی که از طریق انتشار این رساله بعد از چاپ دوم آن تحقق یافت این بود که از چند نفری از افراد سرشانس شنیدم که آنان در کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق پس از کمونیسم، دچار حوادثی شدند. زیرا در آن کشورها با سوء استفاده از احساسات و عواطف مسلمانان و کوتاهی آنان در فهم عقیده صحیح فتوایی منتشر شده بود. در آن فتوا چنین آمده بود: قتل یک نفر وهابی بهتر از کشتن صد نفر یهودی است. کار به جایی رسیده بود که فرد سلفی جرأت نمی‌کرد به تنهایی به رفت و آمد بپردازد.

گروهی از دعوتگران با علما و ائمه مساجد آن کشورها گرد هم آمدند و براساس آنچه در این رساله آمده است، برای آنها دربارهٔ وهابیت رستمی و حقیقت دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب توضیح دادند. این امر موجب روشنگری و زدودن شبهات و تصحیح مفهوم گردید. این رساله همچنین به زبانهای مردم آن مناطق ترجمه شد و خداوند آن را مفید قرار داد.

آنچه هر مسلمان مخلصی باید بداند این است که دشمنان از تکرار شبهاتشان خسته نمی‌شوند. اما مسلمان باید به تعلیم و یادگیری، ارجاع امور دین خداوند به اصولشان یعنی قرآن و سنت رسول الله ﷺ بپردازد. زیرا آن دو، مورد سفارش رسول الله ﷺ هستند، و اینکه چنانکه فرد به آن دو چنگ بزند، هرگز گمراه نخواهد شد[1] و آن دو سلاح کسی هستند که می‌خواهد از حیله‌ها و کینه دشمنان در امان بماند.

---

[1]- برای مطالعه این امر به خطبه رسول الله ﷺ در حجه الوداع مراجعه کنید.

همچنین کسانی که دربارهٔ دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب تحقیق کرده‌اند به نتایجی رسیده‌اند از جمله آنها عبارتند از:

١ ـ اینکه این دعوت، حزب یا گروه نیست که سازمان و تشکیلات داشته باشد. بلکه تجدید دین خداوند، براساس راه و روش رسول الله ﷺ و یاران بزرگوار پیامبر و پیشینیان نیکوکار و برگزیده این امت است.

٢ ـ این دعوت مذهبی برخلاف روش معتقدان به مذاهب فقهی مشهور نیست.

٣ ـ شیخ محمد بن عبدالوهاب، دارای عقاید سلفی و مانند همهٔ کسانی بود که در هر سرزمین و هر دوره‌ای مردم را به راه و روش سلف صالح (پیشینیان نیکوکار)، دعوت می‌کنند. او نیز مردم را به توحید و عبادت خالصانه برای خداوند سبحانه فرا می‌خواند.

٤ ـ او در فروع دین براساس مذهب امام احمد بن حنبل عمل می‌کرد، همانگونه که سلفی‌های حنفی، شافعی و مالکی نیز وجود دارند.

در این گفتگو دریافتیم که یکی از پادشاهان مغرب به نام سلطان سیدی محمد بن عبدالله العلوی دربارهٔ خودش می‌گوید: «من از نظر عقیده وهابی و از نظر فقهی مالکی مذهب هستم»[1]. بی‌تردید منظور او وهابیت رستمی نیست. بلکه او می‌خواست بیان کند که دعوت به سوی توحید خالص نه تنها مایه ننگ نیست، بلکه مایه افتخار است [و دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب چیزی جز دعوت به توحید خالص و پرهیز از شرک و بدعت نیست].

---

[1]- نگا: (تاریخ آفریقیا الشمالیه) نوشته شارلی جولیان ترجمه محمد مزالی و بشیر بن سلامه ٣١١/٢.

عمران بن رضوان نیز که یکی از علمای بندر لنگه در ایران بود و از دعوت شیخ محمد عبدالوهاب تأثیر پذیرفته بود چنین گفته است: این در حالی بود که وی پیرو مذهب حنفی یا شافعی بوده است[1]. وی این دعوت را با قصیده‌ای مدح کرده است که یکی از ابیات آن چنین است:

إن كان تابع أحمد متوهّباً   فأنا المقر بأنني وهابي

اگر پیروان رسول الله ﷺ وهابی‌اند، پس من اقرار می‌کنم که من هم وهابی هستم.

همچنین امیر شیخ محمد بن اسماعیل صنعانی که شخصیتی شناخته شده و عالم بزرگواری از یمن بود و علیرغم اینکه از مذهب فقهی زیدی پیروی می‌کرد، اما او به مطالعه این دعوت پرداخت و آن را بسیار دوست می‌داشت. او این دعوت و رهبر آن شیخ محمد بن عبدالوهاب را در قصیده‌ای مدح و ستایش نمود که مطلع آن چنین است،

سلام على نجد ومن حل في نجد   وإن كان تسليمي على البعد لا يجدي

سلام من بر سرزمین نجد و کسی که در آن اقامت گزید (شیخ محمد بن عبدالوهاب) باد.

اگر چه سلام من به علت دوری مسافت سودی ندارد.

---

[1]- مذهب ایشان در فروع شافعی بوده است، مترجم.

امام شوکانی از یمن نیز چنین بوده است[1].

شیخ دکتر محمد تقی الدین هلالی رحمه الله که از او سخن به میان آمد، نیز از علمای مغرب، حسنی و از خاندان حکومتی بود. وی در خلال قصیده‌ای دربارۀ دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

نسبوا إلى الوهاب خير عباده   فياحبذا نسبى إلى الوهابى

بهترین بندگان خدا را به الوهاب نسبت داده‌اند، پس نسبت دادن من به نام (وهابی) چه زیبا و خوشایند است.

در نگارش این رسالۀ مختصر با عنوان (تصحیح یک اشتباه تاریخی دربارۀ وهابیت) از خداوند بزرگ یاری طلبیدم. تا خواندن آن آسان گردد. زیرا در دورۀ ما جز افراد متخصص به قرائت کتابهای بزرگ و با حجم بزرگ نمی‌پردازند. امیدواریم در زدودن شبهه و افتراهایی مطرح شده از سوی دشمنان اسلام و کسانی که می‌خواهند با تشویش افکار و تفرقه افکنی به مسلمانان زیان برسانند، مفید واقع شده باشد. به امید آنکه خداوند مفاهیم را تصحیح، و افکار ما را روشن بگرداند. خداوند بر کار خود غالب و مسلّط است؛ ولی بسیاری از مردم نمی‌دانند.

د. محمد بن سعد الشويعر

---

[1]- دراین باره به آنچه شیخ ابن سحمان در کتاب: (الدرر السنیه) نوشته و قصیده او مراجعه شود، و همچنین به کتاب عبدالله أبودهش که برای کارشناسی دکتری نوشته و از ادبای جنوب شبه جزیره عربستان است، مراجعه کنید.

مقدمه

در ضرب‌المثل عربی آمده است «**الناس أعداء ما جهلوا**» یعنی مردم دشمن آن چیزی هستند که آن را نمی‌دانند .. همچنین بعضی از مردم دشمن آن چیزی هستند که با شهوات و مصالح فردی آنها تعارض و تضاد داشته باشد.

راه رسیدن به حکم نهایی و قطعی دربارۀ اموری که فرد باید در آرا و اندیشه‌هایش در پیش گیرد، عرضه کردن این امور به منبع دین آسمانی است که باطل به آن راه ندارد و قابل تردید نیست.

به مسلمانان دستور داده شده است قبل از اینکه در امور اعتقادی و امور مربوط به دین براساس دیدگاه معینی عمل و یا نسبت به آن موضع‌گیری نمایند، به دو منبع قانونگذاری و تشریع در دین مراجعه نمایند که آن دو عبارتند از: کتاب خداوند و سنت پیامبرش محمد ﷺ.

کسی که عملی مخالف آن دو را انجام بدهد. در حقیقت از کمک الهی محروم می‌ماند. اما کسی که گفتار و کردارش براساس آنها باشد پیروز و موفق خواهد بود.

این دستور خطاب به فرد مسلمان است که باید آگاه و دارای قوه تحلیل و ادراک باشد. و بی‌اراده نباشد که افکار دیگران را نقل نماید. و دشمنان اسلام بدون اطلاع او، از او سوء استفاده نمایند.

جریان بنی المصطلق که آیاتی دربارۀ آن نازل شد، برای گروه مؤمنی که می‌خواهد دین و رابطه‌اش با برداران مسلمانش حفظ نماید، درسی عملی است. تا از صحت سقم هر شایعه‌ای که به قصد ایجاد خلل در صف

مسلمانان و کاشتن بذر کینه و زمینه‌سازی برای ایجاد تفرقه میان آنان، مطمئن شوند، خداوند جل وعلا می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ﴾. (الحجرات:٦).

«ای مؤمنان! اگر شخصی فاسقی خبری را به شما رسانید، دربارۀ آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی ـ بدون آگاهی [از حال و احوالشان و شناخت راستین ایشان] ـ آسیب برسانید و از کردۀ خود پشیمان شوید».

پس دشمنان می‌خواهند به سبب دوری مسلمانان از حقیقت اسلام آنها را فریب دهند، موجبات تضعیف آنان را فراهم نمایند و اموری را که در اصل متعلق به دین مسیحیت و یهود است وارد این دین آنها نمایند. این اعتقادات، پیش از این به سبب تغییراتی حقیقت آن ادیان آسمانی را فاسد و نابود کرده بودند. این امر در جریان تلاش مستمری برای ترویج این اعتقادات در میان مسلمانان از طریق گروهی از مردم و علما انجام می‌شود.

هدف آنان از این کار این است که مسلمانان، در معصیت و گناه همانند آنان شوند تا راه نفوذ آنها به جامعه اسلامی هموار گردد. آنان این کار را از طریق وارد کردن اموری که موجب دوری مسلمانان از اسلام می‌شود، انجام می‌دهند. به مرور زمان و بر اثر تساهل اختلاف عمیق‌تر و شدیدتر و اسلام بر فرزندان آن غریب‌تر و نامأنوس‌تر می‌شود.

روایت شده است که سفیان ثوری (٩٧ـ١٦١هـق). رحمه الله گفت: «گروهی از علمای مسلمان که فاسد می‌شوند شبیه یهود هستند که عالمند، اما به علم

خود عمل نمی‌کنند، گروهی از زاهدان و پارسایان مسلمانان که فاسد می‌شوند، همانند نصاری هستند که از روی جهل و در گمراهی خداوند را عبادت می‌کنند»[1].

از خداوند می‌خواهیم که ما را از این دو مصیبت حفظ نماید.

اما اسلام از نظر قانونگذاری پاک، از نظر عقیده خالص، در عمل، گفتار و عقیده میانه و معتدل است. خداوند این امت را در میان امت‌های دیگر، از هر نظر میانه‌رو و معتدل قرار داده است. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۗ وَمَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِى كُنتَ عَلَيْهَآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ ۚ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُ ۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤٣﴾﴾. (البقره: ١٤٣).

«و این چنین شما را ملت میانه روی کرده‌ایم [نه در دین افراط و غلو می‌ورزید، و نه در آن تفریط می‌نمایید] تا گواهی بر مردم باشید، و پیغمبر [نیز] بر شما گواه باشد. و ما قبله‌ای را که بر آن بوده‌ای [بیت المقدس] تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از رسول خدا پیروی می‌کنند از آنها که به جاهلیت باز می‌گردند باز شناخته شوند، اگر چه این کار جز برای کسانی که

---

[1]- در بعضی از کتابها این سخن را به سفیان بن عینیه نسبت داده‌اند.

خداوند هدایتشان کرده دشوار بود، خدا هرگز ایمان (نماز) شما را ضایع نمی‌گرداند، زیرا خداوند نسبت به همه مردم رحیم و مهربان است».

نصاری به رهبانیت، غلو دربارۀ عیسی ﷺ از نظر اعتقادی، عبادت براساس گمراهی و نادانی و پیروی و تقلید مطلق و بی‌قید و شرط، از اصحاب کلیسا گرفتار شده‌اند. در حالی که صفات یهودیان عبارت است از نیرنگ، دروغ، ادعاهایشان دربارۀ خداوند ـ جل وعلا ـ و پیامبران ﷺ به اموری که خودشان آن را به وجود آورده‌اند، فرورفتن در گمراهی و گمراه کردند، اخفای حقایق علمی و اعتقادی با هدف افساد و اختلاف در دین که توسط پیامبران ﷺ برای آنان آورده شده است.

اما اسلام دین معتدل و میانه میان آن دو است.

تاریخ اسلام نشان می‌دهد که در پایان خلافت عباسی پس از آنکه بی‌سوادی افزایش، و علم کاهش یافت و مردم تحت تأثیر فلسفه یونان و روم و علوم ایرانی‌ها و هندی‌ها قرار گرفتند، جهل و نادانی گسترش یافت. قبل از آن دوره و در آن دوران مناطق مرزی سرزمین اسلامی بیشتر تحت تأثیر قرار داشتند، به گونه‌ای که فرقه‌های متعددی با عقاید متناقض و متضاد که نمونه‌ای جهت‌گیری و اهداف مختلف بودند، به وجود آمدند، که عبدالله بن سبأ یهودی که با تظاهر به ایمان قصد فریبکاری داشت، آنها را پایه‌گذاری کرد تا اینکه در دوران خلیفۀ راشد عثمان بن عفان ﷺ فرصت مناسبی برای انتشار روح تفرقه انگیزی در میان مسلمانان پیدا کرد.

اولین فرقه‌ای که به وجود آمد، سبائیه بود که به نام مؤسس آن، عبدالله بن سبأ نام گذاری شده بود.

تعدادی از علما مانند شهرستانی در الملل والنحل، ابن حزم در الفصل فی الملل والأهواء والنحل، و شیخ الإسلام ابن تیمیه در فتاوا و دیگر کتابهایش دربارۀ آن فرق، افکارشان، چگونگی به وجود آمدن و تضاد آنها با اهل سنت و جماعت نوشته‌اند.

ابن تیمیه: در رد بر بعضی از این فرقه‌ها و مذاهب و اطلاع رسانی دربارۀ اعتقادات و اعمال آنها، شهرت بیشتری دارد.

کسی که به بررسی و پیگیری جنبش‌های فکری و اعتقادی اسلامی در جهان اسلام، از آن تاریخ تا کنون نماید، به خوبی در می‌یابد که پس از پرداختن بعضی از مسلمانان به فلسفه یونان و علوم ایرانیان و هندیها، جدال و کشمکش اعتقادی و فکری در جامعه ظاهر و آشکار شد.

بی‌تردید جامعه اسلامی از وجود افرادی که دارای چنین افکار و اعتقاداتی که به عقیده اسلامی صحیح اضافه شده است، خالی نیست آنان آنچه را که در اطرافشان می‌گذرد بنابر اساس اعتقادشان تحلیل و تصحیح می‌کنند. زیرا پیروان همه فرق و مذاهب روی زمین می‌خواهند اگر بتوانند مسلمانان را از دینشان، اسلام که حق است، گمراه کنند. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَـٰتِلُونَكُمۡ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمۡ عَن دِينِكُمۡ إِنِ ٱسۡتَطَـٰعُواْ﴾. (البقره: ٢١٧).

«و مشرکان، پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند».

این حکمتی است که خداوند در جدال حق با باطل آن را اراده کرده است، تا عقلها رشد، و قلب‌ها فهم یابند، و کسی که خداوند برای او خیر را اراده کرده باشد، به راه راست باز گردد. زیرا حق با استفاده از دلایل عقلی و نقلی واضح و روشن است.

این یکی از وظایف دعوت و تبلیغ است که بنی‌اسرائیل مأمور انجام آن شده بودند، اما آنها از روی عناد و تکبر از انجام آن خودداری کردند. همچنین بر علمای مسلمان و آگاه که از عذاب و انتقام خداوند می‌ترسند، واجب شده بود که از قبول دعوت مردم خودداری ننموده و چنانکه خداوند در قرآن کریم دستور داده است و در عقیده، عبادت و تصحیح مفاهیم اعتقادی به راه و روش پیامبر ﷺ پایبند باشند. پیامبر اکرم ﷺ نیز مردم را به آن دعوت می‌کردند. پس از ایشان نیز، یارانش و کسانی که از آنها پیروی می‌کردند، اقدام به عملی نمودن راه و روش آنها نمودند. هر دعوت اسلامی صحیحی در همهٔ زمانها و مکانها، دشمنان و مخالفانی دارد که به علت جهل، تعصب فردی، اهداف خاص و منافع شخصی با آن به دشمنی می‌پردازند. (دوست داشتن چیزی باعث می‌شوند انسان حقیقت را نبیند و نشنود) بنابراین، این افراد به اختلاف‌ها دامن می‌زدند تا آشکارا یا در نهان علیه اسلام سلاح بر کشند و به دعوتگران مخلص اتهام بزنند و برای این کار از دروغ و بهتان استفاده می‌کردند. تا آشفتگی فکری به وجود آورند، آنگاه به آنها القاب و عناوین نفرت‌انگیز نسبت می‌دادند، تا اعتماد مردم به آن دعوتگران را از

بین ببرند و بیشتر مردم که عوام هستند و به مطالعه و تحقیق نمی‌پردازند، از حقیقت امر بی‌اطلاع بمانند.

زمانی که دعوت سلفی و تصحیحی شیخ محمد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم در مناطق مرکزی شبه جزیره عربستان به وجود آمد، مسلمانان نه تنها در این منطقه، بلکه در همه اماکن و سرزمینها برای رهایی از جهل حاکم بر آنان و تصحیح مفاهیم اعتقادی و عبادی‌شان به شدت به آن نیاز داشتند. در این دوره، جهل باعث شده بود که خرافات به دین افزوده شود، و مردم از علمایی پیروی کنند که از امور دین اطلاعی ندارند. چنانکه پیامبر ﷺ دربارهٔ به وجود آمدن علمایی که به حکمی غیر از آنچه در قرآن آمده است، فتوا می‌دهند و خودشان گمراه می‌شوند و دیگران را هم گمراه می‌کنند، هشدار می‌دهند و می‌فرمایند: «**إنَّ الله لا ينزع العلم بعد أن أعطاكموه انتزاعاً، ولكن ينتزعه مع قبض العلماء بعلمهم، فيبقى ناس جهال فيستفتون فيفتون برأيهم فيضلون ويضلون**»: «خداوند، بعد از آنکه علم را به شما اعطا کرد، آن را از شما باز نمی‌ستاند، بلکه با فوت علما علمشان کتمان می‌شود و آن را از شما پس می‌گیرد، پس مردمانی نادان بر جای می‌مانند، و از آنان [دربارهٔ امور دین] درخواست صدور فتوا می‌کنند، [آن جاهلان نیز] براساس رأی خودشان به صدور فتوا می‌پردازند. پس در نتیجه [آن جاهلان خودشان] گمراه می‌شوند و [دیگران را نیز] گمراه می‌کنند»[1].

---

[1]- بخاری به روایت از عروه به نقل از عبدالله بن عمرو بن العاص آن را روایت کرده است.

اهداف دعوت شیخ محمد عبارت بود از: زدودن شبهات از تعالیم اسلام و تصحیح آنچه به توحید، به ویژه توحید الوهیت و اسما و صفات اضافه شده بود، مانند شریک دانستن مخلوق در اموری که به خدا اختصاص دارد، همراه دانستن خدا و مخلوقات با هم در عمل و اعتقاد. تعطیل اسماء و صفات خداوند ـ جل وعلا ـ و نفی آنها و مبارزه با پیروی از تأویلاتی که هیچ دلیلی از سوی خداوند مبنی بر صحت آنها وجود ندارد.

پس پیرامون همه انواع توحید، اعم از ربوبیت، الوهیت و اسماء و صفات، شبهاتی به وجود آمد، در عقیده و عمل اموری بدان افزوده شد که آن را از حقیقت توحید دور می‌کرد. علت این امر، پذیرفتن اندیشه‌های مخالف راه و روش پیامبر ﷺ، پیروی از صاحبان آن اندیشه‌ها و شیفتگی نسبت به آنها و سایر افکار و دعوت‌ها بود. آنان مانند کسانی هستند که خداوند دربارهٔ آنها فرموده است: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ٢٠٤ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ ٢٠٥﴾. (البقرة: ۲۰۴ـ ۲۰۵).

«و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می‌شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می‌کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می‌گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت‌ترین دشمنانند. (نشانه آن، این است که) هنگامی که روی‌برمی‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می‌کنند، و زراعتها و چهارپایان را نابود می‌سازند؛ (با اینکه می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد».

علت این امر این است که نفس‌ها از اصل ارزشمند و بنیادین علم و ادراک اموری که خداوند آن را برای بندگانش تعیین کرده است و دانستن خداوند از خلقت و آفرینش، بدور بوده است.

ضعف علمی موجب به وجود آمدن نقص در ادراک، تقلید از گروههای چیره و دارای نفوذ قوی شد. به همین دلیل بر تعداد فرق صوفیه که براساس میل و رغبت دین و تأکید بر عبادت، پاکدامنی و حفظ اسلام تشکیل می‌شدند، افزوده شد. در ابتدا آنها در راه راست سیر می‌کردند و هدف مقدسی داشتند.

اما جهل و میل به حفظ جایگاه اجتماعی‌شان که آن را منصب دین می‌نامیدند، موجب شد افرادی در رأس امر قرار گیرند که فاقد علم، قدرت فهم رأی شریعت اسلامی در بسیاری از امور بودند. این همان خطری بود که پیامبر ﷺ از به وجود آمدن در میان امتش نگران بود.

کسی که به کشف حجاب، برداشته شدن تکالیف شرعی و اعمال مریدان و مشایخ اکثر طریقت‌های صوفیه دقت کند و ارتباط آنها با مسأله آموزش در میان نصاری، جایگاه افراد دارای لقب در کلیسا، آداب کریسمس و آمرزش نامه‌ها را بررسی کند در می‌یابد که یکی از دو گروه صوفیه و نصاری، این اعمال و امور دیگر را از دیگری اخذ نموده است.

برای اینکه اسلام پاکی و خلوص خود را از وجود همه انحرافات و شبهاتی که به سبب جهل یا تقلید از نصرانیت، یهودیت و یا عقاید جاهلی وارد آن شده است باز یابد، باید به فرمان خداوند ـ جل وعلا ـ گردن نهیم و

آن را عملی سازیم که می‌فرماید: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ١٢٠﴾. (البقره: ۱۲۰).

«هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، (تا به طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یاوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود».

علمای مسلمانی که امور دین را حقیقتاً فهمیده‌اند، همان کسانی هستند براساس فرمان دو منبع شریعت یعنی قرآن و سنت صحیح رسول الله ﷺ که علمای مشهور حدیث آن را در اختیار ما گذاشته‌اند، وظیفه توضیح، ارشاد، توجیه و تبیین را بر عهده دارند. این مسأله‌ای است که هر دعوتگری باید آن را در نظر داشته باشد، و همه علمای مسلمان به آن توجه کنند.

در تاریخ دعوتگران و مصلحان، در نتیجه فعالیت و تلاش آنها برای آن منبع صاف و زلال و یاور بخشنده‌ای که تمام نشدنی است، برگهای زرینی وجود دارد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله یکی از افراد لشکری است که راهش را همانند گروه اول تابعین و کسانیکه در اصلاح‌گری و علم به نیکی از آنها پیروی می‌کردند، پیمود. وی به خوبی اوضاع جامعه پیرامونش را که علیرغم

وجود علمای فراوان تصوف تندرو بر آن حکمفرما بود، درک می‌کرد. همچنین وی به افکار مردم زمانه خود که تقدس قبوری بود که هیچ نفع و زیانی ندارند و تبرک کردن به سنگ‌های بی‌جان و برداشت‌های نا به جا واقف بود. مردم در آن دوران به امید کسب نفع و دفع شر به اشیای بی‌جان پناه می‌بردند، و فراموش کرده بودند که فقط خداوند، نفع و زیان می‌رساند و توانا بر انجام هر عملی است و خداوند فقط اعمالی را که خالصانه برای او انجام گیرد، قبول می‌کند.

تحمل این وضعیت برای شیخ محمد بن عبدالوهاب به سبب بی‌توجهی مردم و عدم رعایت حق بندگی خداوند به وسیلهٔ اختصاص دادن قلب و عمل به غیر خدا علیرغم اینکه او بخشنده همه چیز است بسیار ناگوار و غیر ممکن بود.

وضعیت جامعه اسلامی در آن دوران نه تنها در نجد، بلکه در همهٔ مناطق سرزمین اسلامی آنگونه بود که «لوثراب ستودارد» مورخ آمریکایی دربارهٔ آن می‌نویسد: پردهٔ سیاهی از شبهات روی دین کشیده شده بود. توحیدی که پیامبر ﷺ آن را به دیگران آموخته بود، به انبوهی از خرافات و عقاید صوفیانه تبدیل شده بود. مساجد از نمازگزاران خالی شده و بر تعداد مدعیان نادان و طبقات فقیر و مستمند افزوده شد. آنان از جایی به جای دیگر کوچ می‌کردند، و تعویذهایی را برگردنشان می‌آویختند، و سخنان باطل و شبهات را به مردم القا و آنها را به سفر قصد زیارت قبور تشویق می‌کردند، و طلب شفاعت از صاحبان قبرها را در نظر مردم زیبا و خوب جلوه می‌دادند، فضائل

قرآن از دید مردم پنهان ماند، اگر پیامبر ﷺ در آن دوران به روی زمین باز می‌گشت و مردمی را که ادعای مسلمان بودن می‌کردند می‌دید، بی‌تردید خشمگین می‌شد.

چنانکه شیخ عبدالله خیاط، امام مسجد الحرام می‌گوید، این سخنان شهادت عادلانهٔ دشمن منصفی است که گرویدن او به اسلام ثابت نشده است. وی حالت واقعی اسلام و جامعه اسلامی و انحطاط آن را در قرن دوازدهم هجری به تصویر کشید[١].

امیر شکیب ارسلان دربارهٔ این مورخ می‌گوید: اگر یکی از فیلسوفان مسلمان می‌خواست وضعیت اسلام را در قرون اخیر بررسی کند بی‌تردید نمی‌توانست به خوبی «ستودارد»، مورخ آمریکایی این کار را انجام دهد.

در آن زمان وضعیت نجد و شبه جزیرهٔ عربستان با دیگر سرزمینهای اسلامی تفاوتی نداشت. در بیشتر مناطق جهان اسلام، باطل بر حق چیره، و بدعت‌ها و خرافات رواج یافته بود. علما در میان مردم بودند اما نه تنها به ارشاد و هدایت مردم نمی‌پرداختند، بلکه باعث گمراهی و فساد عقیده آنان شده بودند.

حسین بن غنام أحسائی نجدی (متوفی سال ١٢٢٥هـق). و عثمان بن بشر (متوفی سال ١٢٩٠هـق) نمونه‌هایی از وضعیت اعتقادی و عبادی مردم در

---

[١]- این عبارت قسمتی از مقالهٔ ایشان می‌باشد که در روزنامه عکاظ در جمادی الاولی سال ١٤٠٤هـق. منتشر شد. همچنین به کتاب (الامام محمد بن عبدالوهاب) تألیف استاد عبدالله بن رویشد (٢/٢٤٥، ٢٤٦) به نقل از کتاب (حضاره العالم الإسلامی) مراجعه شود.

جهان اسلام و عرب و به ویژه منطقه نجد را که از نزدیک با آن سرزمین و اوضاع مردم آشنایی داشتند، به تصویر کشیده‌اند.

ابن غنام که همزمان با آغاز دعوت می‌زیسته است و دوران شیخ محمد و نقش او در تغییر مردم از حالتی به حالت دیگر و فداکاری در راه دعوت را به خوبی درک کرده است. وی دعوت شیخ محمد را دوست می‌داشت و به ثبت وقایع آن پرداخت و برای این کار از احساء به درعیه رفت تا پایان عمر در آنجا اقامت گزید و در همان منطقه از دنیا رفت. وی در کتاب تاریخی‌اش به توصیف سرزمینهای عربی، به ویژه سرزمین نجد می‌پردازد و از جمله انحرافات اعتقادی مردم به طرف بت پرستی را [زیارت] قبر زید بن خطاب می‌داند که بر روی آن گنبدی بنا شده بود و در شهرک «الجبیله» در نزدیکی ریاض قرار داشت. همچنین بر روی قبور بعضی از یاران پیامبر ﷺ که در جنگهای رده به شهادت رسیده بودند، گنبدهایی ساخته شده بود و مردم به زیارت آنها می‌پرداختند. آنگاه به ذکر اعمال شرک آلود مردم در کنار آن قبرها، از قبیل خواندن مردگان، نذر، تبرک به قبر مردگان و وسیله قرار دادن آن مردگان بین خودشان و خدا می‌پردازد، و یادآور می‌شود که آنان به تقدیس قبور و مردگان اکتفا نکردند، بلکه حتی درختان، سنگها و شیاطین را نیز تقدیس می‌کردند[1].

---

[1]- نگا: (تاریخ ابن غنام) (۱/۵ ـ ۱۸).

با مطالعه تاریخ ابن غنام که همزمان با رویدادها می‌زیسته است و آنها را به دقت ثبت کرده است، و همچنین تاریخ ابن بشر که بسیاری از رویدادها را خود شاهد بوده است در می‌یابیم که سرزمین نجد نیز همانند مناطق دیگر جهان اسلام، به انحراف و انحطاط اعتقادی که سودجویان و مشایخ طریقت آن را به وجود می‌آورند، دچار شده بود[۱].

در این هنگام غیرت و جوانمردی شیخ محمد ظاهر شد و عزم او بر برپایی دعوتی توحیدی استوار شد تا به وظیفهٔ عالم بودن خود و لازمهٔ علم، عمل نماید. وی معتقد بود که باید علم با عمل همگام و همراه باشد، و امانتداری آن است که آنچه را که از دید مردم پنهان مانده است و علیرغم واجب بودن به آن عمل نمی‌شود، بیان کرد. همچنین به تبیین آن اموری پرداخت که به ناحق به اسلام افزوده و به عنوان یکی از مستلزمات اعتقادی یا جزیی از اوامر دین و وارد زندگی مردم شده است، حال آنکه ترک آنها بر هر مسلمانی واجب است. همچنین باید به بیان حقیقت آن اعمال برای کسانی پرداخت که حقیقت آنها را نمی‌دانند.

زیرا دانشمندان سودجو، افراد نادان مغرور و پیروان طریقت‌های صوفیه مردم را دچار اشتباه کرده، و اعتقادات آنها را فاسد کرده بودند. همچنین مردم را از فهم حقیقی شریعت اسلام دور، و آنها را به امور خوشایند دنیوی و سلطه طلبی کشانده بودند. بنابراین کاملاً طبیعی بود که این دعوت تصحیحی

---

[۱]- نگا: (تاریخ ابن بشر) (عنوان المجد فی تاریخ نجد) (۳٤/۱، ۳۵، ٤٤، ٤۵).

سلفی با مخالفت شدید مشایخ صوفیه و پیروان طریقت آنان، ترس افراد کنجکاو و دشمنی مخالفان و سودجویان مواجه شود.

بنابراین از همان آغاز آن را متهم نمودند و به دروغ پراکنی، اختراع و انتساب القاب نفرت‌انگیز و نسبت دادن اکاذیب به آن پرداختند.

این حالت در مواجهه با هر امر جدید و اندیشه‌ای که با افکار عامه مردم اختلاف دارد و مردم از نظر قول و عمل از آن پیروی می‌کنند به وجود می‌آید. در گذشته اعراب جاهلی به پیامبر ﷺ می‌گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ ٢٣﴾. (الزخرف: ۲۳).

«ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم».

اما این کار پس از دوران آزمایش، ظاهر شدن دلایل روشن، امتحان و آزمایش، گفتگو، بحث و مجادله، مقبول و معقول نیست. مکاتبات و نامه‌نگاری‌های آرام، نوشته‌های هدفمند و اندیشه‌های علمای معتدلی که در مکه با علمای دعوت گفتگو کرده بودند، ثابت می‌کند که امام سعود بن عبدالعزیز که از دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب پیروی می‌کرد، بدعتی به وجود نیاورده است، و در دعوتش بر خلاف سنت رسول الله ﷺ عمل نکرده است، و چنانکه در گفتگو بین علمای مکه و نجد در آن زمان، و گفتگوی ابن سعود و علمای نجد از یک طرف، و علمای مغرب از سوی دیگر که در سال ۱۲۲٦هـق. انجام شد و تاریخ آن را ثبت کرده است مشاهده

می‌کنیم که شیخ محمد در کتابهایش فقط به آیات قرآن کریم و احادیث نبوی صحیح استدلال می‌کرد[1].

در این تحقیق به ذکر نام تعدادی از علمای نجد می‌پردازیم که با دعوت شیخ محمدبن عبدالوهاب مخالفت کردند، و برای دشمنی با دعوت، دروغ بستن بر آن و زشت جلوه دادن آن در نظر مسلمانان پرداختند. کسانی که در مناطق دور دست بودند، کلام آنان را پذیرفتند و تحت تأثیر گفته‌های آنان قرار گرفتند. در حالی که مردم آن مناطق جز سخنان این عده، از دعوت اطلاعی نداشتند و علت افترا، اتهام و دروغهای آنان بر علیه دعوت شیخ محمد و دعوتش را نمی‌دانستند.

بعضی از علمای سرزمین اسلامی در این کار تقصیری نداشتند، زیرا مردمانی از مناطق همجوار به نزد آنها می‌آمدند و دعوت را به گونه‌ای خوشایند که نفس‌ها باشد، توصیف می‌کردند. یکی دیگر از علل مخالفت بعضی از علما و مردم با دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب تحریکات افرادی بود که با دولت‌های استعمارگران در این مسأله ذی‌نفع بودند. همچنین حسد، کینه، تعصب و اختلاف بعضی از علما به این مسائل دامن می‌زد.

یکی از علل پرداختن به این موضوع، وجود یک کتاب فقهی قدیمی بود که براساس مذهب امام مالک نوشته شده بود و مردم مغرب بر آن علاقه

---

[1]- دراین باره به کتاب (الإعلام بمن حل به مراكش و أغمات من أعلام) (۷۰/۱۰ - ۷۱) و کتاب (الإستقصاء لأخبار دول المغرب الأقصى) (۱۲۰/۸ - ۱۲۲) مراجعه کنید. همچنین نگا: (البيان المفيد فيما اتفق عليه علما مكه ونجد من عقائد التوحيد) چاپ اول ۱۲٤٤هق.

وافری داشتند که اخیراً دار الغرب الإسلامی در بیروت اقدام به چاپ آن کرده است. آن کتاب «المعیار المعرب والجامع المغرب عن فتاوی علماء أفریقیا والأندلس والمغرب» می‌باشد که مؤلف آن، احمد بن یحیی الونشریسی است. دار الغرب الإسلامی در بیروت در سال ١٤٠١هـق. مطابق با ١٩٨١م. اقدام چاپ و نشر آن نموده است.

زمانی که این کتاب را مطالعه می‌کردم، در جلد ١٦٨/١١ عبارتی توجه مرا به خود جلب کرد که چنین بود: پیروان وهابیت چگونه عمل و رفتار می‌نمایند؟

این سؤال جلب توجه می‌کرد و محل تأمل بود. به ویژه اینکه دعوت اصلاحی، تجدیدی شیخ محمد بن عبدالوهاب که به تصحیح اعتقادات اسلامی و زدودن مفاهیم غیر اسلامی می‌پرداخت، تقریباً فقط با این نام «وهابیت» که دشمنان و عوامل آنها بر آن نهاده بودند، شناخته شده بود. گروهی نیز که نه شیخ محمد بن عبدالوهاب را می‌شناختند و نه می‌دانستند که دعوت او در کجا انجام شده است، این الفاظ را تکرار می‌کردند.

هدف از نامگذاری [دعوت شیخ محمد] به وهابیت دور کردن مردم از آن بود. به طوری که بعضی از طریقت‌های صوفیه و پیروانشان با توجه به منافعشان و تلاش برای تفرقه افکنی میان مسلمانان و دور کردن آنها از دین حقیقی‌شان که همان روش رسول الله ﷺ و خلفای راشدین بود، اقدام به انتشار و ترویج این نام می‌کردند. زیرا دوره‌ای که به یاری آل سعود در نجد دعوت توحیدی شکل گرفت و مسلمانان در همه مناطق به ترویج آن

پرداختند، همزمان با فعالیت استعماری غربیان در سراسر جهان به ویژه سرزمینهای اسلامی بود، و چنانکه همگان می‌دانند استعمار براساس اصل (تفرقه بینداز و حکومت کن) استوار است. این امر با خواسته دشمنان اسلام مطابقت دارد که برای تفرقه افکنی میان مسلمانان و از هم گسستن پیوندهای برادری و محبت میان مسلمانان که تعالیم اسلام مردم را بدان می‌خواند تلاش می‌کنند. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠﴾. (الحجرات: ١٠).

«مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید!».

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «**مثل المؤمنين في توادهم وتراحمهم وتعاطفهم مثل الجسد إذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالحمى والسهر**». «مؤمنان در داشتن دوستی، رحم و عطوفت نسبت به همدیگر همانند یک جسد هستند، اگر یکی از اعضای [آن جسد] به درد آید، اعضای دیگر نیز [برای همدردی با آن] احساس تب و شب زنده‌داری می‌کنند»[1].

علت این امر ترویج نفرت و کینه در میان صفوف مسلمانان بود. زیرا آنان از سویی به تأثیر نام و لقب در زمینه امور دین واقف بودند، و از سوی دیگر در آن زمان درصد بیسوادی در جهان اسلام بسیار بالا بود، و مردم به مطالعه نمی‌پرداختند تا با حقیقت امور آشنا شوند، و فقط مطالبی را می‌خواندند که

[1]- مسلم این حدیث را در کتاب البر والصله والآداب باب تراحم ... شماره ٥٢٨٦ روایت کرده است.

از طریق افرادی که خود را عالم می‌دانستند و مدعی علم و فضل بودند گفته می‌شد. به طوری که حاکمان به آنها روی آوردند و معتقد بودند که هر آنچه که این علما می‌گویند، باید مردم بدان معتقد باشند. اما علیرغم این مسایل در سرزمین اسلامی نداهایی برای یاری حق به گوش می‌رسید و مردم را به پیروی از آن فرا می‌خواند. اما دست آنها کوتاه و خرما بر نخیل بود.

شیخ عبدالله بن عبدالغنی خیاط رحمه‌الله امام و خطیب مسجد الحرام در نظراتشان که هر سه‌شنبه در روزنامه عکاظ به چاپ می‌رسید نوشته است که: استاد أحمد علی الکاظمی در کتابش عبارت کوتاهی را دربارهٔ یک افسر انگلیسی نوشته است که به عنوان نماینده سیاسی از سال ۱۱۹۹هـق. تا ۱۲۰۹هـق. در عراق اقامت داشته است. وی با امام محمد بن عبدالوهاب معاصر بوده است و با امیر سعود بن عبدالعزیز - که بعدها پس از کشته شدن پدرش در سال ۱۲۱۸هـق. سومین پادشاه در دوره اول حکومت سعودی بوده است - ارتباط داشته است. این افسر تاریخ کوتاهی دربارهٔ وهابیت نوشته است که به شرح زیر است: «پاپ» شایع کرده بود که ابن سعود مردم را از زیارت مدینه منوره منع می‌کرد. اما حقیقت این است که او مردم را از ارتکاب اعمال شرک‌آمیز در مقابل مزار پیامبر ﷺ و عبادت قبور اولیا منع می‌کرد.

افرد ساده لوح، به تقلید از گفته افراد صاحب نفوذ اعم از حکام و ... گمان می‌کردند. که وهابیت یا دعوت سلفی شیخ محمد بن عبدالوهاب کفر است، و کسی که از آن پیروی کند، کافر است.

اما هر فرد محققی که به تحقیق درباره این دعوت و اعتقادات آن پرداخته است، در می‌یابد که شیخ محمد و پیروانش در اصول براساس روش کتاب و سنت عمل می‌نمایند.

همچنین آنان در دیدگاه فقهی و مذهبی پیرو مذهب فقهی امام احمد بن حنبل می‌باشند و آنگونه که عده‌ای با هدف دور کردن مردم از دعوت ادعا می‌کنند مذهب پنجم نیستند. همچنین بیش از یک قرن پیش از تولد شیخ محمد بن عبدالوهاب مذهب حنبلی به نجد منتقل شده بود که محققانی از مدرسه صالحیه دمشق و گروهی دیگر از علما از مصر آن را به نجد منتقل کرده بودند. همچنین قبل از آن مذهب مالکی و حنفی بر منطقه حاکم بود.

برخاردت به درستی گفته است که: علت همۀ آنچه دربارۀ وهابیت انتشار یافته است، اشتباه برداشت از دعوت وهابیت بوده است، که آن چیزی جز پاکسازی اسلام از درون نبود.

این اعتراف کسی است که به اسلام به عنوان تنها دین که از انسان پذیرفته می‌شود ایمان ندارد. اما این فرد انسان منصفی است که وضعیتی را که در آن شکی نیست روایت می‌کند. بسیاری از دانشمندان دیگر همانند منح هارون، در ردی بر «کنت ویلز» نویسنده انگلیسی این امر را یادآور شده است. همچنین «لوثراب ستودارد» محقق آمریکایی در کتاب «حاضر العالم الإسلامی» به این امر اشاره می‌کند.

به علاوه مستشرق آلمانی «کارل بروکلمان» در کتابش «تاریخ الشعوب الإسلامیه» که در جلد چهارم به تحلیل و بررسی این جنبش می‌پردازد، به این امر اشاره کرده است.

از دیگر دانشمندان و مستشرقین غربی که این امر را در آثارشان ذکر کرده‌اند همچنین می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: مورخ آلمانی، «داکوبورت فون میکوس» در کتاب «عبدالعزیز» که در سال ۱۹۵۳م. در آلمان منتشر شد.

دیلفرد کانتول در کتاب «الإسلام فی نظر الغرب» که گروهی از مستشرقین آن را تألیف کرده‌اند.

دانشمند فرانسوی «برنادر لویس» در کتاب «العرب فی التاریخ».

مستشرق اتریشی «گلدزیهر» در کتاب «العقیده والشریعه».

مستشرق انگلیسی «جب» در کتاب «المحمدیه».

مستشرق فرانسوی «سیدیو» در کتاب «تاریخ العرب العام».

و دایره المعارف بریطانیا که در آن آمده است: «وهابیت» نام جنبش [اصلاح طلبی و] پاکسازی در اسلام است و وهابیان فقط از تعالیم پیامبر پیروی می‌کنند، و به اقوال دیگران اعتنایی ندارند. دشمنان وهابیت همان دشمنان اسلام صحیح هستند»[1].

---

[1]- به کتاب (محمد بن عبدالوهاب) تألیف استاد عبدالله بن رویشد (۳٤٥/۲ - ۳٥٤) مراجعه نمایید که در آن گزیده‌ای از سخنان افراد مذکور آمده است.

در بعضی از سرزمینهای اسلامی نیز مسلمانان با انصافی بوده‌اند که در این باره حقیقت را گفته‌اند، زیرا آن حقیقتی است که باید دربارۀ دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب بیان شود. از جمله این افراد عبارتند از:

- شیخ محمد بشیر سهسوانی هندی در کتاب «**صیانة الإنسان عن وسوسة دحلان**».

- شیخ محمود شکری آلوسی عراقی در کتابی که دربارۀ تاریخ نجد تألیف کرده است.

- شیخ احمد بن سعید بغدادی عراقی در کتاب «ندیم الأدیب».

- شیخ جمال الدین القاسمی، شیخ عبدالرزاق البیطار، شیخ طاهر الجزائری و شیخ محمد کامل القصاب در سرزمین شام که به بررسی و تحلیل آن پرداخته و آن را پسندیدند و دریافتند که این دعوت براساس حق و حقیقت است. به همین دلیل به ترویج و انتشار آن در سرزمین شام پرداختند. این امر موجب شد در سال ۱۹۰۸ میلادی نیروهای عثمانی رهبر جنبش، شیخ جمال الدین القاسمی را به دادگاه فراخواندند. اما دادگاه او را تبرئه نمود.

همچنین بسیاری از علمای دیگر دربارۀ دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب به بیان حقیقت پرداختند. از جمله: سید محمد رشید رضا در کتاب «محاوره المصلح والمقلد» و کتاب دیگرش «الوهابیون والحجاز» و مقالاتش در مجله المنار، محمد کرد علی، شکیب أرسلان، فیلیپ حتی، أمین سعید، علی طنطاوی، زرکلی، محمد جمیل بیهم، عمر أبوالنصر، عبدالمتعال الصعیدی در

کتاب «المجدوون»، حامد الفقی در کتاب «أثر الدعوه الوهابیه»، عبدالعزیز بکر در کتاب «الأدب العربی وتاریخه»، مصطفی الحفناوی و دکتر أحمد أمین در کتاب «زعماء الإصلاح»، محمد قاسم در کتاب «تاریخ أوروبا»، مناع قطان در کتاب «دعوه الإسلام»، عبدالکریم خطیب در کتاب «محمد بن عبدالوهاب»، محمد ضیاءالدین در مجله کویتی الإرشاد رجب سال ١٣٧٣هـق. دکتر محمد عبدالله ماضی در کتاب «حاضر العالم الإسلامی»، أحمد حسین در کتاب «مشاهداتی فی جزیره العرب» که بعد از انجام مناسک حج سال ١٣٦٧هـق. مطابق با سال ١٩٤٨م. عقاد در کتاب: «الإسلام فی القرن العشرین»، و طه حسین در بحثی در سال ١٣٥٤هـ تحت عنوان «الحیاه الأدبیه فی جزیره العرب» منتشر کرد[1]، شیخ أحمد بن حجر، قاضی در دادگاه قطر در کتاب «شیخ محمد بن عبدالوهاب»، مسعود الندوی در کتاب «مصلح مظلوم ومفتری علیه»، دکتر محمد جمیل غازی در کتاب «مجدد القرن الثانی عشر»، أمین سعید در کتاب «سیره الإمام محمد بن عبدالوهاب»، مسلم الجهنی در کتاب «أثر حرکه الشیخ محمد بن عبدالوهاب فی العالم الإسلامی»، دکتر شیخ صالح بن عبدالله العبود در کتاب «عقیده محمد بن عبدالوهاب السلفیه» و بسیاری از علما و اندیشمندان دیگر.

---

[1]- به کتاب (محمد بن عبدالوهاب) تألیف استاد عبدالله بن رویشد (٢٧٥/٢ - ٣٦٠) مراجعه نمایید که در آن گزیده‌ای از اقوال نویسندگان مذکور آورده شده است.

آنچه دربارهٔ نامگذاری دعوت سلفی شیخ محمد به نام وهابیت جلب نظر می‌کند و قابل لمس است، این است که این لقب از سوی دشمنان این دعوت سلفی تصحیحی که با هدف دفاع از دین خداوند در شبه جزیره عربستان شکل گرفت، بر آن اطلاق شده است که هدف از این دعوت زدودن شبهات و عقاید باطل نسبت داده شده به اسلام، ترک اعتقاد به اموری بود که در زمینه مشارکت مخلوق با خالق در تصرف در امور مخصوص به پروردگار به توحید افزوده شده بود که این امر با مضمون این حدیث قدسی شریف منافات دارد که در آن سخن پروردگار آمده است که می‌فرماید: «**أنا أغنى الشركاء عن الشرك، من عمل عملاً أشرك معي غيري تركته وشركه**»[1]. «من بی‌نیازترین شریکان از شریک هستم. کسی که عملی را انجام دهد و در آن دیگری را با من شریک کند، او را به همراه شرکش وا می‌گذارم».

برای ربط دادن سبب به مسبب و تلاش برای تصحیح مفاهیمی که در طول دوره زمانی طولانی در اذهان مردم شکل گرفته است، می‌گوییم: دشمنان با هدف زشت جلوه دادن، دور کردن مردم از آن و سیاه نمایی آن در نظر آیندگان بر این دعوت اصطلاح «وهابیت» را اطلاق کردند، به طوری که اولین کسی که این اصطلاح را به کار گرفت و آن را ترویج کرد، بعضی از طریقت‌های صوفیه و دراویشی بودند که در فهم شایستهٔ دین اسلام علیرغم

---

[1]- مسلم در باب تحریم ریا به روایت از زهیر بن حرب آن را روایت کرده است. ص ۲۹۱، احادیث قدسی.

پاک و زلال بودن آن به اشتباه افتاده بودند. تا مردم به وسیلۀ آن فهم صحیح پروردگارشان را آن گونه که امر کرده است، عبادت کنند. زیرا در اسلام هیچ رهبانیتی وجود ندارد علت آن این بود که بعضی از پیروان آن طریقت‌ها فقط به جنبه فردی می‌پرداختند. آنان فقط به منافع و مکاسب دنیوی که در اختیار داشتند و بیم از دست دادن آن را داشتند، می‌اندیشیدند، و فراموش کرده بودند که تعالیم و شرایع اسلام بسیار والاتر و ارزشمندتر هستند، و باید هدف از اخلاص در عمل، فقط جلب رضایت پروردگار ـ جل وعلا ـ باشد.

اسلحه آنها در رسیدن به اهدافشان: گمراه کردن مردم، به اشتباه انداختن حکومت‌ها و ترساندن آنها از زیان این حرکت جدید برای منافعشان بود. علت این شایعه پراکنی‌ها دشمنی تعدادی از طریقت‌های صوفیه با دعوت جدید بود. دشمنان اسلام با هدف تفرقه‌افکنی میان مسلمانان و کاشتن بذر تفرقه و شر در میان آنان به سرعت از امر مذکور بهره‌برداری کردند، منافع و تسلط استعمارگان باعث ایجاد خشنودی در وجودشان شد. زیرا آنان اهمیت دعوت صحیح برای دین اسلام مضرات بیداری غیرت دین مسلمانان برای به خوبی درک کرده بودند.

گروهی از مردم دربارۀ این موضوع مطالب فراوانی نوشته‌اند، امیدواریم این مطالب برای مسلمانان سودمند واقع گردد و گمراهان را به راه راست بازگرداند. او بر این کار توانا است. اما آنچه توجه مرا به خود جلب و مرا به سخن گفتن دربارۀ این موضوع وادار کرد، آن کتاب فقهی قدیمی بود که براساس مذهب امام مالک رحمه‌الله نوشته شده بود به طوری که همانگونه که قبلاً

گفتم این سؤال باعث توجه و دقت من در این امر شد که با پیروان مذهب وهابی چگونه برخورد کنیم؟؟!!

با خواندن متن سؤال مذکور مطالب زیر را دریافتم:

از «اللخمی» دربارهٔ گروهی از «وهبی‌ها» که زمانی در میان مسلمانان زندگی می‌کردنـد، سـؤال شد. آنان اکنون مذهبشان را آشکار و مسجدی را بنا کردند. ... الخ ... تا اینکه در پایان سؤال می‌گوید: آیا کسی که خداوند به او در زمین قدرت داده است حق دارد آنها را سرزنش نماید و آنها را بزنند و زندانی نماید تا اینکه از افکار و اعمالشان توبه کنند؟؟

جواب این سوال بسیار تند و شدید بود و به تفصیل دربارهٔ این فرقه و انتساب آنها به عبدالله بن وهب الراسبی متوفی سال ۳۸ هـق که در جنگ با علی بن أبی‌طالب ﷺ به قتل رسید، سخن گفته بود. زیرا او بعد از مسئله حکمیت از سپاه علی ﷺ جدا شد[۱]. همچنین اساساً در این فتوا دربارهٔ انتساب این نام به هیچ چیز یا کسی در هر دوره و مکانی مطلبی ذکر نشده بود.

همچنین در این سؤال و فتوا به چیزی غیر از این اشاره نشده بود. بلکه یکی از برادران مغربی همانگونه که به ذهن دیگران نیز متبادر می‌شود، گمان می‌کرد که مقصود از وهابیتی که در جواب «اللخمی» آمده است، دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب است. زیرا آنچه بسیار ذکر و تکرار شود، بر آنچه مورد بحث و بررسی است، غلبه پیـدا می‌کند. این در حالی است که فردی که

---

[۱]- نگا: (الکامل) لابن الأثیر دربارهٔ حوادث سال ۳۸ هـ

چنین برداشتی از مطلب کرده بود، از علما و فضلا به شمار می‌آمد. به طوری که ـ بحمدالله ـ در گفتگویی که با او انجام شده از فهم پیشین خود از وهابیت دست کشید. این نامه در جواب درخواست او نوشته شد.

ممکن است او و دیگران در این مسأله معذور باشند و گناهی متوجه آنان نباشد. زیرا از هر طرف به دعوت شیخ محمد اتهام می‌زدند و به آن حمله‌ور شده بودند. در حالی که دفاع از آن بسیار کم و ضعیف بود. همچنین این نام در میان مردم بسیار رواج یافت. این در حالی بود که فتاوای علمای پیشین مغرب دربارهٔ فرقه وهابیت رستمی خارجی اباضی مردم را از آن گروه بر حذر می‌داشت، و به علت مخالفت آنها با اهل سنت و جماعت و پیروان آنها را تکفیر می‌کرد. به طوری که نه تنها اللخمی که علمای دیگری مانند شیخ السیوری نیز دربارهٔ آن فتوا صادر کردند. به همین دلیل دوست داشتم در اموری که به سؤال کننده و جواب دهنده مربوط می‌شود، اطمینان پیدا کنم. سپس برای رعایت امانت علمی و مستند کردند. معلومات اشتباهی را که در برداشت از مسأله به وجود آمده است برطرف سازم. زیرا پیرامون این اشتباه مفاهیم و مطالب دیگری به وجود آمدند که لباس آماده‌ای را بر تن این دعوت سلفی کردند، که با اصل و اساس آن تعارض و تضاد داشت.

وهابی‌ها یا وهبی‌ها چه کسانی هستند؟

در قرن دوم هجری توسط عبدالوهاب بن رستم (خارجی) در شمال آفریقا فرقه‌ای به وجود آمد و منتشر شد که به سبب انتساب به مؤسس آن [عبدالوهاب] وهابیت نامیده شد. این فرقه از گروه وهبیت که یکی از فرق خوارج اباضیه بود و به مؤسس اصلی آن عبدالله بن وهب الراسبی نسبت داده می‌شد، منشعب شده بود. گروهی نیز بر فرقه مذکور به جای وهبیت، نام راسبیه را اطلاق می‌کردند.

همهٔ اهل سنت در مغرب با آن مخافت می‌کنند. زیرا در اعتقاد با آنها مخالف بود و چنانکه در فتاوای قدیمی می‌بینیم و بسیاری از علمای اهل سنت آن دیار، آنها را تکفیر کرده بودند.

به همین دلیل مایل بودم از منابع مرتبط با این امر اطمینان یابم. لذا زندگی‌نامه علی بن محمد اللخمی را که سؤال مذکور از او پرسیده شد، مطالعه نمودم. ناگهان دریافتم که او فقیه مالکی قیروانی الأصل بود که در سال ٤٧٨ هـ‌ق در صفاقس از دنیا رفت[1].

این در حالی است که شیخ احمد بن یحیی الونشریسی تاریخ وفات او بر روی جلد همهٔ مجلدات کتاب المعیار، در زیر نامش قید گردیده است، در سال ٩١٤هـ ق در فاس از دنیا رفت.

---

[1]- نگا: (الحلل السندسیه) ص ١٤٣ و (الأعلام) للزرکلی (١٤٨/٥).

اما شیخ محمد بن عبدالوهاب که رهبر دعوت سلفی تصحیحی در نجد بود، در آن زمان هنوز به دنیا نیامده بود. زیرا وی در سال ۱۱۱۵هـ.ق. در عینیه متولد شد، و در سال ۱۱۵۸هـ.ق. همراه با امام محمد بن سعود در درعیه دعوتش را شروع کرد.

بنابراین جواب این سؤال که اللخمی به آن جواب داده است و در صفحات پیشین مطرح شد، بیش از ۶۰۰ سال قبل از ولادت شیخ محمد بن عبدالوهاب داده شده است. همچنین امام محمد بن عبدالوهاب بعد از ۲۰۰ سال از وفات «الونشریسی» به دنیا آمده است.

این دو امر موجب به اشتباه افتادن کسانی می‌شود که می‌خواهد این امور را با یکدیگر تطبیق دهد و هر کدام را در جای خود بیاورد. این مسأله مرا وادار کرد تا در کتابهای مغرب دربارۀ اصل آن مذهب و پیدایش آن به تحقیق بپردازم. زیرا این مسأله دارای ابهام است که باید مشخص شود. که باید قصد مؤلف یا اضافاتی که مؤلف و جواب دهنده به سؤال در به وجود آوردن آنها نقشی نداشته‌اند، تشخیص داده شود.

به ویژه اینکه این سؤال و جواب آن در کلام «الونشریسی» یک بار به صورت «الوهبیه» و بار دیگر به شکل «الوهابیه» آمده است که محقق و ناشر هیچ تعلیقی بر آن ننوشته‌اند. این امر موجب تقویت این گمان در وجود من شد که بسیاری از کتب علمای مغرب، به ویژه کتب اعتقادی در جاهای پراکنده این مسأله را کمی توضیح داده‌اند.

بی‌تردید برای ربط دادن حوادث تاریخی به منابعشان و سهیم کردن خواننده در خواندن و بررسی آنچه در بعضی از منابع آمده است، این موضوع نیاز به بررسی و باز خوانی تاریخی دقیق و مفصلی دارد. تا تلاشهای دشمنان اسلام برای تحریف تاریخ امت اسلامی با هدف دور کردن از فعالیت‌های تصحیحی اعتقادی در جهان اسلام را به خوبی بشناسیم. زیرا آنان حقیقت اسلام و نتایج پیروی مسلمانان از اسلام حقیقی را به خوبی می‌دانند و الفت و محبتی را که به وسیله آن میان مسلمانان به وجود می‌آید به گونه‌ای که نیروهای شر و دشمنان نمی‌توانند به میان مسلمانان نفوذ کنند و در میان آنان جایگاهی یابند، به خوبی درک می‌کردند. به طوری که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**أعطيت خمساً لم يعطهن أحد من الأنبياء قبلي**»: «به من پنج چیز عطا شده است قبل از من به هیچ کدام از پیامبران داده نشده است». آنگاه از میان آنها عبارت «**ونصرت بالرُّعب مسيرة شهر**» را ذکر کرد. یعنی «به من وسیله ترسی که تا مسیر یک ماه وجود دارد، کمک شده است»[1].

آنان باید برای استفاده از امکانات مسلمانان با تأکید بر عبارت همیشگی‌شان «تفرقه بینداز و حکومت کن» در سرزمین اسلامی محل نفوذی پیدا کنند. تسلط دشمنان اسلام بر سرزمین اسلامی، توانایی آنها بر دخالت در سرنوشت و امورشان، بهره‌کشی از منابع کشورهایشان و تسلط فکری بر آنها، فقط با تفرقه‌افکنی، ترویج بذر کینه و تنفر در میان افراد و گروههای مسلمان انجام می‌گیرد.

---

[1]- بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

دشمنان اسلام مانند شیطان هستند که استراق سمع می‌کند. هرگاه کلمه‌ای یافت. برای از بین بردن رابطه میان مسلمانان و آشفتگی افکار دروغهای فراوانی را بر آن بنا می‌کند. من با استفاده از بعضی از متون و کتابهای تاریخی و رویدادهای زمانی که از گوشه‌ای از آنها اطلاع یافتم، به این نتیجه رسیدم. به طوری که در هنگام تحقیق دربارهٔ فرقه وهابیت که در شمال آفریقا شکل گرفت. به کتابهای زیر مراجعه نمودم و آنها را مورد بررسی قرار دادم:

۱ ـ در جلد دوم کتاب «المغرب الکبیر» فصل العصر العباسی تألیف دکتر سید عبدالعزیز سالم آمده است: در سال ۱۷۱هـ زمانی که عبدالرحمن بن رستم، موسس دولت رستمی در شهر تاهرت مغرب، احساس کرد که به زودی اجل او فراخواهد رسید، مسأله حکومت به هفت نفر از مردان برگزیده دولت رستمی، که پسرش عبدالوهاب و یزید بن فندیک جزو آنها بودند، واگذار کرد که در پایان با عبدالوهاب بیعت صورت گرفت. این امر موجب به وجود آمدن اختلاف میان او و ابن فندیک شد. اباضیه ـ که مذهب ابن رستم و پیروانش بود و آن را از مشرق به مغرب منتقل کرد ـ به دو فرقه تقسیم شد: وهابیت که به علت انتساب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم به این نام، نامیده شد. و «نکاریه»، میان این دو گروه درگیریها و جنگهایی صورت گرفت که در آن جنگها «نکاریه» شکست خوردند و رهبر آنها ابن قندیره کشته شد. زمانی که «نکاریه» در حالت ضعف و رکورد قرار داشت، «واصلیه» که گروهی از معتزلی‌ها بودند به آنها پیوستند.

عبدالوهاب در آخر عمرش تصمیم گرفت، فریضه حج را به جای آورد. اما پیروانش به او توصیه کردند، از بیم عباسیان در «نفوسه» باقی بماند.

عبدالوهاب که بنیانگذار دولت پهناور رستمی در شمال آفریقا بود، در سال ۲۱۱ هـ از دنیا رفت[1].

۲ ـ مؤلف فرانسوی، شارلی اندری در کتاب «تاریخ آفریقیا الشمالیه» که محمد مزالی و بشیر بن سلامه آن را به عربی ترجمه کرده‌اند. دربارهٔ حکومت‌های خوارج سخن رانده است. از جمله این حکومت‌ها، حکومت تاهرت می‌باشد که همان دولت رستمی است. همچنین در سخنانش به توضیح دربارهٔ اعتقادات، گستردگی آثار مشهور تمدنی و نامگذاری آن به وهابیت (با انتساب به نام عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم که با معتقدات گروهش [خوارج] و همچنین عقاید اهل سنت مخالف بود) پرداخته است[2].

۳ ـ همچنین الفردبل در کتاب «الفرق الإسلامیه فی الشمال الإفریقی من الفتح العربی حتی الیوم» به توضیح در این باره پرداخته است. این کتاب توسط عبدالرحمن بدوی به عربی ترجمه شده است. در چندین جای این کتاب آمده است: خوارج وهبی که به عبدالله بن وهب راسبی نسبت داده

---

[1]- به همان کتاب (۵۵۱/۲ - ۵۵۷) چاپ دارالنهضه العربیه بیروت مراجعه شود که در آن اطلاعات کاملتری دربارهٔ عبدالوهاب و حکومت آن وجود دارد.

[2]- به جلد دوم آن کتاب از صفحه ٤٠ تا صفحه ٥٠ و قسمتهای دیگر مراجعه شود.

می‌شوند همان خوارج اباضیه هستند و راسبی همان کسی است که علی بن أبی‌طالب ﷺ در نهروان با او جنگید.

همچنین دربارهٔ انشعاب آنها می‌گوید: اباضیه مغرب در تاهرت گروهی از آنها هستند که دولت رستمی را تشکیل دادند، آنان یکی از متعصب‌ترین فرقه‌ها به شمار می‌آیند.

همچنین دربارهٔ پیروان عبدالوهاب بن رستم که به علت تغییراتی که در مذهب و اعتقاداتشان به وجود آورد. فرقه‌اش را وهابیت نامیده‌اند، چنین می‌نویسد: آنها پرهیزکارترین فرقهٔ اباضیه هستند، به همان اندازه‌ای که با اهل سنت مخالفند، با شیعیان نیز مخالفت و دشمنی دارند[1].

٤ ـ زرکلی در «الأعلام» خلاصه‌ای از ده کتاب را گردآوری کرده است که به سیره و رویدادهای فرقه اباضیه و دولت رستمی در «تاهرت» الجزایر پرداخته‌اند.

در سخنان او آمده است که عبدالوهاب دومین حاکم رستمی‌های اباضیه، اصالتاً ایرانی و در زمان حیات پدرش برای حکومت کاندیدا شده بود. پدرش، انتخاب حاکم بعد از خود را به شورایی واگذار کرد. وی یک ماه پس از وفات پدرش در سال ۱۷۱هـق به حکومت رسید و اباضیه و دیگر فرقه‌ها چنان به اطاعت از وی در آمدند، به گونه‌ای که قبل از آن از هیچ حاکم اباضی دیگری اطاعت نکرده بودند.

---

[1]- نگا: ص ١٥٠ و از صفحه ١٤٠ تا صفحه ١٥٢ از همان کتاب.

وی فقیهی دانشمند و شجاع بود . خود شخصاً در جنگها شرکت می‌کرد، جنگها و موضع گیری‌های فراوانی دارد که در تاریخ ذکر شده است، وی تا پایان عمر همواره به مبارزه پرداخت تا اینکه وفات کرد. دربارهٔ تاریخ وفات او اختلاف وجود دارد . زرکلی تاریخ وفات او را سال ۱۹۰ هـ می‌داند .

از این چکیده مختصر درمی‌یابیم که نه تنها فرانسوی‌ها بلکه مردم خود این مناطق و سرزمین‌ها نیز به ثبت وقایع و رویدادهای مربوط به این فرقه پرداخته‌اند که (گروهی از) مردم از آن اطلاع دارند. اما مردم از بیشتر این مطالب اطلاعی ندارند. عبدالوهاب رستمی تاهرت را به مرکزی فکری تبدیل کرد، و به مجادله و مناظره با علمای اهل سنت و سپس شیعیان پرداخت که در پایان قرن سوم هجری دولتی به نام دولت فاطمی‌ها را تأسیس کرد، در پایان عبدالله شیعی در سال ۲۹۶ هـ دولت رستمی‌ها را سرنگون کرد.

همچنین از آن محکوم کردن و اثبات بطلان اعتقاد رستمی‌ها را درمی‌یابیم که با آرا و افکار اهل سنت و جماعت و آنچه احادیث صحیح آن را تأیید می‌کنند، تفاوت دارد.

این همان گفتگویی است که منجر به بوجود آمدن ریشه‌های عمیقی در نظر و دیدگاه علما و فقهای مغرب دربارهٔ این فرقه و اعتقادات آن شده است.

استعمارگران و سودجویان بعدها از این زمینه و جریان ریشه‌دار برای ایجاد روح دشمنی در میان مسلمانان سوء استفاده کردند. آنان پوشش قدیمی را با همهٔ زشتی‌ها و عیوبش بر تن دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه‌الله و دعوت سلفی اصلاحی او پوشاندند، همچنین این اتهام را به همهٔ دعوتهایی

نسبت دادند که مردم را به اسلام خالص و پیروی از راه اصلی در تبلیغ دین راستین خداوند دعوت می‌کردند. دعوتی که پیامبر ﷺ و یارانش برای انجام آن بپا خاستند .

آنان از این جوسازیها و تبلیغات بر علیه دعوت جدید استفاده کردند. دعوتی که هدف آن اصلاح افکار و اندیشه‌ها، بازگشت مردم به پیروی از افکار تاریخ صدر اسلام بود که برگزیدگان اولیهٔ امت اسلام به مدت سه قرن بر اساس آن عمل می‌کردند. در آن به جز فرقی که دوری آنها از اسلام بر همگان مشهود بود از امور وارداتی و بدعتها خبری نبود، این گروهها در جنگهای فراوانی سرکوب شدند. و مسلمانان از دوران امام علی بن أبی‌طالب رضی الله عنه با پیروی از روش رسالت پیامبر ﷺ اولین کسی بود که علیه کسانی که از اسلام خارج شده و سپس بر او خروج کرده بودند، شمشیر بر کشید.

استعمار و مقابله با دعوت:

دشمنان اسلام چون می‌دانند که پایداری ندارند وارد میدان رویاروی با اسلام نمی‌شوند. زیرا دلایل آنها بی‌اساس است. اما آنها از گروههایی از مسلمانان سوء استفاده می‌کنند تا آنها به وسیله‌ای برای رسیدن به خواسته‌هایشان تبدیل کنند و شبهات را به آنها نسبت دهند. چنانکه مسیحیان صلیبی و دشمنان اسلام از واقعیت جریان رویدادهای اندلس و سرزمین شام و جنگهای عثمانی با اروپاییان و ... دریافتند که اسلام خالی از شبهات، که پیروانش برای نشر و تبلیغ آن و دعوت پیروان ادیان دیگر به آن تلاش می‌کنند، دشمن اصلی آنهاست، و آنان قادر به رویارویی با آن نیستند. زیرا اسلام [خالص] همواره از سوی خداوند مورد یاری و پیروز است. پس باید به سیاه نمایی دربارهٔ آن، تفرقه‌افکنی در میان پیروان آن و برانگیختن فتنه و آشوب در سرزمین آن بپردازند.

اولاً: مثلاً انگلیسی‌ها آثار دعوت سلفی شیخ محمد بن عبدالوهاب را در هند، بزرگترین مستعمره‌شان که بر حکومت و چیرگی بر آن و منابع آن افتخار می‌کردند مشاهده کردند. این دعوت از طریق دعوتگر بزرگ: «احمد بن عرفان» ملقب به «احمد باریلی» و پیروانش و جنبش‌های دیگری مانند «فراتفیین وتیتومان» نزار علی وارد هند شد[1].

---

[1]- نگا: (انتشار دعوه الشیخ محمد بن عبدالوهاب خارج الجزیره العربیه) تألیف محمد کمال جمعه، ص ۶۳ ـ ۸۷ و تحقیقی در مجله الدرعیه با عنوان: (صله مسلمی الهند بالملک عبدالعزیز) سال اول شماره ۳ و ٤، ومجله الفیصل: (علاقه أهل الحدیث بالهند بالملک عبدالعزیز)، شماره رمضان سال ۱٤۱۹هـق. =

و این دعوتها با قادیانیه کافر که انگلیس برای مقابله با اسلام و تحقق اهداف شوم استعماری‌اش آن را تأسیس کرد و شامل گروههایی می‌شد که از اسلام فقط نام آن را می‌دانستند، به مقابله پرداختند.

ناخشنودی استعمار انگلیس و تلاشهای آن برای از بین بردن دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب کاملاً هویدا است.

دعوتی که به مثابه بیداری تازه‌ای در دین اسلام، دعوت به فهم آن از طریق منابع خالص آن یعنی: کتاب خدا (قرآن) و سنت رسول الله ﷺ می‌باشد. آنها برای مقابله با این دعوت توحیدی تلاشها و اموال فراوانی هزینه کردند. این امر از سفر افسر انگلیسی «سادلیر» که فرمانده گردان ٤٧ و فرستاده دولت انگلیس در هند بود و در سفر جانفرسایی از هند به ریاض رفت، مشخص می‌شود. وی بر بقایای شهر درعیه توقف کرد، ابراهیم باشا در چهارچوب طرح برنامه‌ریزی شده با همکاری انگلیسی‌ها این شهر را ویران کرده بود. تا از تجزیه حکومت اسلامی به وجود آمده در شبه جزیره عربستان برای بیداری مسلمانان و از بین بردن پایگاه دعوت اسلامی اطمینان یابند. زیرا این حکومت باعث نگرانی در دولت انگلیس و بیم از به خطر افتادن منافعش شده بود. وی به همراه کاروانی که بیشتر افراد آن را ترک‌ها تشکیل می‌دادند، به سفر پرداخت. این سفر گوشه مهمی از تلاش و همدلی کفار را

= و همچنین به کتاب (عقیده محمد بن عبدالوهاب السلفیه) تألیف دکتر صالح بن عبدالله العبود، چاپ و انتشار دانشگاه اسلامی مدینه منوره مراجعه نمایید.

برای از بین بردن این دعوت که موجب وحدت مسلمانان شده بود و همچنین کینه و تنفر، هدایت شده از سوی جریانهای تبشیری و بر گرفته از افکار و دسیسه‌های مستشرقین را نشان می‌دهد.

در ۱۳ آگوست ۱۸۱۹م برای معالجه از الدرعیه دیدار کرد[1] پس از اینکه مطمئن شد، به سوی ابراهیم باشا حرکت کرد تا اینکه در آبار علی در نزدیکی مدینه به او رسید تا به خاطر این پیروزی به او تبریک گوید و هدایای حکومت هند شرقی «بریتانیا» را تقدیم او نماید[2]. از سوی دیگر تا حکومت بریتانیا از نتایج از بین بردن رهبران این دعوت و تخریب و ویرانی پایتخت آن اطمینان پیدا کند. این امر در سال ۱۲۳۳هـ.ق. اتفاق افتاد. زیرا آثار این دعوت تقریباً به همهٔ مناطق سرزمینهای اسلامی تحت سلطهٔ استعمار انگلستان نفوذ کرده بود.

سادلیر دربارهٔ مبارزه با دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب جملات رضایت و اطمینان بخشی را تکرار می‌کرد: «به نظر می‌رسد با سقوط «الدرعیه» و خروج عبدالله از آن، ریشه وهابیان خشکانده شد. از دیدار با همهٔ بدویانی که با آنان روبرو شدم دریافتم که آنان سنی هستند که حتی در سفرهای طولانی و تحت شرایط بسیار سخت نمازهای واجبشان را می‌خوانند»[3].

---

[1]- برای کسب اطلاع دربارهٔ سفر او مراجعه کنید به: سفرنامه سادلیر، ترجمه انس الرفاعی، تحقیق سعود بن غانم العجمی، ص ۸۵ ـ ۸۷ و ص ۹۶ ـ ۹۹.

[2]- همان منبع؛ ص ۱۰۵ ـ ۱۱۰ وص ۱۵٦ ـ ۱۵۹ همچنین به اصل انگلیسی کتاب مراجعه شود.

[3]- همان منبع؛ ص ۱٤۹.

سپس با هدف تفرقه افکنی در داخل کشور می‌گوید: «بدویان و صحرانشینان به اجبار بر مذهب وهابیت ماندند و آن زمانی بود که دعوت قوی بود و راههای غارت را برای آنان هموار می‌کرد»[۱].

با این وجود دولت سعودی از بدو تأسیس با دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۵۸هـق. با تأکید بر دعوت به سوی خدا به اجرای احکام شریعت و قطع دست سارق(دزد) و ... می‌پرداخت. به همین دلیل در راهها امنیت برقرار شد. زیرا اولین چیزی که دولت به مقابله با آن پرداخت، غارت و تجاوز به حقوق و اموال دیگران و گرفتن دارایی آنان بود.

وی در این سخنان و گفته‌های دیگرش با اطلاعاتش به تناقض گویی، سیاه نمایی و فریب دادن مردم می‌پردازد. علت این امر، عواملی است که در کتابش هنگامی که دربارۀ توان نیروهای دریایی القواسم[۲] در خلیج فارس و دریای عمان می‌پردازد از آن سخن به میان می‌آورد. این نیروها به بمبئی هند رسیدند و به کشتی‌های حکومت هند شرقی و کشتی‌های جنگی انگلیس حمله کردند. نیروهای دریایی [خلیج] یکی از گروهها و نیروهایی بودند که به حمایت و دفاع از دعوت سلفی پرداختند. زیرا اصول اعتقادی این دعوت مردم را به مقاومت در برابر حکومت بیگانگان فرامی‌خواند. زیرا آنان کافرند و حق ندارند در سرزمین اسلامی به گسترش نفوذ بپردازند.

---

[۱]- همان منبع؛ ص ۱۵۰.

[۲]- حاکمان شارجه.

همچنین به دلیل اینکه حکومت کافر بر مسلمان جایز نیست، پس مسلمانان باید خود سرنوشت خویش را به دست گیرند تا احکام شریعت خداوند را در کشورشان اجرا کنند.

سادلیر در این کتاب دربارهٔ موضوعی که موجب نگرانی دولت بریتانیا شده بود بسیار سخن گفته است. به همین دلیل وی با ابراهیم پاشا به گفتگو پرداخت و برای او از انگلیس نامه‌ای آورد تا علیه نیروهای دریایی القواسم به جمع‌آوری نیرو و اتحاد با مخالفان دعوت بپردازد. همچنین در این کتاب دربارهٔ نقش انگلیس در مبارزه با کسانی که در شرق شبه جزیره عربستان دعوت سلفی را پذیرفته بودند می‌پردازد. دعوتی که همت‌های مردم را بیدار و افکار آنها را وادار به حرکت کرده بود، و آنها را از خواب عمیق غفلت بیدار کرده بود.

تلاشها و فتنه‌انگیزی‌های او علیه اسلام و مسلمانان در امور زیر تجلی پیدا می‌کند:

۱- گسترش دشمنی میان مردم یمن و دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب، وی می‌گوید: آخرین رهبر وهابی یمن در خلال اقامت خلیل پاشا، سقوط کرد. این رهبر را که محمود بن محمد نام داشت، در حالی که دستهای او را با زنجیر بسته بودند به حبک آوردند و از آنجا با کشتی او را به مصر فرستادند[۱]. این سخنان چیزی جز تلاش برای تفرقه‌افکنی میان فرزندان امت واحد نیست. چنانکه وی دربارهٔ عُمان و مردم شبه جزیره عربستان نیز

---

[۱]- همان منبع؛ ص ۱۵۱ ـ ۱۵۳، و ص ۱٤۸.

سخنان تفرقه برانگیزی می‌گوید، علیرغم اینکه اسلام حلقه اتصال میان همه آنهاست و دو منبع شریعت یعنی قرآن و سنت رسول الله ﷺ باعث اتحاد آنها می‌شود[۱].

۲- وی تساهل و سهل‌انگاری را نشانه پیشرفت تمدن و التزام به احکام اسلامی را تناقض با خواسته نفس می‌داند. وی در وصف مردمان بومی نجد چنین می‌گوید: آنها به انجام عبادتهایشان بسیار مفید و پایبند هستند و هیچکدام از نمازهای فرض را تحت هیچ شرایطی اعم از طولانی بودن مسیر سفرهایشان و سخت‌ترین و شدیدترین مشکلات و ناراحتی‌ها ترک نمی‌کنند. تناقض عجیب وی زمانی ظاهر می‌شود که او این اعراب بادیه‌نشین را با ترک‌هایی که به فرهنگ معنوی بیشتری شهرت دارند، اما هرگز اجازه نمی‌دهند دین یا نماز با راحتی و آرامش آنها تناقض پیدا کند، مقایسه می‌نماید[۲].

۳- تلاش برای کاستن از ارزش و احترام مردم مدینه منوره و نسبت دادن صفات ناپسندی مانند، طمع‌ورزی و جادوگرایی به آنان و اینکه آنان براساس اعتقادشان حق دارند، مغرور باشند و به خود ببالند و آنان به وسیله صدقه حجاج زندگی می‌کنند و سخنان زشت و بی‌اساس دیگری که از وجود افکار صلیبی ناشی می‌شود[۳].

٤- اما توصیف او دربارهٔ ابراهیم باشا بسیار عجیب‌تر است:

---

[۱]- همان منبع؛ ص ۱۰۸.

[۲]- نگا: (رحله عبر الجزیره العربیه)؛ ص ۱٤۹.

[۳]- نگا: همان منبع، ص ۱۱٦ ـ ۱۱۸.

الف) ابراهیم باشا با او به روش انگلیسی غذا خورده است و با او دربارهٔ سفرش به گفتگو پرداخته است و قبل از ورود او به مدینه برای سلام کردن بر پیامبر ﷺ و هدایا و نامه‌های بریتانیایی را به او داده است. همچنین به او چای، سیگار، انفیه، قلیان و قهوه در فنجان روی سینی مزین به الماس داده است[١].

ب) وی پسر خوانده محمد علی بود. زمانی که بزرگ شد، در استانبول یک سال را به عنوان برده خدمت کرده. گفته می‌شود که ابراهیم باشا فقط چند ماه بعد از ازدواج پدر و مادرش به دنیا آمد. او همواره در مصرف مشروبات الکلی افراط می‌کرد و با زیر دستانش شدت بخرج می‌داد[٢].

ج) و در جای دیگری می‌گوید: وی فقط بر خدمت به بعضی از سرزمینها نظارت می‌کرد. و زمانی که وارد سرزمین مقدس (محمد ﷺ) شد، تصمیم گرفت لهو و مسکرات را کنار بگذارد و همه چیزهایی را که پیش خود ذخیره کرده بود و از قاهره آورده بود از بین برد. این جریان قبل از رفتنش به سوی مدینه اتفاق افتاد[٣].

ثانیاً: فرانسوی‌ها هم در مبارزه با دعوت نقش داشتند. آنان اهتمام مردم شمال آفریقا به دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب و پرداختن به آن را دریافتند از جمله:

---

[١]- نگا: همان منبع، ص ١٠٥، ١٠٦، ١٠٩، ١١٠.

[٢]- همان منبع ص ١٣٧، برای کسب اطلاعات بیشتر از صفحه ١٣٧ تا ص ١٤٣ را مطالعه نمایید.

[٣]- همان منبع ص ١٣٧، همچنین برای کسب اطلاعات بیشتر صفحه ١٣٧ تا ١٤٣ را مطالعه نمایید.

۱ ـ اهتمام سیدی محمد بن عبدالله العلوی، پادشاه مغرب دور به این دعوت، به گونه‌ای که به مبارزه با بدعت‌ها و انحراف‌ها و همچنین طریقت‌های صوفیه پرداخت و مردم را به اجتهاد و سنت دعوت کرد[۱]. همچنین او و دولت علوی از زمان تأسیس بر مبارزه با نصاری تأکید داشت و رابطه دوستی آنها با دعوت سلفی که به دوران نفوذ فرانسوی‌ها بر می‌گردد، بسیار قوی بود.

شارلی جولیان، مورخ فرانسوی دربارۀ این پادشاه می‌گوید: «سیدی محمد که فرد پرهیزگار و وارسته‌ای بود به وسیلۀ حجاج از انتشار جنبش وهابیت در شبه جزیره عربستان و تأیید و حمایت آل سعود از آن اطلاع یافت و افکار آنها را پسندید. این گفته به او نسبت داده می‌شود: «من مالکی مذهب و در عقیده وهابی هستم». غیرت دین او موجب شد دستور داد. بعضی از کتابهای مذهب اشعری را که در امور دین سهل‌انگاری و تساهل می‌کنند، بسوزانند و همچنین دستور تخریب بعضی از زوایای صوفیه را داد[۲].

۲ ـ همچنین درسال ۱۲۲۶هق. گروهی از مردم مغرب به سرپرستی ابراهیم بن سلطان سلیمان پادشاه مغرب برای به جا آوردن مراسم حج رهسپار حجاز شدند. نویسنده کتاب «الاستقصاء لأخبار دول المغرب الأقصی» روایت می‌کند که آنها از ابن سعود اموری را که بر خلاف

---

[۱]- نگا: انتشار دعوه الشیخ محمد بن عبدالوهاب) ص ۲۳۵ تألیف محمد جمع کمال، انتشارات الداره.

[۲]- نگا: (تاریخ آفریقا الشمالیه) (۳۱۱/۲).

شناخت آنها از ظاهر شریعت باشد، مشاهده نکرده‌اند. بلکه دریافته‌اند که او و پیروانش به استقامت و پایداری در امور دین، بر پاداشتن مناسک دین مانند نماز، طهارت، روزه، نهی از منکر و پاکسازی حرمین شریفین از گناهان می‌پردازند[۱].

۳ ـ امام سعود بن عبدالعزیز در نامه‌ای که خطاب به مردم تونس فرستاد، به بیان حقیقت توحید و اصول دین می‌پردازد این نامه طولانی که به زبان عربی است. در سه صفحه به چاپ رسیده است همچنین یک روزنامه آلمانی در خلال مقاله‌ای که توسط یکی از مستشرقین دربارۀ وهابیت در مغرب به زبان آلمانی نوشته شده بود، این نامه را آورده است[۲].

٤ ـ سلطان سلیمان بن محمد بن عبدالله که در سال ۱۲۲٦هـق. در فاس با او بیعت شد، معاصر امام عبدالله بن سعود و پدرش امام سعود بن عبدالعزیز بود که امام سعود در سال ۱۲۱۷هـق. مطابق با ۱۸۰۲م. وارد مکه شد. وی خواست دربارۀ ابن سعود و دعوتش تحقیق کند. به همین دلیل پسرش ابراهیم را به همراه گروهی از علما و اعیان مغرب و نامه پدرش [پادشاه] به پیش او فرستاد. آنان به حجاز رسیدند و مناسک حج را به جا آوردند و به زیارت روضه شریفه «مسجد النبی ﷺ» پرداختند. همه این

---

[۱]- به این کتاب تاریخی دربارۀ حوادث سا ۱۲۲٦هـق. مراجعه کنید.

[۲]- به نشریه آلمانی اسلامیکا (Islamika) مراجعه کنید. نویسنده با نوشتن حاشیه بر نامه برخلاف آنچه در آن آمده است اقدام به بد جلوه دادن دعوت نموده است. این امر از مستشرقین دور از انتظار نیست، شماره اول، جلد هفتم، سال ۱۹۳۵م، ص ۷۲ به بعد.

امور در نهایت امنیت، آرامش، راحتی، نیکی و احسان انجام شد، شیخ احمد الناصری مؤلف کتاب (الاستقصاء فی تاریخ المغرب الأقصی) در صفحه ۱۱۹ تا ۱۲۳ در این باره می‌گوید: «عده زیادی [از مردم] دربارۀ حج عالی‌جناب ابراهیم در آن سال سخن می‌گویند که آنها از آن پادشاه ـ یعنی ابن سعود ـ امری را که مخالف برداشت و فهم آنها از ظاهر شریعت باشد مشاهده نکرده‌اند. بلکه فهمیده‌اند که او و پیروانش در امور دین، پرداختن به مناسک دین مانند نماز، طهارت، روزه، نهی از منکر و پاکسازی حرمین شریفین از آلودگی‌ها و گناهانی که بدون انکار انجام می‌شد، بسیار تاکید دارند. و او [ابن سعود] هنگامی که با عالی‌جناب ابراهیم دیدار کرد، با او به بزرگواری و کرامت فراوان رفتار کرد و همانند یکی از اطرفیان و دوستانش با او به گفتگو پرداخت. از جمله کسانی که با او به گفتگو پرداخت فقیه و قاضی بزرگ ابواسحاق ابراهیم الزرعی بود. ابن سعود در این دیدار از جمله چنین گفت: مردم گمان می‌کنند که مخالف سنت پیامبر ﷺ هستیم. شما چه چیزی از اعمال ما را دیده‌اید که مخالف سنت باشد؟ و قبل از نشست با شما چه چیزی درباره ما شنیده‌اید؟ قاضی گفت: شنیده‌ایم که شما به استوای ذاتی خداوند که مستلزم جسم بودن مستوی [قرار گیرنده] است معتقدید ابن سعود در جواب گفت پناه بر خدا ما فقط همان چیزی را می‌گوییم که امام مالک گفت: استوا معلوم و کیفیت آن مجهول است. سؤال کردن. در مورد آن بدعت و ایمان به آن واجب است. آیا چنین اعتقادی مخالفت با سنت

است؟ آنان گفتند: نه، ما هم چنین اعتقاد داریم. سپس قاضی به او گفت: شنیده‌ایم که شما به زنده بودن پیامبر ﷺ و پیامبران دیگر علیهم السلام در قبرهایشان نیستید. زمانی که [ابن سعود] نام پیامبر ﷺ را شنید، بر خود لرزید و با صدای بلند بر او درود فرستاد و گفت: پناه بر خدا ما معتقدیم که او ﷺ و پیامبران دیگر در قبرهایشان زنده‌اند و زندگی آنها مرحله‌ای بالاتر از زنده بودن شهداء است.

نویسنده در پایان این موضوع می‌نویسد: معتقدم که سلطان سلیمان رحمه الله نیز به چنین امری اعتقاد داشت، و به همین دلیل آن نامه مشهور را که در آن درباره صوفیه آن زمان، سخن رانده است و به مردم نسبت به خروج از سنت و افتادن به دام بدعتها هشدار داده است، و در آن آداب زیارت اولیا را توضیح داده است، و نسبت به غلو عامه مردم در این باره هشدار داده است، و بسیار مسلمانان را نصحیت کرده است. جزاه الله خیراً[۱].

استاد محمد کمال جمعه به نقل از دایره المعارف اسلامی می‌گوید که سلطان سلیمان بعد از سال ۱۸۱۰م. تحت تأثیر دعوت وهابیت یا به عبارت صحیح‌تر، دعوت سلفی به رهبری شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله قرار گرفت. این امر موجب شد تا در برابر فرقه صوفیان مغرب که به مربوطیه مشهور بودند، موضع‌گیری و با آنان مقابله نماید[۲].

---

[۱]- نگا: (انتشار دعوه الشیخ محمد بن عبدالوهاب) تألیف محمد کمال جمعه ص ۲۳۵ ـ ۲۳۷، همچنین (الاستقصاء) ناصری، (۱۲۰/۸ ـ ۱۲۲).

[۲]- همان منبع، ص ۲۳۷.

٦ ـ از دکتر عباس الجراری نقل شده است که در سال ١٣٩٩هـق. در یک سخنرانی در دانشگاه ریاض[١] گفت: این جریان سلفی دومین بار در ابتدای قرن چهاردهم هجری ظاهر شد. این امر زمانی روی داد که سلطان حسن اول در سال ١٣٠٠هـق. خطاب به مردم مغرب نامه‌ای فرستاد[٢].

٧ ـ أحمد بن حجر دربارۀ جنبش سنوسی که محمد بن علی السنوسی آن را پایه‌گذاری کرد. سخن گفته است زمانی که سنوسی برای کسب علم در مکه بود آل سعود مکه را تحت کنترل خود در آوردند. وی در آن مدت تحت تأثیر دعوت سلفی قرار گرفت. وی جنبش اصلاحی خود را براساس تعالیم اصلاحی دین اسلام که محمد بن عبدالوهاب در شبه جزیره عربستان آن را پایه‌گذاری نموده بود، آغاز کرد[٣].

ثالثاً: در مصر کسی که تاریخ «عجائب الآثار فی التراجم والأخبار» تألیف عبدالرحمن جبرتی متوفی سال ١٢٣٧هـق. را بخواند، حقیقت امر را به خوبی در می‌یابد. وی می‌نویسد: مردم دربارۀ لفظ وهابی دچار اختلاف شده‌اند. عده‌ای از آنان آن را به خوارج تعبیر می‌کنند. عده‌ای دیگر به علت خالی بودن عرضه به چیزی بر خلاف آن معتقدند. آنگاه یکی از نامه‌های امام سعود را که خطاب به مسئول کاروان حجاج مغرب نوشته است، نقل می‌کند. در

---

[١]- همان دانشگاه ملک سعود در ریاض می‌باشد.

[٢]- نگا: همان منبع: ص ٢٣٧ ـ ٢٣٨، که دارای توضیح بیشتری است، و (الاستقصاء الأخبار المغرب الأقصی)، (١١٩/٨ ـ ١٢٣).

[٣]- نگا: کتاب (محمد بن عبدالوهاب) ص ١٠٦، ١٠٧.

این نامه درباره دعوت و عقیده‌اش توضیح می‌دهد و از امور مجمل و کلی دین، شفاعت، بزرگداشت و تعظیم قبور، نذر کردن برای مردگان، امر به معروف و نهی از منکر و قرار دادن کسی یا چیزی به عنوان واسطه بین خدا و بندگان سخن به میان می‌آورد. در پایان می‌گوید: بنابراین اگر [اعتقادات شما] چنین باشد، پس این همان چیزی است که ما هم بدان معتقدیم، و این همان توحید خالص است، و ما جزو مارقین و متعصبان نیستیم. ابن القیم در کتاب «**إغاثة اللهفان**» و حافظ مقریزی در «تجرید التوحید» و امام الیوسی در «شرح الکبری» این امور را به صورت مفصل بیان کرده‌اند. آنگاه به ذکر نام کتابهای دیگری می‌پردازد که همهٔ آنها از توحید خالص و ناب که اساس دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب است، دفاع می‌کنند[1].

از سوی دیگر جبرتی زمانی که جریان انگلیس و مردم الجزایر را بیان می‌کند، به ذکر طمع‌ورزی انگلستان به شمال آفریقا که مردم آن مسلمان بودند و جزو سرزمین‌های اسلامی بود، می‌پردازد زیرا الجزایری‌ها توانایی و استعداد فراوانی داشتند و به کشتی‌های اروپایی حمله ور می‌شدند و از آنان غنیمت و افرادشان را به اسارت می‌گرفتند. آنان اسیران فراوانی از نیروهای انگلیس و در اختیار داشتند. انگلیس با کشتی‌هایشان به الجزایر آمدند و با خود دستوری از سوی سلطان عثمانی آوردند تا به وسیلهٔ دادن پول اسیران خود را آزاد کنند. مردم الجزایر بیش از «۱۰۰۰» اسیر را آزاد کردند و در

---

[1]- به کتاب او (عجائب الآثار فی التراجم والأخبار)، (۲۶۹/۳ ـ ۲۸۲) پایان حوادث صفر سال ۱۲۱۸هـق.

مقابل هر اسیر ۱۵۰ ریال فرانسوی دریافت نمودند. انگلیس از همان راهی که آمده بودند، برگشتند، اما آنان پس از مدتی برگشتند و با خود نامه و دستور دیگری [از سوی سلطان عثمانی] داشتند و درخواست آزادی بقیه اسیران را مطرح کردند. اما حاکم الجزایر از انجام این کار خودداری کرد. آنان دوباره به تبادل نظر و گفتگو پرداختند. در این هنگام چند کشتی جنگی انگلیس [به سواحل الجزایر] آمدند و به وسیله تجهیزات پیشرفته‌شان، آتش جنگ را بر افروختند و کشتی‌های مردم الجزایر را سوزاندند. سلطان سلیمان پادشاه مغرب به کمک مردم الجزایر شتافت و در مقابل کشتی‌هایی که در جنگ از دست داده بودند برای آنان چند کشتی فرستاد[۱].

رابعاً: ایتالیایی‌ها: دعوت اصلاحی محمد بن علی السنوسی که در سال ۱۲۰۲هـق. در الجزایر دیده به دنیا گشوده بود، با هدف بازگرداندن خلوص و پاکی به اسلام، حاکم کردن آن بر جانها به صورت عملی، مقاومت در برابر ایتالیایی‌ها استعمارگر به وجود آمده بود، موجب نگرانی ایتالیایی‌ها شد. آنها فقط به غارت و چپاول منابع کشور و ایجاد تفرقه میان مسلمانان می‌اندیشیدند[۲].

همچنین تأثیر پذیرفتن حجاج سومالیایی از دعوت شیخ محمد، کشیده شدن دامنه آن به شاخ آفریقا به علت نزدیکی آن به شبه جزیره عربستان و

---

[۱]- نگا: (عجائب الآثار) للجبرتی، (۲۷٦/٤ ـ ۲۷۷) این مطلب در این کتاب دارای جزئیات بیشتری است.

[۲]- نگا: (تاریخ آفریقا الشمالیه): (۲۲۰/۲).

تحت تأثیر قرار گرفتن حجاج مغربی از آن ـ به گونه‌ای که آثار آن را به کشورشان منتقل و مصلحان و دگراندیشانی در آن اقدام به برپایی دعوت کردند - موجب نگرانی آنها شده بود.

خامساً: اهتمام و توجه مسلمانانی که هلندی‌ها بر سرزمینهایشان حکومت می‌کردند، به دین موجب تحریک آنها شد. این امر را از تلاش برای پذیرفتن عقیده اسلامی در جزایر سوماترا و جاوه و سولوا در اندونزی در می‌یابیم که این اندیشه به وسیله حجاج [اندونزیایی] که تحت تأثیر آن اموری قرار گرفته بودند که جامعه اسلامی باید از وجود آنها پاک شود و شعایر اسلامی را از ناخالصی‌ها پاک کرد. این امر پس از آن روی داد که حجاج به بررسی و تحقیق دربارهٔ دعوت اصلاحی و تجدیدی محمد بن عبدالوهاب پرداختند و پس از اینکه از سالم بودن روش آن در اصلاح عقیده که از قرآن و سنت گرفته شده بود اطمینان یافتند به ترویج آن پرداختند. علت این امر پاکی دعوت، سالم بودن روش، دوری از هوی و هوس و براساس منافع شخصی نبودن آن بود.

به همین دلیل آنها با رضایت دعوت را به کشورهایشان منتقل کردند. به طوری که در جاکارتا «الجمعیه المحمدیه» تشکیل شد که این جمعیت مردم را به ترک ناخالصی‌ها و خرافاتی که وارد اسلام شده بود. فرا می‌خواند. همچنین این دعوت با تبلیغ و ترویج خرافات و بدعتهایی که توسط استعمارگران در میانِ مسلمانان و جامعه اسلامی ترویج می‌شد، مبارزه می‌کرد. همچنین استعمارگران با هدف ترویج اختلافات و فتنه برانگیزی به

این خرافات و بدعت‌ها دامن می‌زدند. زیرا اساس کار استعمارگران بر عبارت (تفرقه بینداز و حکومت کن) استوار است.

این تأثیرپذیری از سال ۱۸۰۳م. موافق با سال ۱۲۱۸هـق. و زمانی آغاز شد که جنبش علیه هلندی ۱٦ سال طول کشید. سرانجام نیروهای استعمارگر بر سلفی‌های توحیدی که تحت تأثیر دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب قرار گرفته بودند پیروز شدند[1].

از سوی دیگر آثار و پیامدهای دعوت به وسیله حجاج به چندین کشور اسلامی منتقل شد. این حجاج پس از اینکه دریافتند که دعوت به پاک کردن اسلام از ناخالصی‌های افزوده شده به آن، آزاد کردن سرزمین‌ها از دست استعمارگرانی که آنها را به اشغال خود در آورده‌اند. می‌پردازد، تحت تأثیر آن قرار گرفتند. آنان می‌دانستند که دعوت به مبارزه با استعمار می‌پردازد. استعماری که به وسیلهٔ اعمال و فراهم کردن زمینه برای فساد، تلاشهای گروههای تبشیری برای مسیحی کردن مسلمانان، طرح شبهات توسط ملحدان و صاحبان گرایشهای دیگر که مسلمانان را به برگشتن از دین خودشان و دور کردن آنها از پاکی و صفای آن ـ که دلهای روشن را مورد خطاب قرار می‌دهد ـ تلاش می‌کند.

به همین دلیل مسلمانان در همه جا به دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب لبیک گفتند. از جمله مسلمانان سودان، مصر، شام، یمن، هند، افغانستان

---

[1]- نگا: (الشيخ محمد بن عبدالوهاب) تأليف أحمد بن حجر ص ١٠٦.

جزایر هند شرقی، نیجریه، سرزمینهای هوسا، برونئی و کشورهای تکرور و غیره، و همه کسانی که زندگی نامه شیخ و اثر آن در سرزمین اسلام را بررسی کرده‌اند آن را تأیید نموده‌اند. زیرا این نهضت موجب تحریک همت و ارادهٔ مسلمانان، بیداری آنان از خواب غفلت و به وجود آمدن آگاهی فکری و رغبت فراوان به اصلاح جامعه اسلامی به وسیله دین اسلام شد. چنانکه امام مالک رحمه الله نیز چنین معتقد بودند[1]. همچنین این نهضت موجب به خطر افتادن منافع استعمارگران و تحریک احساسات آنها علیه دعوت و پیروان آن شد.

[1]- امام مالک رحمه الله می‌فرماید: «فقط آنچه نسل اول این امت را اصلاح کرده است موجب اصلاح نسل آخر آن نیز می‌شود. و آن همان اسلام است».

دولت عثمانی و دولت شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله

تحت تأثیر قرار گرفتن بعضی از اروپاییان و ترک‌ها و گروهی از مردم آفریقا، به علاوه پرداختن گروهی از متفکران مسلمان در شام، مغرب و حتی ترکیه و ..... به دعوت شیخ محمد موجب خشم اربابان قدرت و سودجویان و افراد منفعت طلب شد که حقیقت را در نظر عثمانی‌ها تحریف کردند. و از بعضی از اعمال اعراب در حج سوء استفاده کردند. بنابراین برای دور کردن مردم از این دعوت و تحریک دشمنی‌ها و کینه‌ها شبهاتی را مطرح کردند و امور ساختگی را به وجود آوردند که از اساس غلط بود.

در نامه‌های شیخ محمد و جوابهای شاگردانش جوانب مثبت و تلاش بعضی از مسلمانان برای شناخت حقیقت دعوت شیخ را از زبان خود او به وسیله ارسال نامه‌هایی که وی به آنها جواب داده است، در می‌یابیم.

برای نمونه:

١ ـ نامه شیخ محمد رحمه الله به شیخ فاضل آل مزید رئیس بادیه الشام که در آن آمده است: علت نگارش آن بود که راشد بن عربان از شما بسیار به خوبی یاد کرد که موجب خشنودی خاطر اینجانب گردید، و گفت که شما از من می‌خواهید به علت آنکه در مقابل دروغ و بهتان دشمنان از ما دفاع می‌کنی با شما مکاتبه نمایم. این امر بر شما و امثال شما واجب است، و نباید هیچ سخنی را مگر اینکه از صحت آن اطمینان پیدا کنید، بپذیرید. آنگاه به شرح آنچه دربارهٔ او گفته شده است می‌پردازد و حقیقت آن امور

را براساس شریعت خداوند و هدایت پیامبر گرامی‌اش ﷺ بیان و آنها را محکوم می‌نماید[1].

۲ ـ نامه شیخ محمد رحمه‌الله به عبدالرحمن السویدی ـ یکی از علمای عراق ـ که در آن آمده است: نامه شما رسید و موجب خشنودی اینجانب گردید. خداوند شما را از امامان پرهیزگار و دعوتگران به سوی دین سرور پیامبران قرار دهد. جهت اطلاع شما می‌گویم که الحمد لله من پیرو [قرآن و سنت] هستم و بدعت گزار نیستم عقیده و دین که من بدان معتقدم، مذهب اهل سنت و جماعت است که ائمه مسلمانان مانند امامان چهارگانه و پیروان آنها تا روز قیامت برآنند. اما من اخلاص در دین خدا را برای مردم بیان کردم، و آنها را از خواندن مردگان و زندگان اعم از نیکوکاران و دیگران و شریک قرار دادن آنها برای خداوند در اموری مانند ذبح کردن، نذر کردن، توکل و سجده کردن برای آنها بر حذر می‌دارم. زیرا این امور فقط به خداوند اختصاص دارد و هیچ فرشته مقرب و پیامبر فرستاده شده‌ای در آن شریک خداوند نمی‌شود. این همان امری است که از اولین پیامبر تا خاتم النبیین مردم را به سوی آن دعوت می‌کردند، و اهل سنت و جماعت بر آن اجماع دارند[2].

---

[1]- برای کسب اطلاع بیشتر به جلد پنجم از مؤلفات شیخ محمد بن عبدالوهاب که دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود آن را منتشر کرده است، مراجعه نمایید. چاپ اول، ص ۳۲، ۳۳.

[2]- منبع سابق ص ٣٦ ـ ٣٨. و نگا: (الدرر السنیه)؛ (١/٥٤ ـ ٥٦).

۳ ـ نامه شیخ محمد بن عبدالوهاب به علمای بزرگ و مشهور حرمین که در آن به توضیح اصول کلی دعوتش می‌پردازد. در این نامه می‌نویسد: همان طوری که شما و دیگران می‌دانند، به علت ویران کردن بناهایی که بر روی قبور نیکوکاران ساخته شده است، به ما اتهامات فراوانی وارد کرده‌اند. زیرا آنها گمان می‌کنند که این کار موجب بی‌احترامی به بزرگان و نیکوکاران است. با این وجود آنها را از چنین ادعایی نهی کردیم و به آنها دستور دادیم که خداوند را به تنهایی و خالصانه بخوانند. زمانی که این مسأله و آنچه را که دربارهٔ ویران کردن بنای ساخته شده روی قبور را بیان کردیم، موجب نگرانی و ناراحتی شدید عوام شد. و بعضی از مدعیان علم به دلایلی که بر شما پوشیده نیست به حمایت از آنان پرداختند که بزرگترین علت آن پیروی از خواسته مردم و دلایل دیگر بود. آنان در میان مردم شایع کرده بودند که ما صالحین و نیکوکاران را دشنام می‌دهیم، و ما بر راه و روشی غیر از مسیر علما سیر می‌کنیم. آنان این ادعاها را در شرق و غرب مطرح کردند، و به ما اتهاماتی زدند که انسان عاقل از ذکر آنها خجالت می‌کشد. من حقیقت آنچه را که بدان معتقدیم، بدون هیچ گونه دروغ و تحریفی برایتان بیان می‌کنم. زیرا در میان افرادی که در میان عوام و خواص به مذهبشان تظاهر می‌کنند نمی‌توان به شما دروغ گفت. الحمد لله ما پیرو سنت هستیم نه بدعت‌گذار. ما براساس مذهب [فقهی] امام احمد بن حنبل عمل می‌کنیم، یکی از تهمت‌هایی که دشمنان به ما می‌زنند این است که می‌گویند من ادعای اجتهاد می‌کنم و پیرو ائمه نمی‌باشم. پس اگر شما

دریافتید که ویران کردن بنای ساخته شده بر روی قبرها، دستور دادن به ترک خواندن و طلب‌یاری از نیکوکاران مخالف مذهب علمای سلف می‌باشد، [آن را برای ما بیان و صحت کلامتان را برای ما اثبات نمایید].

در پایان می‌گوید: من خداوند، فرشتگان و شما را براساس دین خداوند و پیامبرش گواه و شاهد قرار می‌دهم که من پیرو اهل علم و علما هستم. هر گاه حقیقتی از دید من پنهان ماند و من در آن اشتباه کردم، آن را برای من بیان کنید. من خداوند را به عنوان شاهد قرار می‌دهم که من با رضایت و اطاعت کامل آن را می‌پذیرم. زیرا بازگشت به حق بهتر از باقی ماندن بر باطل است[۱].

٤ ـ همچنین نامه او به یکی از علمای مدینه که در آن می‌گوید: نامه شما رسید. خداوند شما را به رضوان و رضایت خودش نایل گرداند زمانی که از صحت و سلامتی شما اطلاع یافتم بسیار خشنود شدم. اگر بخواهی از احوال ما بپرسی. به حمد و ستایش پروردگاری که با لطف و ستایش او نیکی‌ها انجام می‌شود، ما در صحت به سر می‌بریم. اگر دربارهٔ سبب اختلافی که میان ما و مردم وجود دارد سؤال کنی، با آنها در هیچکدام از شرایع اسلام مانند نماز، روزه، زکات، حج و .... و هیچکدام از محرمات اختلاف نداریم. آنچه در نظر، ما خوب و پسندیده است، در نظر مردم نیز چنین است[۲].

---

[۱]- نگا: منبع سابق، ص ٤٠ ـ ٤٢.

[۲]- نگا: منبع سابق، ص ٤٤ ـ ٤٩، که دربارهٔ عقیده اهل سنت و جماعت به شکل مفصلی توضیح داده است.

و نامه‌های دیگر به گونه‌ای که دولت عثمانی با رهبری‌اش در جهان اسلام، به علت جهل از آن می‌ترسید. در نتیجه آنان از یک سو به خاطر منافعشان، و از سوی دیگر با هدف ایجاد اختلاف در میان مسلمانان با استعمارگران همکاری کردند. تا به وسیله تضعیف نیروی مسلمانان و از بین بردن دعوت اصلاحی به وسیله پیروی از آنچه پیامبر ﷺ از سوی خداوند آورده است، موجب اتحاد میان مسلمانان، نزدیکی قلوب آنان به همدیگر و از بین بردن علل تفرقه می‌شود به اهدافشان دست یابند. علت این امر چیزی جز عدم اطلاع کامل این رهبران از تعالیم اسلام و نگرانی آنها نسبت به منافع و مناصبشان ـ که به وسیله پیروی از خواسته‌ها و امیال نفسانی آنها را بر حکم خداوند و دستورات پیامبر ﷺ ـ ترجیح داده بودند، نبود.

بدین وسیله اهداف دشمن استعمارگر که از یک طرف گیرنده است برملا می‌شود، و از سوی دیگر به دلیل اینکه فرد مسلمان نمی‌پذیرد استعمارگری که مخالف دین اوست در امور مربوط به اعتقادش دخالت نماید. در غیر این صورت اهداف آنها بر همگان روشن و جنگهای صلیبی دوباره شروع می‌شود. به همین دلیل غربی‌ها که ممکن است در میان آنها یهودیان نیز باشند چنانکه هدف و برنامه و کار آنها از زمان هجرت پیامبر ﷺ به مدینه تاکنون چنین بوده است، می‌خواهند به اسلام ضربه بزنند.

محقق با بررسی تاریخ اسلام این امر را در جریان رهبر منافقین مدینه «عبدالله بن أبی» و «عبدالله بن سبأ» یهودی که تظاهر به اسلام می‌کرد تا آن را از داخل به فساد بکشاند، و کسانی را که در فهم جایگاه اسلام ضعف

داشتند، مشاهده می‌کند. زیرا اولین فرقه‌ای که در اسلام به وجود آمد سبأیه بود.

همچنین این امر را در تحقیقات مستشرقین که در دوران معاصر برای زشت جلوه دادن و سیاه نمایی اسلام و تحریف تاریخ و اندیشه آن مشاهده می‌کنیم و تلاش می‌کردند. در می‌یابیم که اکثر این افراد یهودی بودند.

این افراد به تحقیق در صفحات تاریخ و بازگشایی پرونده گذشتگان پرداختند به امید اینکه چیزی را که موجب رضایت سودجویان و مدعیان علمی را که استعمارگران آنها را به مقامات اسلامی منصوب کرده بودند و خودشان پشت سر آنها موضع می‌گرفتند فراهم سازد. این افراد خواسته‌های استعمار را در نظر مردم زیبا جلوه می‌دادند. این سودجویان قیامت و آخرت خودشان را با دنیا مبادله کرده بودند، پس در حقیقت همه آنها یک هدف و غایت داشتند.

آنان در میان عامه مردم و طبقه با سواد جامعه ـ که کتاب نمی‌خواندند و در عمق امور نمی‌اندیشیدند و اکثریت جامعه اسلامی آن زمان را تشکیل می‌دادند ـ شایع کرده بودند که این دعوت [سلفی] جدیدی که در شبه جزیره عربستان به وجود آمده است، ادامه همان دعوت قدیمی خوارج اباضیه است که در مغرب به وجود آمده بود، و با مذهب و اعتقادات مسلمانان مخالفت می‌کرد. آنان برای اینکه حجت و دلیل پنهان بماند و مردم از حقیقت امر اطلاع پیدا نکنند، به شیخ محمد و دعوتش اتهام و افتراهای فراوانی وارد کردند. که ایشان رحمه الله در نامه‌هایش دروغ بودن این ادعاها را به

اثبات رسانده است، و علمای مغرب در گفتگویشان با علمای دعوت در سال ۱۲۲۶هـ.ق. حقیقت این امر را دریافتند. این امر زمانی روی داد که ابواسحاق ابراهیم بن سلطان سلیمان رحمه الله به همراه گروه زیادی از علمای مغرب به انجام فریضه حج پرداختند و پس از آن با امام سعود بن عبدالعزیز درباره آنچه به آنها نسبت داده می‌شود گفتگو و مناظره کردند. این امر مدتی پس از وفات شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله روی داد. کتابهای تاریخی مغرب این حادثه را که برائت دعوت سلفی از همهٔ اتهامات و اطمینان علمای این سرزمین را نسبت به سلامت و صداقت آن ثابت می‌کند، ثبت کرده‌اند. به طوری که حتی مولی ابراهیم پسر پادشاه مغرب نیز درباره دعوت سلفی قانع شدند[1].

این امر ـ اتهام و افترای وارد شده به دعوت ـ در میان کسانی که می‌خواهند با نام علم و معرفت بر مردم حکومت کنند و سودجویان و منفعت طلبان با استقبال فراوانی روبرو شد.

از سوی دیگر دعوت به عبدالوهاب ـ پدر شیخ محمد ـ نسبت داده می‌شود که این نسبت دادن اشتباه است. زیرا رهبر دعوت او نبوده است. اگر بخواهند آن را به شیخ محمد نسبت دهند، نام آن محمدی می‌شد، و خواسته آنها [یعنی ادعای وجود رابطه میان فرقه وهابیت خوارج و دعوت سلفی

---

[1]- برای مطالعه زندگی نامه ابواسحاق ابراهیم بن سلیمان در تواریخ مغرب به کتابهای زیر مراجعه نمایید : (الاستقصاء لأخبار دول المغرب الأقصی): (۱۲۰/۸ ـ ۱۲۵) للناصری، و (الإعلام بمن حل مراکش و أغمات من الأعلام): (۶۸/۱۰ ـ ۷۳).

جدید] تحقق نمی‌یافت. زیرا همه دین اسلام را با انتساب به پیامبر ﷺ که آن را از خداوند دریافت کرد، رسالت محمدی می‌نامند.

عوام به فرق میان آن دو قائل نیستند. و از آن اطلاعی ندارند به همین دلیل آنان می‌خواستند تا این اسم در میان مردم انعکاس یابد و موجب به اشتباه افتادن مردم شود، و پیش زمینه‌ها و برداشت‌های اشتباهی در ذهن آنها به وجود آورد. در گزارشات و نامه‌هایی که ابراهیم باشا برای محمد علی باشا در مصر می‌فرستاد و نوشته‌های بعضی از عثمانی‌ها از آن تاریخ به بعد به دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب و دولت سعودی الفاظی مانند وهابیت خوارج، خارج شدگان از دین اطلاق می‌کردند[1].

آنان عموماً اتفاق کردند تا در این امر مردم را دچار اشتباه کنند، و مردم عادتاً از امور جدید بیم دارند و آنچه را که برخلاف روش معمول باشد، ناپسند می‌دانند. بهترین مثال برای این امر موضع‌گیری مخالفان اسلام در برابر آنچه پیامبر ﷺ از سوی خداوند برای دعوت و نجات مردم آورده بود می‌باشد، که در قرآن کریم و سیره پیامبر ﷺ به تفصیل ذکر شده است.

---

[1]- به اسناد زیر مراجعه کنید: نامه محمد علی که در آن برای جنگ اتراک با ابن سعود دلیل و بهانه آورد، ص ۳۵۳ ـ ۳۵۵، نامه یوسف کیخ که درباره جنگ با آل سعود نوشته شده است. ص ۳٦۲ ـ ۳۷۰ و مسأله تعیین یوسف ضیا باشا به عنوان فرمانده کل نیروهای نظامی حجاز، ص ۳۸۱ ـ ۳۸۲، پیوست شماره ۷، ص ۳۸۳ ـ ۳۸٤ و نامه ابراهیم باشا بعد از جنگ شقراء و مژده به فتح آن، ص ٤۲۲ ـ ٤٤٤ وغیر از آن، نگا: کتاب: (الدوله السعودیه) دکتر عبدالرحیم عبدالرحمن عبدالرحیم در این موضوع، چاپ جامعه کشورهای عربی است، ص ۳٤۹ ـ ٤٤۰، جلد اول، همچنین جلد دوم اسناد دورهٔ عثمانی‌ها مراجعه کنید.

همچنین در دوران کنونی نیز هنگامی که جوانان مسلمان به امور دینشان پرداختند و به تعالیم اسلامی پرداختند، که مسلمانان از آن به بیداری اسلامی یاد می‌کردند. اما در چنین حالی رسانه‌های غرب و شرق و متفکران آن به زشت جلوه دادن این بیداری پرداختند و مردم را از آن دور می‌کردند. و بر این جنبش اسلامی نامهای متعددی اطلاق کردند تا موجب بوجود آمدن مانعی در راه پیشبرد آن شود، و کار آن را یکسره نماید.

عامه مردم در همه زمانها و مکانها - که تعدادشان نیز بسیار فراوان است ـ به منبع قدرت چشم می‌دوزند تا جریان را برای آنها بیان و حقیقت را روشن نماید. اما در آن زمان این منبع از علما و صاحبان منافع می‌خواست تا با شبهه افکنی و جعل آراء و اقوالی که مردم از طریق رسانه‌ها دریافت می‌کنند، حقایق را تغییر دهند، و آرای دانشمندان حق طلب را تغییر دهند، و بد جلوه دهند.

از سوی دیگر آنان با لبیک گفتن به فراخوان بر علیه این نهضت اصلاحی، که در نظر مردم آن را موجب تفرقه و انشعاب در دین، خروج از جماعت مسلمانان و بدعت گذاری در دین معرفی می‌کردند. به مبارزه با آن می‌پرداختند.

شبهات مطرح شده در میان منفعت طلبان و اربابان قدرت و پادشاه عثمانی که از به خطر افتادن نام، جایگاه و نفوذ حکومتش بیم داشت، انعکاس فراوانی یافت. این نگرانی پس از آن به وجود آمد که آنان پس از پیروزی نیروهای دعوت بر نیروهای عثمانی در وادی الصفراء بین مکه و ینبع، خشم

مادر یکی از پادشاهان عثمانی نسبت به امام عبدالله بن سعود را بر انگیختند. با بازگشت کاروان عثمانی‌ها بدون انجام فریضه حج که مادر آن پادشاه و اطرافیان او در آن حضور داشتند، این خشم تشدید شد.

همچنین به پیروی از دولت عثمانی در بسیاری از سرزمینهای اسلامی از دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب استقبال چندانی به عمل نیامد، و کسانی که به ناحق اموال مردم را غارت می‌کردند و به رهبری‌های موقت دین راضی بودند و به وسیلهٔ آن بر جاهلانی که حقیقت دینشان و نیات آنان را نمی‌دانند، حکومت می‌کنند. به ترویج این نامها و افتراها می‌پرداختند. این همان مسأله‌ای است که پیامبر اسلام ﷺ دربارهٔ لغزش عالم هشدار داده و بیان نموده است که علمایی به وجود خواهند آمد که مردم را گمراه می‌کنند و به چیزی غیر از آنچه خداوند نازل کرده است فتوا می‌دهند، پس خود گمراه می‌شوند و دیگران را هم گمراه می‌کنند[۱].

آنان همگی امری حساس در زندگی مردم یعنی دین را هدف قرار داده بودند که جانها بدان نیاز و قلب‌ها به سوی آن اشتیاق دارند. اما حقیقت آن و منابعی را که باید دین را از آن گرفت نمی‌دانند. پس از هر آنچه دربارهٔ آن گفته می‌شود، پیروی می‌کنند.

---

[۱]- این مطلب بر گرفته شده از حدیثی است که بخاری، مسلم و ترمذی به روایت از عایشه و عروه آن را روایت کرده‌اند.

بنابراین آنان اقدام به همکاری بر سر زشت نمایی و بد جلوه دادن دعوت کردند. که اهداف آن عبارت بودند از: ایجاد اتحاد میان مسلمانان، مبارزه با خرافات، روشنگری در اذهان مردم، تشویق به فراگیری علم و دانش به عنوان منبع حقیقت. چنانچه ابن غنام و ابن بشر در کتابهای تاریخشان ذکر کرده‌اند، کار به جایی رسیده بود که مردم در «الدرعیه» به کسب علم رغبت فراوانی پیدا کرده بودند. آنان پس از فراگیری علم به کار مداوم و پیوسته برای به دست آوردن روزی می‌پرداختند، و شاگردان شیخ اوقاتشان را بین کار کردن و علم اندوزی تقسیم کرده بودند.

آنان از نماز صبح تا طلوع خورشید را به فراگیری علم می‌پرداختند و پس از آن تا ظهر به کار می‌پرداختند. تا استراحت کنند، و کارشان از نماز عصر تا مغرب ادامه دهند. در فاصله مغرب تا عشا در جلسات علمی و تحقیقات در زمینه‌های مختلف معرفتی و بحث و گفتگو جریان داشت.

شبهه‌های دشمنان:

بسیاری از کسانی که منافع شخصی و دنیوی آنها با دعوت شیخ محمد تعارض داشت به مخالفت با آن و تلاش برای نسبت دادن اکاذیب و افتراهایی به آن پرداختند که بیشتر این افراد از اقوام و نزدیکان وی بودند. آنان امور عجیبی را به دعوت او نسبت می‌دادند که این امر موجب شد تا شیخ در نامه‌های متعددی آن افتراها را رد و بطلان و کذب آنها را ثابت نماید و از صحت اعتقادی که مردم را بدان فرا می‌خواند و براساس قرآن و سنت بود، دفاع نماید. در صفحات بعد نگاهی گذرا به بعضی از آرای مخالفان دعوت می‌افکنیم تا جستجوگر حقیقت با بعضی از آلام و رنجهای دعوت آشنا شود.

بی‌تردید کسی که نوشته‌ها و افتراهای دشمنان و مخالفان دعوت شیخ محمد را مطالعه نماید، در خواهد یافت که همه شبهات و مناظرات ساختگی آنان در هیچکدام از آثار ایشان یافت نمی‌شوند و بی‌پایه و اساس هستند. بلکه نامه‌ها و رسائل متعدد ایشان که تقریباً به صورت کتاب کاملی در آمده است و نامه‌ها و ردیه‌ها فرزندان، نوه‌ها و شاگردانشان که بسیار متعدد و فراوان هستند، همگی این سخنان بی‌اساس را رد می‌نمایند و با سوگندهای صادقانه از آن شبهات و افتراها برائت و بیزاری می‌جویند. همچنین کسی که سیر تاریخی دعوت را پیگیری و بررسی نماید، در می‌یابد که از زمان پرداختن به فعالیت جهادی و سیاسی تاکنون این گونه رسائل و رویه‌ها که مدافع دعوت در آنها به رد شبهات بی‌اساس مخالفان پرداخته‌اند، فراوان است.

هنگامی که به بررسی اصل این شبهات می‌پردازیم در می‌یابیم که چند گونه‌اند:

۱ ـ شبهاتی که به فرقه‌های قدیمی و گروههای دیگر نسبت داده می‌شوند اما آنها را به شیخ محمد بن عبدالوهاب منسوب می‌نماید. اگر چه عقیده شیخ دربارۀ آنها همان عقیده اهل سنت و جماعت است. وی همانند شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در شام، امام شاطبی در مغرب و العز بن عبدالسلام در مصر در سال ٦٦٠هـق. خروج آن فرق از صف مسلمانان را تقبیح می‌کرد.

۲ ـ اما اموری ساختگی که هیچ پایه و اساسی ندارند، در متون اصلی نقل شده از امام محمد بن عبدالوهاب و آثار او و فرزندان و شاگردانش وجود ندارند.

امور ساختگی بسیار فراوان هستند که موجب می‌شود خواننده و شنونده دچار اشتباه شود، چنانکه در گزیده‌ای از نامه‌هایی که شیخ به مناطق مختلف فرستاد[1]، در می‌یابیم که ایشان در نامه‌هایشان به برائت از همه اتهامات نسبت داده به دعوت پرداخته‌اند و ثابت کردند، که اتهامات و افتراهای مخالفان کذب محض هستند، و در عقیده و گفتار شیخ هیچ اساسی ندارند. برای نمونه به سخنان ایشان در یکی از رساله‌هایشان به مردم قصیم توجه فرمایید:

بر شما پوشیده نیست که اخیراً دریافتم که نامه سلیمان بن سحیم[2] به شما رسیده است و بعضی از علمای منطقه شما آن را قبول و آن را تأیید کرده‌اند.

---

[1]- به صفحه ۷۵ ـ ۷۷ این کتاب مراجعه کنید. اصل متن نامه‌ها در پاورقی ذکر شده است.

[2]- یکی از اهالی ریاض که با دعوت مخالفت و دشمنی می‌کرد و در مناطق مختلف بر علیه شیخ مطالبی می‌نوشت و امور ساختگی و دروغینی را به شیخ نسبت می‌داد.

خداوند می‌داند که این فرد اموری را به دروغ به من نسبت داده است که من آنها را نگفته‌ام و بیشتر این امور حتی به ذهنم خطور نکرده است.

از جمله اتهامات او عبارتند از: (اینکه من کتابهای مذاهب چهارگانه را باطل می‌دانم، و می‌گویم که مردم از ششصد سال پیش تا کنون هیچ دین و اعتقادی ندارند. من ادعای اجتهاد می‌کنم، و از کسی تقلید نمی‌نمایم. من می‌گویم اختلاف علما نشانه بدبختی است، من کسی را که به افراد صالح و نیکوکار توسل جوید تکفیر می‌کنم. من بوصیری را که به علت گفتن جمله: ای گرامی‌ترین مردم، تکفیر می‌کنم. من می‌گویم که اگر می‌توانستم قبه حضرت رسول ﷺ را تخریب نمایم، این کار را می‌کردم. اگر می‌توانستم ناودان [طلای] کعبه را بر می‌داشتم و به جای آن یک ناودان چوبی می‌گذاشتم. من زیارت قبر پیامبر ﷺ را ناپسند می‌دانم. همچنین من زیارت قبر والدین و ... را زشت می‌پندارم. کسی را که به غیر خدا قسم بخورد، کافر می‌دانم، همچنین ابن الفارض و ابن عربی را تکفیر می‌نمایم. کتابهای دلائل الخیرات و روض الریاحین را آتش می‌زنم و روض الریاحین را روض الشیاطین می‌دانم). جواب من در مقابل این مسائل و اتهامات این است: سبحانک هذا بهتان عظیم. پیش از این نیز به ـ پیامبر ﷺ ـ اتهام وارد می‌کردند که او عیسی بن مریم علیه السلام و افراد صالح و نیکوکار را دشنام می‌دهد، این دو گروه که به پیامبران و علما اتهام وارد می‌کنند، قلبها و نیات پلیدشان مشابه و همانند یکدیگر است[1].

---

[1]- به متن کامل نامه در جلد ۵ آثار شیخ، بخش‌نامه‌های شخصی و خصوصی، ص ۸ ـ ۱۳ و پیوست آن کتاب مراجعه نمایید.

۳ـ همچنین ناستوانی و ضعف کسانی را که با پیروان شیخ مناظره کرده و در آن شکست خورده‌اند، می‌توان در دو مورد قبل جای داد. آنان برای پنهان کردن این ناستوانی به دشمنی با شیخ و دعوتش پرداختند. این امر با هدف به اشتباه انداختن مردم انجام می‌شد. زیرا اگر آنان حقیقت آنچه را که در گفتگو و مناظره روی داده بود می‌گفتند، جایگاه و منافعشان را از دست می‌دادند. به همین دلیل چاره‌ای جز تحریف حقیقت و سیاه نمایی نتیجه مناظره نداشتند. زیرا مردم از آنچه در مناظره گذشته بود، اطلاع نداشتند.

٤ـ قسمتی از اتهامات مخالفان، براساس بریدن و تقطیع کلام شیخ رحمه‌الله یا برداشت خطا از سخنان او بود. مانند کسی که آیه: ﴿فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ﴾ را بخواند و آن را کامل ننماید و آیه بعدی، ﴿الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ را نخواند از جمله این نوع اتهامات، ادعاهای زیر آنها دربارۀ دعوت شیخ بود: اینکه پیروان محمد بن عبدالوهاب، صلوات فرستادن بر پیامبر ﷺ را ناپسند می‌دانند و رسالت او را انکار می‌کنند، ادعایی که هیچ انسان خردمند و آگاهی آن را تأیید نمی‌کند.

بعید نمی‌دانم که همه کسانی که در نوشته‌هایشان به شیخ محمد و دعوتش تاخته‌اند و با آن دشمنی کرده‌اند، حتی یک کتاب از کتابهای او در زمینه توحید و عقیده، فقه و احکام، تفسیر و سیره نبوی مطالعه کرده باشند. حتی می‌توان گفت آنان حتی یک نظریه و رای از آرای او را مطالعه ننموده‌اند، بلکه فقط منافع دنیوی آنها را تحریک نموده و هوای نفس چشم بصیرت آنها

را نابینا ساخته است. به گونه‌ای که برای نسبت دادن عیوب وهابیت رستمی که فرقه‌ای از خوارج اباضیه بودند، به دعوت جدید در همان آغاز کار فرصت مناسبی یافتند. فرقه‌ای که علمای مسلمان دربارهٔ آن بسیار سخن گفته‌اند و دربارهٔ آن در مغرب، گفتگوها، مناظرات و ردیه‌های فراوانی انجام شد و علمای مغرب و اندلس در کتابهایشان به رد و تخطئه آن پرداختند. این دشمنان از تشابه نام آن دو سوء استفاده کردند. آنان زمانی که نام آن دو را مشترک یافتند نام فرقه اولی را بر دومی اطلاق کردند و بر دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب اصطلاح جدیدی اطلاق کردند. نامی که در میان مسلمانان، به ویژه مردم شمال آفریقا ریشه و سابقه داشت و آن (وهبیت یا وهابیت) بود. آنان این نام را همچون پوشش آماده‌ای بر تن دعوت شیخ محمد کردند تا مردم را از آن دور و بیزار کنند. به گونه‌ای که آنان معایب آن فرقه قدیمی را مطرح کردند و آن را به دعوت شیخ محمد نسبت دادند.

تاریخ گواهی می‌دهد که مغربی‌ها از جمله مردمانی هستند که در مبارزه با جنبش‌های مخالف اهل سنت، از جمله عبدالوهاب بن رستم، فاطمی‌های عبیدی و ... نقش مثبتی داشته‌اند و در مقابل استعمار کشورشان و خواسته‌های استعمارگران ایستادگی کرده‌اند.

دشمنان اسلام، لباس ساختگی زشتی را با هدف دور کردن مردم از دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب، بر تن آن کردند. آنان از بیم اینکه مسلمانان به راه و روش پیامبر ﷺ و سادگی و قابل قبول بودن آن در قلوب مسلمانان باز گردند، اقدام به تخریب شخصیت شیخ محمد و منحرف جلوه دادن او

نمودند. در حالیکه مسلمانان غرق در اختلاف و تفرقه بودند و این اختلافات باعث ضعف آنان شده بود. بازگشت به اسلام راستین موجب اتحاد میان مسلمانان و از بین رفتن اختلافات می‌شد که دشمنان از آن سود می‌جستند.

به ویژه اینکه در جهان اسلام و به ویژه در شمال آفریقا این دعوت با استقبال مردم روبرو شده بود که نمونه‌هایی از آن را در صفحات پیش ذکر کردیم. زیرا این امر [بازگشت به اسلام راستین] خواسته و آرزوی هر مسلمانی است.

این امر موجب نگرانی منفعت طلبان و فرق و گروههای مختلف شد، آنان حقیقت را نادیده گرفتند به طوری که برای نابودی آن و دور کردن مردم از آن و پیگیری و جستجوی منابع آن، تلاش فراوانی کردند.

این امر را در خلال آثار محققان غربی و مستشرقان فرانسوی، آلمانی، انگلیسی و ایتالیایی دربارهٔ اسلام و مسلمین به ویژه مسلمانان شمال آفریقا به خوبی در می‌یابیم. این امر به ویژه زمانی اهمیت پیدا می‌کند که این نویسندگان به بررسی و تحلیل این بیداری فکری در تاریخ اسلام می‌پردازند که همواره در تحقیقات بی‌طرف با دعوت شیخ محمد به عبدالوهاب و گسترش آن به جهان اسلام ارتباط پیدا می‌کند. زیرا این دعوت در دوره‌ای به وجود آمد که جهل و ظلمت بر جامعه حکمفرما بود.

این همان دوره‌ای بود که مسلمانان حقیقت دعوت سلفی شیخ محمد بن عبدالوهاب را می‌شناختند که موجب بیداری فکری و اعتقادی در روش اسلامی صحیح و عقیده سالم و پاک شده بود. زیرا این دعوت اسلام را به

خلوص و صفای اولیه باز می‌گرداند. به گونه‌ای که در این راه براساس روش مصلحان تاریخ اسلام و کسانی که روش سلف صالح را تجدید می‌کنند، عمل نمود. و از علما و دانشمندانی مانند احمد بن عبدالحلیم «ابن تیمیه» متوفی به سال ۷۲۸هـ‌ق در شام، ابن القیم جوزی متوفی سال ۷۵۱هـ‌ق در دمشق، شاطبی متوفی سال ۷۹۰هـ‌ق در غرناطه اندلس و العز بن عبدالسلام متوفی در مصر و بسیاری از علمای دیگر پیروی می‌کردند.

همچنین بسیاری از دانشمندان و متفکران عرب و مسلمان و ... در این باره اظهار نظر کرده‌اند، استاد عبدالله بن سعد بن رویشد در کتاب «الامام محمد بن عبدالوهاب فی التاریخ» تقریباً ٤٠ رای و نظر را ذکر کرده است که دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب و نقش آن در به وجود آوردن بیداری در میان همهٔ مسلمانان جهان را تحسین می‌کند[1].

---

[1]- نگا: ج ۲، از ص ۳۰۰ تا ص ۳۶۰.

نگاهی دوباره به شبهه افکنی‌ها:

عقایـد انحرافی کمونیستی، فراماسونـری، وجـودگرایی، لائیسم و الحادی و ..... همه جهان به ویژه مسلمانان را مورد هدف قرار دادند. مسلمانان جز اسلام خالص و ناب و به دور از انحرافات و افکار وارداتی، وسیله‌ای را که راه را برایشان روشن نماید و به امنیت رهنمون شود، نیافتند.

زیرا خداوند مسلمانان را براساس دوست داشتن خداوند و حرکت کردن بر پایه اعتقاد به سوی آنچه به خداوند - عز وجل - می‌رسد، رهنمون می‌سازد. این فطرت خداوند است که بشر را براساس آن آفریده است و بی‌تردید اصول اسلام آنها را به خود جذب می‌کند و ارتباط آن موجب اتحاد میان آنان می‌شود. پس قلب‌ها به همدیگر تمایل پیدا می‌کنند تا جانها به هم نزدیک شونـد. اما جهت‌گیری‌های دارای اهـداف متناقض و کینـه‌های پنهان - که از عاطفه و علاقه میان مسلمانان دور است - به سوء استفاده و بهره‌گیری از عقلهای ضعیف و پرداختن به خواسته‌های زودگذر و بهره اندک از علم و معرفت می‌انجامد. در نتیجه به نام علم و معرفت سخن می‌گوید و تحت عنوان غیرت و معرفت به رهبری می‌پردازد. این همان چیزی است که رسـول الله ﷺ دربارۀ به وجود آمدن علمای گمراه کننده‌ای که امور را به اشتباه به مردم یاد می‌دهند، هشدار داده بود.

این امر زمانی ملموس‌تر می‌شود که متوجه می‌شویم که در آفریقا، آسیا و اروپا کتابهایی به صورت مجانی چاپ و توزیع می‌شود که به تکرار آن شبهات می‌پردازند. حال آنکه مسلمانان کم کم گذشته و کینه‌های قدیمی را

فراموش می‌کردند و بعد از آنکه فتنه‌ها آنها را پریشان کرده بود و دشمنان اقدام به تخریب و افساد می‌کردند، آنان دوباره براساس روش کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ عمل می‌کردند. مسلمانان با هدف تصفیه این از شبهه‌هایی که بدان افزوده شده بود. این کار را انجام می‌دادند. زیرا نصرانیت کینه‌توز و یهودیت مکّار به تحریک نیروها و مزدورهایشان می‌پرداختند. زیرا بعد از اینکه پیروانشان بر آنان شوریدند و پوچی افکارشان را دریافتند، آنها نه تنها در سرزمین اسلامی بلکه در غرب نیز شکست خوردند. چنانکه یکی از دعوتگران در آفریقا می‌گفت: زمانی که استعمارگران دریافتند که مسلمانان به سوی اسلام صحیح و خالص می‌شتابند و مردم در همه جا بر دریافت اسلام از منابع صحیح و ناب آن تأکید می‌کنند، اقدام به تخریب چهره شیخ محمد و دعوت او نمودند. وی می‌گفت: یکی از علما تحت تأثیر کتابهایی قرار گرفت که در یک کشور اسلامی به چندین زبان چاپ و توزیع می‌شد. این عالم به علت تأثیر پذیرفتن از آن کتابها که افتراها و اتهاماتی علیه دعوت اصلاحی شیخ محمد مطرح کرده بودند، اقدام به تبلیغات علیه ایشان و دعوتش و نشر اکاذیب و افتراها پرداختند.

این مُبلّغ از آن عالم پرسید: آیا هیچ کدام از آثار و کتابهای شیخ محمد را خوانده‌ای؟ او گفت: نه، آنچه درباره او گفته شده است برای من کافی است. این مُبلّغ که فرد باهوشی بود به او کتاب التوحید اثر شیخ محمد بن عبدالوهاب را داد. اما قبل از آن جلد و صفحه عنوان کتاب را کنده و به او

گفت: دوست دارم این کتاب را بخوانی و فردا نظرت را دربارۀ آن به من بگویی.

در دیدار بعدی آن عالم به تمجید و ستایش آن کتاب پرداخت، و از آنجا که حاوی علوم برگرفته از کتاب و سنت و جهت‌گیری صحیحی بود که مسلمانان برای تصحیح افکار و اعتقاداتشان به آن نیاز داشتند، برای مؤلف آن طلب رحمت و مغفرت کرد.

آن مُبلّغ این بار به او نسخه دیگری از همان کتاب که جلد و صفحه عنوان داشت به او داد و به او گفت: این نسخه کامل کتاب است. چنانکه مشاهده می‌کنید، شیخ محمد بن عبدالوهاب مؤسس دعوت سلفی اصلاحی و تجدیدی آن را تألیف کرده است و آثار دیگر او نیز چنین هستند.

آن عالم بی‌درنگ گفت: حسبنا الله و نعم الوکیل، به شیخ اتهاماتی را وارد کرده‌اند که در آن کتاب وجود ندارد، آنچه ما دربارۀ او خوانده‌ایم، بر خلاف آن چیزی است که در این اثرش نوشته است. این همان توحید خالصی است که محمد بن عبدالله ـ علیه الصلاه والسلام ـ آن را آورده است و ما را به تمسک به آن فرا خوانده است.

دهها سال پیش، در هند نیز جریان مشابهی روی داد که در آن خداوند یکی از علمای هند را به وسیلۀ توفیقاتش هدایت کرد. همچنین در یک جریان دیگر در مناظره با شخص دیگری به نام البکری، همین اتفاق تکرار شد.

این یک وضعیت کلی است که همهٔ مسلمانان باید به آن توجه کنند و اجازه ندهند دیگران یک نظر بدون اینکه از جزئیات آن اطلاع داشته باشند. بر آنان تحمیل کنند. پس شایسته است که مسلمان دانا خود به تحقیق و جستجو درباره اصول عقیده و دین خود بپردازد و از صحت آنها اطمینان پیدا کند، و در آنها دقت لازم را به عمل آورد تا بعد از اینکه برایش ثابت شد، دچار تردید نشود. اختلاف در صف مسلمانان نیز از همین امر ناشی می‌شود، که فقط دشمن از آن سود می‌برد و برای تفرقه‌افکنی و از بین بردن اتحاد مسلمانان تلاشها، اموال، فکر و اندیشه خود را هزینه می‌کند. زیرا منافع، سلطه و نفوذ دشمن در تفرقه و ترویج اختلافات است. از خداوند می‌خواهیم که مسلمانان را متحد کند و همان گونه میان مسلمانان اولیه انس و الفت ایجاد نمود در آخر الزمان میان دلهای آنان الفت بر قرار سازد. خداوند خطاب به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ﴾. (الأنفال: ٦٣).

«[و خدا بود که عربها را با وجود دشمنی شدیدشان در پرتو اسلام دگرگون کرد و] در میان آنان الفت ایجاد نمود [و دلهای پر از حقد و کینه آنان را به هم نزدیک و مهربان کرد، به گونه‌ای که] اگر همهٔ آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دلهایشان انس و الفت برقرار سازی ولی خداوند [با هدایت آنها به ایمان و دوستی و برادری] میانشان انس و

الفت برقرار نمود. زیرا بی‌تردید او عزیز و حکیم است. [و بر هرکاری تواناست]».

یهودیان و نصاری هرگز از مسلمانان راضی نخواهند شد مگر اینکه دین آنها تباه سازند و آنها را دچار اختلافات دائمی، کینه و تنفر از یکدیگر سازند. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعۡتَ أَهۡوَآءَهُم بَعۡدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ﴾. (البقرة: ۱۲۰).

«هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، (تا به طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یاوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود».

چنانکه امام مالک رحمه‌الله می‌فرماید: فقط آنچه باعث اصلاح نسل اولیه این امت شده است می‌تواند نسل‌های بعدی و آخر این امت را اصلاح نماید، و نسل اول نیز فقط به وسیلهٔ عقیده اسلامی صاف، خالص و ناب، هدایت و اصلاح شدند که این عقیده موجب اصلاح نسلهای آخر امت نیز می‌شود.

دشمنان دعوت در داخل منطقه:

اولین مخالفت‌ها و دشمنی‌ها با دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب از داخل منطقه‌ای شروع شد که دعوت از همانجا برخاسته بود. مردمانی در برابر آن ایستادند و با آن مبارزه کردند. که منافعی داشتند، و چنانچه مردم حقیقتی را که شیخ برای بیان آن برای مردم از قرآن و سنت بیان می‌کرد، می‌فهمیدند منافع آنان به خطر می‌افتاد.

دوست داشتن چیزی باعث نادیده گرفتن و ناشنیده گرفتن حقیقت می‌شود. حسد نیز در این رویارویی و مبارزه نقش داشت. چنانکه شاعر می‌گوید:

حسدوا الفتى إذ لم يكونوا مثله   فالقوم أعداء له وخصوم

(به جوانمرد حسادت می‌ورزند، زیرا همانند او نیستند. پس آن گروه دشمنان و مخالفان او هستند).

آن گروه به وارد کردن اتهام، افترا و نسبت دادن اکاذیب به دعوت شیخ محمد پرداختند. آنان برای دور کردن و بیزاری مردم از دعوت و ترسی که خواب را از آنان ربوده بود، در همه جا به انتشار نامه و اعلامیه آن اقدام می‌کردند. چنانکه ابن سحیم، ابن مویس و غیره اقدام به این کار می‌کردند که در صفحات بعد به ذکر و اشاره به آنها می‌پردازیم که شیخ محمد خودش در نامه‌هایی که خطاب به مردم و علمای مناطق مختلف جهت دفع شبهات و افتراهای نسبت داده شده به دعوت منتشر می‌کرد، به سخنان آنان پاسخ داده است. و ما آن مباحث و نامه‌نگاری‌ها را به طور کامل ذکر نمی‌کنیم. بلکه

کافی است به این آیه اشاره کنیم که: ﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ﴾. (الرعد: ۱۷).

«اما کفها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند (آب یا فلز خالص) در زمین می‌ماند». یعنی حق، همیشه مفید و سودمند است؛ همچون آب زلال که مایه حیات است؛ اما باطل بی‌فایده و بیهوده است، ولی حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد.

همهٔ این افراد اعم از منتقد و نقد شونده، اتهام زننده و متهم همگی از دنیا رفته‌اند و روزگار پاکی و خلوص راستین شیخ محمد رحمه‌الله را ثابت کرده است. به طوری که آثار دعوت و انعکاس آن باقی ماند. بلکه افزایش یافت و مردم در همه جا به پیروی تحقیق و بررسی آثار و نوشته‌های ایشان پرداختند. همچنین بسیاری از دشمنان پس از اینکه به صحت و سلامت دعوت و صدق اهداف دعوتگری پی بردند، از دشمنی با آن دست کشیدند. زیرا شایسته است که از حق پیروی کرد. اما دیگر از مخالفان نامی نیست. نامهایشان و همه آنچه دربارهٔ آن می‌گفتند از بین رفته و فراموش شده است. تقریباً مردم فقط از طریق رسائل شیخ محمد رحمه‌الله با نام و آرای آنها آشنایی دارند.

این وضعیت آنها در دنیاست. اما پاداش و جزای قیامت در دست خداوند ـ جل وعلا ـ است. زیرا اوست که نهانها و اسرار دلها را می‌داند. شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز رحمه‌الله دشمنان شیخ را سه گروه می‌داند:

۱- علمای خرافه‌پردازی که حق را باطل و باطل را حق می‌پندارند و معتقدند که ساختن بنا بر روی قبور و تبدیل آنها به مسجد و خواندن و طلب یاری از آنها در برابر خداوند و .... جزو دین و هدایت است. آنان گمان می‌کنند کسی که این امور را ناپسند و خلاف شرع می‌داند در حقیقت از اولیا و صالحین متنفر و جهاد با او واجب است.

۲- عده‌ای دیگر از طالبان علم که حقیقت این شخص و افکار او را نمی‌شناسند و آن حقیقتی را که مردم را به سوی آن دعوت می‌کرد نمی‌دانند. بلکه آنان از دیگران پیروی و اقوال خرافه‌گرایان و گمراه کنندگان درباره او را تأیید می‌کنند. آنان گمان می‌کنند که شیخ به اولیا و انبیا احترام نمی‌گذارد و با آن دشمنی و کرامات آنها را انکار می‌کند به همین دلیل به بدگویی و نکوهش شیخ و خرده‌گیری از دعوت او و دور و بیزار کردن مردم از آن پرداختند.

۳- گروهی دیگر از به خطر افتادن جایگاه و مقامشان بیمناکند. آنان با دعوت شیخ مخالفت می‌کنند تا طرفداران دعوت دستشان به آنها نرسد و آنها را از مقام و جایگاهشان به زیر بکشند و بر سرزمینهایشان چیره شوند و آنها را به دست آورند[1].

بارزترین دشمنان دعوت کسانی بودند که با مردم مناطق مختلف سرزمین اسلامی نامه‌نگاری می‌کردند. و به شیخ اموری را نسبت می‌دادند که آنها را

[1]- نگا: (الإمام محمد بن عبدالوهاب دعوته و سیرته) للشیخ عبدالعزیز بن باز،ص ۲۷ ـ ۲۸.

نگفته بود. آنگاه حقیقت آنها برهمگان هویدا شد و مردم با دعوت شیخ محمد به خوبی آشنا شدند و از آن پیروی کردند. زیرا این دعوت همان دین خالص خداوند بود. به همین دلیل این افراد مجبور به مهاجرت و ترک کشور شدند تا به کار خود ادامه دهند و برای کارشان تبلیغ علیه دعوت شیخ محمد، فضای مناسب و بهتری بیابند تا در آن به گردش و حمله به دعوت شیخ بپردازند. آنان ذهن بسیاری از مسلمانان را از حقیقت منحرف کردند. و بعضی از علمای آن سرزمینها بدون علم و تحقیق از آنان پیروی کردند و آرای آنان را پسندیدند.

در اینجا نام بعضی از آنها را به اختصار ذکر می‌کنیم:

۱- سلیمان بن محمد بن سحیم، که در بسیاری از نامه‌های شیخ ذکر شده است که او به مردم مناطق مخالف علیه شیخ و دعوت او نامه می‌نوشت. به گونه‌ای که به وسیلهٔ نامه‌هایش دربارهٔ شیخ اموری را نسبت می‌داد که روی نداده بود و هیچ پایه و اساسی نداشتند. وی از علمای ریاض بود که بعد از فتح آن شهر توسط حکومت اولیه سعودیها به احساء و از آنجا به منطقه زبیر در عراق مهاجرت کرد و در سال ۱۱۸۱هق. در همانجا از دنیا رفت و فرزندانش در آنجا اقامت گزیدند[1].

[1]- برای بررسی زندگی او به (علماء نجد خلال سته قرون) تألیف ابن بسام (۳۲۲/۱) و تاریخ ابن غنام مراجعه نمایید.

روایت شده است که عده‌ای از افراد خانواده آل سحیم که همگی جزو اهل علم و فضل زمان خود و ساکن شهر مجمعه و شهر ریاض بودند، با دعوت شیخ مخالفت و دشمنی می‌کردند. شاید علت این امر حسادت آنان باشد. زیرا شیطان بسیار می‌کوشد که از هر طریق ممکن انسان را فریب دهد.

۲- محمد بن عبدالله بن فیروز که اصالتاً نجدی و متولد احساء بود. وی از علمای مشهور بود. زمانی که به بصره مهاجرت ودر آنجا سکونت کرد، والی بصره عبدالله آقا بسیار به او توجه نمود و او را گرامی داشت. وی تا پایان عمر یعنی سال ۱۲۱٦هـق. در آن شهر ماند و در منطقه زبیر به خاک سپرده شد. وی زمانی از احساء خارج شد که نیروهای آل سعود کم کم وارد شهر شدند. زیرا وی از همان ابتدا با دعوت شیخ محمد مخالف بود. وی والی شهر را وسیله‌ای جهت تحریک سلطان عثمانی به مبارزه دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب و ریشه کنی می‌دانست[1]. گروهی از شاگردانش به جز محمد بن رشید العفالقی به او کمک کردند. عفالقی به مدینه مهاجرت کرد. امام سعود بن عبدالعزیز پس از فتح مدینه بنابر عادت همیشگی‌اش مبنی بر احترام و تکریم علما، وی را بسیار گرامی داشت و او را به مقام قضاوت شهر مدینه منصوب کرد. وی دعوت سلفی را بسیار دوست می‌داشت و از مبلغان آن بود. وی در مصر نیز به تلاش برای معرفی این دعوت پرداخت.

[1]- برای مطالعه زندگی نامه او به کتاب (علماءنجد) تألیف ابن بسام (۸۸۲/۳-۸۸٦) و نامه او بر علیه دعوت که در کتاب تاریخ ابن غنام و ابن بشر آمده است مراجعه نمایند.

مردم آن سرزمین نیز او را بسیار دوست داشتند. وی در شناساندن دعوت سلفی به مردم نقش فراوانی ایفا کرد و در سال ۱۲۵۷هـق. در قاهره از دنیا رفت[۱].

۳- محمد بن عبدالرحمن بن عفالق که در احساء دارای مقام علمی بزرگی بود و طلاب علم پیش او درس می‌خواندند. وی در سال ۱۱۶۳هـق. در احساء از دنیا رفت. وی ابتدا دعوت شیخ محمد رحمه الله را درک کرده و با آن مخالفت نموده بود. وی در نامه‌ای به شیخ محمد از او خواسته بود که مجازات، استعاره‌ها، کنایه‌ها و مسائل بلاغی دیگر سورۀ عادیات را بیان کند. به گونه‌ای که او تصور می‌کرد که ذکر نکته‌های بلاغی و مسائل علم بیان، تنها راه دریافت آن معرفت، توحید و عبادت خالص برای او است.

شیخ عبدالله بن بسام در زندگی‌نامه‌اش چنین امری را ذکر می‌کند[۲].

٤- عبدالله بن عیسی المویسی قاضی شهرک حرمه که در نامه‌های شیخ از او بسیار سخن به میان آمده است. شیخ محمد به مردم درباره او هشدار می‌داد و اعمال او را بیان می‌کرد. وی در سال ۱۱۷۵هـق. در زادگاهش از دنیا رفت[۳]. این زمانی بود که دعوت هنوز منتشر نشده و در شبه جزیره عربستان گسترش نیافته بود.

---

[۱]- نگا: (مشاهیر علماء نجد) تألیف عبدالرحمن آل الشیخ، ص ۲۲۸ مراجعه نمایید. وی در آن کتاب با نام احمد از او نام برده است.

[۲]- نگا: (علماء نجد خلال ستته قرون) (۸۲۰/۳).

[۳]- همان منبع (٦٠٤/٢).

٥- عثمان بن عبدالعزیز بن منصور که در عراق کسب علم کرده بود. مشهورترین اساتید وی، داود بن جرجیس و محمد بن سلوم الفرضی بودند که از سرسخت‌ترین دشمنان دعوت بودند. میان ابن جرجیس و علمای نجد دربارهٔ دعوت، مناظرات و مجادلاتی صورت گرفت. ابن بسام در زندگی‌نامه وی می‌نویسد: این فرد از نظر اعتقادی در تردید بود. گاهی از دعوت سلفی حمایت و پیروی می‌کند و به آن نسبت داده می‌شود، و گاهی از آن دوری می‌کند و با دشمنان آن ارتباط دوستی برقرار می‌کند. زمانی که داود بن جرجیس به نجد آمد، وی به حمایت و پشتیبانی از او پرداخت و او و طریقتش را ستایش می‌کرد و بر کتابش حاشیه نوشت و در قصیده‌ای ٣٦ بیتی روش او را ستایش می‌کرد. و پیش او ٧ نفر از علمای نجد با قصایدی که در وزن و قافیه مشابه آن بودند به او پاسخ دادند[1].

ابن جرجیس توسل به صالحینی که از دنیا رفته‌اند و استعانت از آنان و .... را که بر خلاف عقیده صحیح بود، مستحب می‌دانست.

٦- محمد بن عبدالله بن حمید که در سال ۱۲۳۲هـق. در عینزه به دنیا آمد وی تا پایان عمرش در مکه مفتی حنابله بود. و در سال ۱۲۹۵هـق. در شهر طائف از دنیا رفت. ابن بسام در شرح زندگی او می‌گوید: وی بنا به اقتضای شغلش ـ مفتی حنبلی‌های مکه ـ پیرو دولت عثمانی بود که با عقیده سلفی‌گری مبارزه می‌کرد. وی بعد از بحران به وجود آمده برای دعوت سلفی

---

[1]- به کتاب (علماء نجد خلال سته قرون) (٦٩٦/٣).

وجود داشت. در این دوره تعداد دشمنان و مخالفان دعوت افزایش یافته بود. همچنین او در خارج از نجد و نزد دانشمندان و عالمانی تلمذ کرده بود که وجود خود را وقف مبارزه و دشمنی با این دعوت سلفی کرده بودند. همه این عوامل باعث شده بود که وی به یکی از مخالفان و همپیمان دشمنان دعوت تبدیل شود[۱].

۷- مربد بن أحمد التمیمی که به مخالفت و دشمنی با دعوت پرداخت سپس در سال ۱۱۷۰هـق. به یمن مسافرت کرد و به بد نام کردن دعوت و مبلغان و پیروان آن می‌پرداخت. وی مدت ۱۰ ماه در آنجا ماند و به همراه حجاج به حجاز بازگشت.

ابن بسام دربارۀ او می‌گوید: خلاصه اینکه این فرد و امثال او از جمله کسانی بودند که با دعوت اصلاحی مخالفت و دشمنی کردند. آنها کسانی بودند که آن را بد نام کردند. و اتهامات و اکاذیب فراوانی را به آن نسبت دادند، و درباره آن ادعاهای باطلی را مطرح نمودند. به طوری که کسانی که حقیقت آن را نمی‌دانستند و از آن اطلاعی نداشتند، شیفته آنان شدند. دعوت سلفی یا از سوی حسودان کینه‌توز، یا مغروران فریفته، یا از سوی دشمنان اصلاح و دین مورد اتهام و دشمنی قرار گرفت. به حدی که نیروهای عثمانی در خاستگاه دعوت با آن جنگیدند و مانع پیشرفت آن شدند و به وسیله نابود

---

[۱]- نگا: (علماء نجد خلال سته قرون) (۸٦٥/۳ ـ ۸٦٦) و همچنین به نسخه خطی (السحب الوابله علی ضرائح الحنابله) نوشته ابن حمید مراجعه کنید که در آن آمده است که او از علمای دعوت روی گردان بود و دشمنان آن را یاری کرد.

کردن دعوتگران و رهبران حکومت اولیه سعودی ـ که ادارهٔ دعوت را به عهده داشتند ـ و علما از جمله فرزندان و نوادگان شیخ محمد، آن را نابود کردند. تا اینکه خداوند اراده فرمود تا بار دیگر این دعوت فعال شود و قهرمان شجاع امام ترکی بن عبدالله را ـ که تا پاکسازی کشور از نیروهای ترک جنگید ـ به حکومت رساند[1]. الحمدلله این حکومت همچنان در مسیر هموار به پیشرفت خود ادامه داد. از جمله آثار آن امنیتی است که در سایه اجرای شریعت اسلامی در کشور به وجود آمده است.

وی در پایان شرح حال التمیمی می‌نویسد: وی از حجاز به زادگاهش حریملاء بازگشت. اما امام محمد بن سعود بر آن شهر چیره شد. وی از آنجا گریخت. زمانی که به شهر رغبه رسید. حاکم آن شهر علی الجریسی او را دستگیر کرد و به قتل رساند. این امر در سال ۱۱۷۱هـ.ق. اتفاق افتاد[2].

۸- علمای دیگری وجود دارند که به مقابله با دعوت نپرداختند. اما به دشمنان آن در سرزمینهایی که بدانجا رفته بودند، گرایش داشتند. مانند: محمد بن علی بن سلوم الفرضی که به همدلی با استادش محمد بن فیروز از منطقه سدیر به منطقه زبیر در عراق مهاجرت کرد. وی و دو پسرش عبدالرزاق و عبداللطیف که از علمای مشهور بصره و سوق الشیوخ شدند، در عراق از دنیا رفتند.

---

[1]- نگا: (علماء نجد خلال سته قرون) (۹۴۹/۳).

[2]- همان منبع، ص ۹۵۰.

ابراهيم بن يوسف كه در دمشق به تحصيل علم پرداخت و در همانجا سكونت گزيد. وی در مسجد جامع اموی كلاس درس داشت، وی در سال ١١٨٧هـق. به طرز مشكوكی به قتل رسيد.

راشد بن خنين كه از منطقه الخرج به احساء مهاجرت كرد و در آنجا بدون اينكه از خود فرزندی بر جای بگذارد، از دنيا رفت[1].

و ديگران كه در نامه‌های شيخ محمد نامشان ذكر شده است. مانند ابن اسماعيل، ابن ربيعه، ابن مطلق، ابن عبداللطيف، صالح بن عبدالله و غيره، مجموع رساله‌های گردآوری شده شيخ كه در آن به بيان اهداف دعوت و رد بر اتهامات و افتراهای مخالفان می‌پردازد ٥١ نامه است كه در ٣٢٣ صفحه به صورت يكجلدی به چاپ رسيده است. اين مجموعه برای كسی كه می‌خواهد از نزديک با شيخ و دعوت او آشنا شود و دربارۀ آن به تحقيق بپردازد، بسيار مفيد است. بی‌ترديد بسياری از كسانی كه با دعوت شيخ محمد مخالفت دشمنی می‌كردند، پس آنكه حقيقت آن را درک كردند از رأس پيشين خود بازگشتند. زيرا شايسته است كه از حق پيروی كرد.

[1]- برای كسب اطلاع درباره سرگذشت افراد مذكور به كتابهای (السحب الوابله علی ضرائح الحنابله) تأليف ابن حميد، (علماء نجد فی سته قرون) تأليف ابن بسام، (روضه الناضرين من مآثر علماء نجد وحوادث السنين) تأليف محمد بن عثمان القاضی مراجعه نمايند.

علت نامگذاری:

مسعودی ندوی رحمه الله در کتاب «محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه» می‌نویسد: بارزترین دروغی که به دعوت شیخ الإسلام محمد بن عبدالوهاب نسبت داده شده است، گذاشتن نام وهابیت بر آن است، اما منفعت طلبان تلاش نمودند تا از طریق این نام چنین القا نمایند که این دعوت خارج از اسلام است. و انگلیس، عثمانی و مصری‌ها با هم متحد شدند تا آن را به صورت یک شبح مخیف و ترسناکی در آوردند که مردم از آن گریزان باشند. به طوری که چنانچه هر جنبش اسلامی در جهان اسلام در دو قرن گذشته شکل گرفت و اروپائیان آن را برای منافعشان خطرناک می‌دیدند، آن را با وهابیت نجدی مرتبط می‌دانستند، حتی اگر در عقیده و اصول با آن تناقض و تضاد داشته باشد[1].

شیخ أحمد بن حجر قاضی دادگاه عالی شرعی قطر افتراهای بعضی از متکلمین قدیمی حنبلی به اتهام به شیخ محمد مرتبط می‌کند. زیرا مخالفان فقط به وسیلهٔ وارد کردن افترا و اتهام به دیگران از ارزش آنها می‌کاهند. استعمارگران جز با افعال این روش راهی برای مبارزه با حرکت‌های اسلامی نمی‌یابند.

شیخ أحمد در کتاب «نقض کلام المفتری علی الحنابله السلفین» می‌نویسد: (به شیخ محمد و پیروانش اتهام وارد می‌کنند که آنها به پیامبر صلی الله علیه وسلم احترام

---

[1]- نگا: (محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم ومفتری علیه) تألیف مسعود ندوی ترجمه عبدالعلیم البستوی، با مقدمه و بازنگری: دکتر محمد تقی الدین الهلالی ص ۱۶۵.

نمی‌گذارند، بلکه حتی یکی از آنها می‌گوید: عصای من بهتر و سودمندتر از پیامبر است، آنان به مقام و کرامت علما و صالحین معتقد نیستند، و شفاعت پیامبر ﷺ را انکار می‌کنند، و زیارت قبر او و مسلمانان دیگر را حرام می‌دانند. همچنین به فرستادن صلوات بر پیامبر ﷺ معتقد نیستند، و به کتابهای ائمه اعتنا نمی‌کنند، بلکه آنها را آتش می‌زنند و از بین می‌برند. همچنین به تقلید از آنها اعتقادی ندارند، و مسلمانان را از چندین قرن پیش، به جز کسانی که با آنها هم عقیده و هم رأی باشند تکفیر می‌کنند، و مولودخوانی برای پیامبر را حرام می‌دانند)[۱]. و ادعاهای دیگر.

جواب آن است: این ادعاهای نسبت داده به آنها دروغین و ساختگی هستند که هیچ بهره‌ای از صحت ندارد. کتابهای آنان چاپ شده و در همه جا فروخته و توزیع شده‌اند. کسی که بخواهد دروغ بودن این ادعاها را بشناسد، کتابهای آنان را بخواند[۲]. بنابراین راز اصرار آنان بر نام وهابیت و ترویج این امر را که آنان مذهب پنجم هستند، در می‌یابیم. زیرا علمای مغرب به مصیبت وجود وهابیت رستمی که فرقه‌ای از خوارج اباضیه بودند، گرفتار شده بودند. این فرقه در آن منطقه به وسیلهٔ عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری به وجود آمده بود. و چنانکه قبلا

---

[۱]- چنانکه معلوم است برپایی مجلس مولودخوانی برای پیامبر ﷺ و خواندن مولودی بر خلاف گمان عده‌ای که آن را برای تقریب و بندگی می‌دانند، بدعت است. در این باره به کتاب (القول الفصل فی مولد خیر الرسل ﷺ) تألیف شیخ اسماعیل انصاری مراجعه کنید.

[۲]- به همان کتاب، ص ۵۷، ۵۸ تا صفحه ۱۰۱ مراجعه کنید که به رد این شبهه می‌پردازد.

شرح دادیم علمای مغرب درباره این فرقه و عقاید پیروان آن فتوا صادر کرده بودند.

این نام همانند لباس آماده‌ای بود که دشمنان دعوت برای متنفر کردن مردم و دور کردن آنها از دعوت و کوتاه کردن راه آن را بر دعوت جدید اطلاق کردند. زیرا در سرزمین اسلامی فقط افراد معتقد به بدعت‌ها و خرافات استعمارگران خدمت می‌کنند.

اما عالمان نفع طلب و سودجو به افتراها و شبهات مطرح شده استناد می‌کردند. علیرغم اینکه مناظره و گفتگو همه این اتهامات را برطرف می‌نمود و ثابت می‌کرد که هیچ پایه و اساسی ندارند و شیخ محمد و پیروانش از آنها تبری و بیزاری می‌جویند. این اکاذیب و شبهات چیزی جز تعصب کور نیستند.

برای اثبات صحت ادعاها و نسبت دادن افترایشان از اختلافی که در ابتدای امر میان شیخ محمد و برادرش شیخ سلیمان بن عبدالوهاب به وجود آمده بود، سوء استفاده کردند. به گونه‌ای که شیخ سلیمان همانند علمای دیگر منطقه نجد و مناطق دیگر با او مخالفت نمود و فقط زمانی از آن پیروی کرد که حقیقت آن برایش روشن شده بود، این علما و دانشمندان نیز زمانی که حقیقت دعوت شیخ را دریافتند آن را تأیید و از آن پیروی کردند.

شیخ سلیمان نیز از جمله کسانی بود که حقیقت راه و روش و هدف سالمی را که برادرش براساس آن عمل و مردم را به آن دعوت می‌کرد، دریافت و آن را پذیرفته بود به همین دلیل از آن پس آن امر را تأیید کرد.

دشمنان از این امر سوء استفاده کردند. و دو رساله را تألیف و آن را به شیخ سلیمان نسبت دادند که نام آنها «**الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية**» و «**فصل الخطاب في الرد على محمد بن عبدالوهاب**» بود.

اما کسانی که در این زمینه تحقیق و بررسی نموده‌اند، این امر را رد می‌کنند. و معتقدند که هدف از نسبت دادن آنها به شیخ سلیمان منفور کردن دعوت شیخ و ترویج این ادعا بوده است، که شیخ سلیمان که نزدیکترین فرد به او بوده است دعوت او را رد و آن را باطل می‌دانسته است. در حالی که او پیرو او بوده است و با عذرخواهی در شهر درعیه به او پیوست[1].

دلیل دیگر مبنی بر دروغین و ساختگی بودن این دو رساله و عدم صحت نسبت دادن آنها به شیخ سلیمان این است که نام وهابیت در دوران حملات ترکها و مصریها به رهبری ابراهیم باشا به نجد و بیش از بیست سال پس از وفات شیخ و همچنین پس از وفات شیخ سلیمان رواج یافت. زیرا «نی پور» محقق اروپایی که با شیخ محمد معاصر بوده است این اصطلاح را اصلاً به کار نبرده است. مسعود ندوی در این باره می‌گوید: بنابراین در می‌یابیم که اصطلاح وهابیت تا آن زمان شناخته شده نبوده است. اما دعوت شیخ را دین جدید (New Religion) می‌نامیدند. با این وجود در پایان از مذهب جدید محمد بن عبدالوهاب به «محمدیه» یاد می‌کردند. کلمه «وهابیت» را اولین بار،

---

[1]- برای کسب اطلاع بیشتر به تحقیق که در مجلة (البحوث الإسلامیه) شماره ۶۰ سال ۱۴۲۱هـق. با عنوان سلیمان بن عبدالوهاب الشیخ المفتری علیه)، ص ۲۵۵ ـ ۳۰۰ منتشر شد، مراجعه نمایید.

«برک هارت» که در سال ١٢٢٩هـق. بعد از تسلط محمد علی بر حجاز به این سرزمین سفر کرده بود به کار برد. جبرتی در تاریخش این مسأله را ذکر کرده است[1].

همچنین در سفرنامه سادلیر که قبلاً درباره آن توضیح دادیم، این مسأله ذکر شده است.

دلیل دیگر برای عدم صحت انتساب این رساله‌ها به شیخ سلیمان این است که اگر چنانچه شیخ سلیمان با دعوت مخالفت و افکار برادرش شیخ محمد را رد می‌کرد، بی‌تردید حداقل در دورانی که جدال و مناظره متسمر وجود داشت، نام او در ردیه‌های شیخ محمد تکرار می‌شد و نام او همانند کسانی که با دعوت مخالفت کرده‌اند. ذکر می‌شد، این افترا و دروغی است که به شیخ سلیمان نسبت داده شده است، همچنانکه اصطلاحی را که به علت تضاد و اختلاف شدید دعوت شیخ محمد وهابیت رستمی خارجی از نظر اعتقاد، محتوا، امکان، روش و شیوه استدلال به دلایل شرعی هیچ ارتباطی با دعوت شیخ محمد ندارد، به آن نسبت می‌دهند. به همین دلیل در این باره از آن سخنی به میان نیامده است. این امر نشان دهنده برائت آن است.

همانگونه که محققانی که دربارۀ اعتقادات وهابیت رستمی تحقیق کرده‌اند می‌دانند عقاید این فرقه بر خلاف اعتقادات اهل سنت و جماعت است. در

---

[1]- به کتاب (محمد بن عبدالوهاب) تألیف ندوی، ص ١٦٧ ـ ١٦٨ مراجعه نمایید.

حالی که شیخ محمد، همانگونه که خودش در رسائلش آورده است و همه آثار او و فرزندان و شاگردانش این امر را تأیید می‌کنند که او پیرو است نه بدعت گذار، و براساس مذهب اهل سنت و جماعت به پیش می‌رود. برای اثبات رأی خود از دلایل صحیح از قرآن و سنت پیامبر ﷺ و روش سلف صالح (پیشینیان نیکوکار) استفاده می‌کند. که این امر در همه کتابها و آثار او کاملاً مشهود است.

دلیل دیگر برای عدم صحت این ادعا آن است که مخالفت شیخ سلیمان بن عبدالوهاب با برادرش در ابتدای دعوت شیخ محمد بوده است. در آن زمان ردیه‌ها از حد سخنان شفاهی و نامه نگاری‌های کوتاه تجاوز نمی‌کرد. ابن غنام که این امر و تاریخ آن را ذکر نموده و مدت زمانی معاصر آنها بوده و مدتی پس از آنها از دنیا رفته است، علیرغم ذکر نام مخالفان شیخ محمد، از شیخ سلیمان و مخالفت او با دعوت سخنی به میان نیاورده است. از سوی دیگر، وهابیت کلمه‌ای است که به پدر هر دویشان اطلاق می‌شود. غیر ممکن است که شیخ سلیمان آن را بر دعوت برادرش اطلاق کرده باشد. زیرا از یک طرف او به رد بر پدرش نپرداخته است. از سوی دیگر در می‌یابیم که این نسبت کاملاً اشتباه است. زیرا چیزی به غیر اصل خود نسبت داده می‌شود. مثلاً نمی‌توان فردی را که اهل مکه است، مدنی، و مغربی را هندی نامید. اگر با اغماض بر آن اطلاق شده باشد، در حقیقت این نام به هر دویشان (شیخ محمد و شیخ سلیمان) نسبت داده می‌شود. چنانچه واقعاً شیخ سلیمان صاحب آن ردیه‌ها باشد، نمی‌توان آن لقب را به او نسبت داد.

دلیل دیگر اینکه نویسندگانی که در زمان دعوت به گونه‌ای که نظر غربیها و دیگران را به خود جلب کرده بود. درباره آن نوشته‌اند مانند «نی پور» که از معاصران دعوت بود و به احساء آمده بود، این دعوت را گاهی محمدی «منسوب به نام شیخ محمد بن عبدالوهاب» و گاهی دعوت جدید می‌نامیدند. این دو نام هدف آنها را که تحریک مردم علیه دعوت بود، بر آورده نمی‌کرد. همچنین «برک هارت» که در سال ۱۲۲۹هـ.ق. به حجاز رسید و با محمد علی دیدار کرد و این دعوت، جایگاه اعتقادی و سلامت آن از ناخالصی‌ها را ستوده و در سفرنامه‌اش به انتقاد از مخالفان آن پرداخت. این امر نشان می‌دهد که حیله دشمنان از خلال نامی که به وسیلهٔ آن قصد تحریک مردم را داشتند، ظاهر شد. تا به وسیله این نام جدید که باید دارای ریشه‌هایی [تاریخی باشد] که احساسات و غیرت [دین مردم] را تحریک کند، به جمع‌آوری نیرو و حملات آشکار علیه آن بپردازند.

همچنین قبل از مشهور شدن این نام به مردم حمله کردند و آنان را تحت فشار قرار دادند تا مالیات بدهند و بخشش و انفاق نمایند ـ چنانکه جبرتی در تاریخش آنها را ذکر کرده است ـ آنان مردم را به وجوب جنگ با خوارج؟؟؟!! دعوت کردند. و اینکه فرقه وهابیت اباضی خارجی دوباره سر برآورده است. پس بر همگان واجب است با آنان بجنگند. مطالب فوق مهم‌ترین علل کشف حقیقت آن نام بود که در اسناد تاریخی ذکر شده است. به همین دلیل مدتی بعد از وفات شیخ سلیمان این دو رساله را به او نسبت دادند. همچنین در دوران کنونی کتاب خاطرات «همفر» نیز جعل و نوشته

شد. دشمنان دعوت ادعا می‌کنند که او یک جاسوس انگلیسی بوده است و این کتاب را دربارۀ رابطه‌اش با شیخ محمد بن عبدالوهاب نوشته است. اما کسی اساسی و صحت این سخن را نمی‌تواند ثابت کند، و قبل از آن کسی آن را نشنیده است.

این امر جزو ادعاهایی است که هیچ دلیل و برهانی بر تأیید صحت آن وجود ندارد .. و دروغ نیز بسیار فراوان است. دشمنان اسلام به علت تحریک کننده بودن به امثال این ادعاها استناد می‌کنند تا اذهان مردم را مشوش و پریشان و فتنه‌انگیزی نمایند و موجب سلب اعتماد مردم نسبت به دعوتگران مخلص شوند.

روزنامه‌نگاری امروز دلیل قاطعی بر این روش در تحریک و افتراهای فراوان علیه بسیاری از کشورها است. زیرا روش آنها برخلاف دیگران است.

به همین دلیل هر گاه دین حقیقی به دور از خرافات ظاهر شود، مردم برای پاک کردند. جانها و جوامع از خرافاتی که وارد اسلام شده است به سوی آن گرایش پیدا می‌کنند، دشمنان اسلام از آن کار که موجب ایجاد وحدت میان مسلمانان می‌شود، متنفر و بیزار می‌شود. آنان عوامل و یارانشان را برای دور کردن مردم از دین به کار می‌برند. این امر را در انتفاضه مردم فلسطین به وسیلۀ سنگ و فریاد در می‌یابیم .. یهودیان از دعوت به جهادی که کودکان با تکرار شعار «الله اکبر» آن را فریاد می‌زدند، دچار نگرانی شدند. آنان با استفاده از وسایل اطلاع رسانی که در اختیار داشتند، تبلیغ می‌کردند که این نهضت یک جنبش کمونیستی است تا مردم را از دیدگاه اسلامی آن

که یهود از آن احساس نگرانی می‌کردند، دور نمایند .. این دوره نیز همانند گذشته است.

امثال این امر در همه اماکن و زمانها بسیار فراوانند از جمله این افراد «الوتری» است که در سال ۱۲۶۱هـق. در مدینه به دنیا آمد. استاد احمد العماری که رساله او دربارهٔ محاکمه و نقد جنبشی سلفی مغرب را تحقیق کرده است، درباره این رساله به طرح سؤالاتی پرداخته است: آیا هدف از این همراهی و محاکمه پیگیری جنبش سلفی وهابی در مغرب است، چنانکه در پایان رساله آورده است جریان وهابیت در شرق نیز بررسی کرده است؟ چرا از سلطان عثمانی و والی مصر علیه محمد بن عبدالوهاب جانبداری می‌کند؟ آیا این طرفدار شدید از طریقت در برابر سلفی‌گری است؟ یا در پشت این جریان، علل دیگری وجود دارد؟ در حلول بیان عللی که «الوتری» را به نوشتن نامه وادار می‌کرد، تلاش می‌کنیم به این سؤالات پاسخ دهیم[1].

بنابراین همه کسانی که دست به قلم برده‌اند علت و هدفی داشته‌اند که به سوی آن حرکت کرده‌اند.

افرادی مانند «الوتری» تحت تأثیر توجه مردم مغرب به دعوت سلفی بعد از دریافت نامه امام سعود بن عبدالعزیز در سال ۱۲۲۵هـق. قرار گرفتند که امیر سلیمان علوی به سید حمدون بن الحاج فاسی دستور داد به آن پاسخ

---

[1]- به صفحه ٤ از این تحقیق که در مجلهٔ دانشکده ادبیات فاس رشته تاریخ شماره ویژه در سال ١٤٠٦هـق. مطابق با سال ١٩٨٥م. در این تحقیق که در ٤٦ صفحه به چاپ رسیده است، مؤلف با رعایت انصاف از سلفی‌گری در مغرب دفاع کرده بود.

دهد. وی در جواب آن قصیده‌ای در مدح ابن سعود نوشت. ابوعبدالله محمد بن الکنسوس تأکید می‌کند که حمدون بن الحاج به ابن سعود جواب داد و بنا به دستور سلطان سلیمان او را مدح کرد، و در این باره به دلایل قانع کننده‌ای استناد کرد. محقق قسمتی از این میمیه را که در مدح سعود است، ذکر کرده است، که از جمله آن ابیات زیر است:

إن قمت فينا بأمر لم يقم أحد　　به فجوزيت ما يجزا ذو نعم

اگر در میان ما کاری انجام دهی که دیگران آن را انجام نداده باشند، پس تو پاداش صاحب نعمت (خداوند) را به دست می‌آوری.

بقطع أهل الحروب بالحجاز بأن　　يقتلوا أو يصلبوا بلا وهم

آنان جنگ سالاران را از منطقه حجاز دور کردند و مانع قتل و ریشه دار کردن بلاهای آنان شدند.

أو أن تقطع أيديهم وأرجلهم　　عن الخلاف أو أن ينفوا من أرضهم

یا اینکه دستها و پاهایشان قطع شود یا از سرزمینهایشان رانده شوند.

حتى جرى الماء في بلاد الحجاز بأن　　طلعت سعد سعود غير ملتثم

تا اینکه در سرزمین حجاز به خاطر شادی از ظهور مبارک ملک سعود که بی‌عیب و پیراسته بود، آب جاری شد.

لا شيء يمنع من حج ومعتمر　　وزورة يكمل المأمول من حرم

دیگر در برابر حجاج، عمره گذاران و زائران هیچ مانعی وجود نداشت و کسی که آرزوی انجام مراسم و مناسک حج را داشت، آن را به طور کامل انجام می‌داد.

إذ عاد درب الحجاز اليوم سالكه   أهنا وآمن من حمامة الحرم

به گونه‌ای که امروزه سالکان در آرامش و امنیتی کامل و بیشتر از کبوتران حرم به حجاز بازگشتند.

مذ لاح فيه سعود ماحياً بدعاً   قد أحدثتها ملوك العرب والعجم[۱]

از زمانی که ملک سعود، بدعتهایی را که پادشاهان عرب و عجم به وجود آورده بودند از بین برد [این آرامش برقرار شد].

---

[۱]- منبع سابق ص ۱۲، و ملاحظه می‌شود که بعضی از ابیات قافیه آن با هم هموزن نیست.

نتایج دشمنی:

شهر عینیه که با نام شیخ محمد شناخته و دعوت وی از آنجا شروع شده بود، یک مرکز علمی بود که طالبان علم و معرفت به آنجا رفت و آمد می‌کردند. در قسمت شرقی آن شهر کوچکی با نام جبیله وجود داشت که امروزه تبدیل به یک شهر شده‌اند[1].

در شهر جبیله قبرهای اصحابی که در جنگهای رده به شهادت رسیدند، وجود دارد. این مکان در نزدیکی محل جنگهای یمامه قرار دارد که در آنجا خداوند دینش را به وسیله کشته شدن مسیلمه کذاب یاری کرد. به علت جهل، طول زمانی و ضعف عقیده در میان آنها مردم بر روی آنها بنا ساختند و بر روی قبر زید بن خطاب و بقیه اصحاب گنبدهایی بنا نهادند. همچنین به تقدیم نذور و قربانی برای آنها و قصد سفر به سوی آنها بر خلاف فرمان خدا پرداختند.

ساختن بنا بر روی قبرها در جهان اسلام به دوران بر پایی دولت قرامطه در شبه جزیره عربستان و دولت فاطمیان در مغرب و سپس مصر بر می‌گردد.

اما علما [در برابر اعمال خلاف شرع] سکوت کرده بودند. زیرا جوهر عقیده که محرک این امر است، ضعیف شده بود. بلکه کار به جایی رسیده بود که حتی در جاهایی که اولیایی دفن نشده بودند تا بر روی قبرهای آنان بنا بسازند. مردم به دنبال چیزهایی مانند چوب، سنگ، غارها و ... می‌گشتند و به آنها دلبستگی پیدا می‌کردند.

---

[1] - این شهر فاصله ۴۰ کیلومتری از شمال غربی ریاض قرار دارد.

علمایی که زیان، اشکالات اعتقادی مردم و دوری آنان از عقیده صاف را می‌دانستند، جرات و شجاعت بیان مسأله را نداشتند و از بیم مردم که حکومت از آنها حمایت می‌کرد، آن را اظهار نمایند.

اما شیخ محمد از همان دوران جوان و طلبگی خطر و زیان این مسأله را درک کرده بود. در دوران جوانی شجاعت را در درون خود پرورش داده بود. و خود را برای تحمل مشکلات آماده کرده بود و آنچه را که بیانش واجب بود، در موقعیت‌هایی که فراهم می‌شد بیان می‌نمود. از جمله موارد زیر:

۱ ـ هنگامی که شیخ محمد در عینیه درس می‌خواند، یکی از استادانش در ابتدای درس دعایی را می‌خواند که در آن از زید بن خطاب طلب کمک و استعانت می‌کرد. شیخ محمد با صدایی آرام به طوری که فقط این استاد بشنود تا او را متوجه اشتباهش نماید می‌گفت: خداوند از زید تواناتر است.

با گذشت زمان آن استاد این عادت را ترک کرد. سپس او را فرا خواند و با احترام و آرامش او را نصیحت کرد و به بردباری و صبر در دعوت مردم به سوی حقیت سفارش نمود. زیرا تغییر دادن اموری که مردم بدان عادت کرده‌اند، اگر چه باطل باشد به علم، بردباری و شجاعت نیاز دارد.

۲ ـ زمانی که در مکه درس می‌خواند در کلاس درس یکی از اساتید شرکت می‌کرد. آن استاد به او و ذکاوتش را دوست می‌داشت، هرگاه این شیخ بعد از پایان درس از کرسی‌اش بر می‌خاست می‌گفت: **یا کعبة الله**. محمد بن عبدالوهاب تصمیم گرفت به آرامی او را متوجه این اشتباه اعتقادی نماید.

یک روز محمد قبل از آمدن شاگردان دیگر به پیش شیخ رفت و به او گفت: می‌خواهم برای شما قسمتی از قرآن را از حفظ بخوانم. شیخ نیز با گشاده رویی پذیرفت. محمد سورهٔ قریش را خواند، تا اینکه به این آیه رسید: ﴿فَلۡيَعۡبُدُواْ رَبَّ هَٰذَا ٱلۡبَيۡتِ ٣﴾. (قریش: ٣).

«پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند». وی آن را این گونه خواند: فلیعبدوا هذا البیت. شیخ او را متوجه اشتباهش نمود و آن را تصحیح کرد. اما محمد سه بار آن را [عمداً] اشتباه خواند. شیخ به او گفت: تو شاگرد زرنگی هستی چرا دوباره اشتباه کردی؟ این کار صحیح نیست. زیرا عبادت برای خداست نه برای خانه. گفت استاد! معذرت می‌خواهم من تحت تأثیر شما قرار گرفته‌ام. شیخ گفت: عجیب است. مگر من چه گفته‌ام؟ وی جریان برخاستن او پس از کلاس درس و گفتن یا کعبه الله را برایش تعریف کرد. شیخ گفت: این کار اشتباه است. من بدون قصد و غرض از روی عادت تحت تأثیر دیگران واقع شده‌ام. از خداوند به خاطر این کار طلب عفو و مغفرت می‌کنم. بدین ترتیب او این عادت را ترک کرد. سپس به او گفت: تو آینده درخشانی داری. اما باید صبر و بردباری داشته باشی.

٣ ـ در منطقه زبیر عراق او را بسیار اذیت و طرد کردند. زیرا وی عمل آنان؛ مسح کردن و توسل به قبر زبیر بن عوام را که شهر به نام او نامگذاری شده بود، تقبیح می‌کرد.

٤ ـ وی زمانی که در الدرعیه به شاگردانش توحید درس می‌داد، می‌خواست اطمینان یابد که آنان درس را به خوبی فهیمده‌اند یا نه آنها را آزمایش کرد. وی بعد از نماز صبح به آنان درس می‌داد. در ابتدای درس به آنان گفت: دیشب از یکی از محله‌های شهر صدای فریادی شنیدم. فکر می‌کنید چه اتفاقی افتاده است؟ طلاب به جنب‌وجوش افتادند. یکی می‌گفت شاید دزد بوده است. دیگری می‌گفت: یا مجرم یا کسی بوده است که به حریم مردم تجاوز کرده است.

در روز دوم از آنان پرسید آیا متوجه شدید چه اتفاقی افتاده است و مجازات آن چیست؟ گفتند: نه متوجه نشدیم. اما باید او را به اشد مجازات محکوم کرد.

شیخ محمد به طوری که مسأله را در نظر آنان ساده جلو دهد گفت: اما من فهمیدم. زنی نذر کرده است اگر پسر بیمارش شفا یابد یک خروس سیاه را برای جینان ذبح نماید. اکنون پسرش شفا یافته است. آن زن به همراه شوهرش تصمیم گرفتند خروس را ذبح نماید، خروس از دست آنها فرار کرد، آنها در پشت بام خانه‌ها آن را دنبال می‌کردند تا آن را بگیرند. آنها موفق شدند و همانگونه که یکی از جادوگران به آنان یاد داده بود بدون گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» آن را برای جنیان ذبح کردند.

هیجان شاگردان فروشک کرد و هیچ مخالفتی نکردند. زمانی که وی این امر را از آنان مشاهده کرد گفت: شما حقیقت توحیدی را که خوانده‌اید، نفهمیده‌اید. زمانی که دربارۀ مسأله گناهی که شریعت به اقامه حد تعیین شده

در کتب فقه صحبت می‌شود، مسأله برای شما اهمیت پیدا می‌کند، و غیرت شما به جوش می‌آید، اما هنگامی که امری که مربوط به عقیده است مطرح می‌شود، ساکت می‌نشینید. حال آنکه امر اول دربارۀ گناه و دومی شرک است، خداوند دربارۀ شرک می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾. (النساء: ۴۸).

«خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد، و پایین‌تر از آن برای هرکس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد».

بنابراین درس توحید را دوباره از اول می‌خوانیم از آن روز به بعد تصمیم گرفت کتاب التوحید را تألیف و به شاگردانش تدریس نماید.

بعضی از نتایج دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب امور زیر بودند:

بعضی از کسانی که می‌خواستند هدایت شوند و در جستجوی حقیقت بودند. به شیخ نامه نوشتند و از او دربارۀ افکار و اعمالش توضیح می‌خواستند، و می‌خواستند حقیقت شبهاتی را که به شیخ نسبت داده شده بود و این امر به اطلاع آنها رسیده بود، بدانند.

نامه‌های شیخ که قبلاً دربارۀ آنها سخن گفتیم، این امر را به خوبی روشن می‌سازد. بنابراین اعلام کردن نام کسانی که این شایعات را ترویج می‌کردند نشان دهنده هوشیاری شیخ است وی همچنین جوابهایش را برای آنان توضیح می‌داد.

نامه‌های علمایی که می‌خواستند به حقیت دست یابند بسیار پرمحتوا و دارای سؤالات متمرکز بود. به گونه‌ای که به استدلالها و جوابهای شیخ را که از دلیل شرعی نقل شده از قرآن و سنت و عقلی امور قابل درک و حس استفاده می‌شد، پاسخ می‌دادند. اغلب این افراد پس از آنکه به حقیت می‌رسیدند از آن پیروی می‌کردند و آن را پیش می‌گرفتند. نامه‌های او همانند آموزش و ارشادی برای آنان به حساب می‌آمد. برای نمونه نامه وی به محمد بن عید از مردم منطقه ثرمداء[۱] و نامه او به بکیلی در یمن[۲] نامه او به عبدالله بن سحیم از علمای منطقه مجمعه[۳] و ..... چنین هستند.

حاکمانی که هدف آنان حقیقت دفاع از دین خدا و رد شبهاتی بود که پیرامون آن بوجود آمده بود. آنان راه رسیدن به هدف را مناظره می‌دانستند. فقط کسانی مناظره می‌کنند که خود را برای پیروی از حق در صورت اثبات آن آماده می‌کند. چنانکه علمای دعوت با علمای مکه مناظره کردند که پس از آن میان علمای مکه و علمای درعیه که شیخ حمد بن معمر و شیخ عبدالعزیز الحصین جزو آنان بودند، مناظره‌ای صورت گرفت که در نتیجه علمای مکه اطمینان یافتند که راه و مسیر این دعوت کاملاً صحیح و به دور از اشکال است[٤]. همچنین نامه به پادشاهان مغرب که شیخ محمد خطاب به مردم آن

[۱]- این نامه، سومین نامه اوست، ص ٢٤ ـ ٣٠، همچنین نامه دوم، ص ١٦ ـ ٢١.

[۲]- این نامه، چهاردهمین نامه اوست، ص ٩٤ ـ ٩٨.

[۳]- برای نمونه مراجعه کنید به نامه شماره ١١ ص ٦٢ـ ٧٦ نامه شماره ٢٠، ص ١٣٠ـ ١٤١.

[٤]- به کتاب (البیان المفید فیما اتفق علیه علماء مکه ونجد من عقائد التوحید) چاپ اول سال ١٢٤٤هق. مراجعه نمایید.

سرزمین نامه‌ای نوشت[۱]. سپس نامه دیگری نوشت که ابوالعباس ناصری در کتاب تاریخی‌اش، «الاستقصاء لأخبار دول المغرب الأقصی» آن را ذکر می‌کند در این زمان همچنین نامه عبدالله بن سعود[۲] وهابی که در جزیره العرب به حکومت رسیده و بر حرمین شریفین چیره و مذهب خود را در آنها ظاهر کرده بود به فاس رسید.

زیرا زمانی که ابن سعود بر حرمین تسلط پیدا کرد، این نامه را خطاب به سرزمینهای عراق، شام، مصر و مغرب نوشت که در آن مردم را به پیروی از روش و دعوتش فرا می‌خواند .. مؤلف در این مسأله شک دارد که آیا این نامه خطاب به تونس نوشته شده است که مفتی آن یک نسخه از آن را به فاس برده است، یا مستقیماً خطاب به سلطان مولی سلیمان علوی نوشته شده است، اما به وسیله علمای تونس نسخه‌ای از آن وارد این سرزمین شده است[۳].

توضیح اینکه: امام سعود بن عبدالعزیز پس از اینکه در سال ۱۲۲۰هـق. مدینه را به کنترل در آورد، این نامه را فرستاد، زیرا شیخ محمد در سال ۱۲۰٦هـق. از دنیا رفت.

نسخه‌ای از این نامه را که در روزنامه آلمانی (Islamika) اسلامیکا شماره اول جلد هفتم چاپ سال ۱۹۳۵م که به زبان عربی نوشته شده است به دست

---

[۱]- این نامه هفدهمین نامه شیخ می‌باشد، ص ۱۱۰ ـ ۱۱۵.

[۲]- شاید نام سعود بن عبدالعزیز صحیح باشد.

[۳]- نگا: (الاستقصاء) (۱۱۹/۸، ۱۲۰).

آوردم. این نامه در خلال مقاله‌ای طولانی به زبان آلمانی که به یکی از مستشرقان درباره وهابیت در مغرب نوشته بود، آورده شده است[1].

این نامه سه صفحه‌ای به بیان حقیقت توحید و اصول دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب می‌پردازد.

این نامه بر حاکمان علوی مغرب که حکومت آنها از سال ۱٦۳۱م. مطابق با ۱۰٤۱هـق. به جنگ با نصاری و قیام در مغرب دور می‌پرداخت تأثیر فراوانی گذاشت[2].

ناصری می‌گوید: در سال ۱۲۲٦هـق. سلطان مولی سلیمان رحمه‌الله پسرش استاد بزرگوار موی ابواسحاق ابراهیم بن سلیمان را به همراه کاروان نبوی برای ادای فریضه حج به حجاز فرستاد، خارج شدن کاروان از فاس به صورت جشن با شکوهی تبدیل به عادت شده بود .. پادشاهان اقدام به این کار می‌کردند و همانند کاروان مصر، شام و ... و برای همراهی با آن گردهمایی از علما، اعیان، تجار، قضات و رهبر کاروان را تعیین و انتخاب می‌کردند. پادشاه پسر مذکورش را به همراهی جمعی از علما و اعیان مغرب مانند فقیه علامه قاضی أبوالفضل العباس بن کیران، فقیه بزرگوار، امین بن جعفر حسنی الرتبی، علامه فقیه معروف أبو عبدالله محمد العربی السواحلی و

---

[1]- نگا: همان مجله. در این مقاله مستشرق با نوشت تعلیق بر این نامه، به تخریب چهره دعوت پرداخته است علیرغم اینکه این نامه دارای دلایل واضح و روشنی است.

[2]- نگا: کتاب (المغرب الکبیر) تألیف دکتر جلال یحیی (٦٥/۳ ـ ٦٦)، نویسنده (الاستقصاء) معقتد است که آغاز این جنگها سال ۱۰٤٥هـق. بوده است. نگا (۱٥/۷).

علمای دیگر مغرب به حجاز فرستاد[1]. وی در ادامه می‌گوید: زمانی که ابن سعود با مولی ابراهیم دیدار کرد به او کاملاً احترام گذاشت و همانند یکی از دوستان و اطرافیانش با او برخورد کرد.

از جمله کسانی که با او به صحبت کردن پرداخت فقیه قاضی ابوإسحاق ابراهیم زرعی بود. ابن سعود از جمله در این دیدار گفتند: مردم گمان می‌کنند ما مخالف سنت پیامبر ﷺ هستیم. شما قبل از این دیدار چه کاری از ما دیده‌اید و شنیده‌اید که مخالف سنت پیامبر ﷺ باشد؟ قاضی گفت: شنیده‌ایم که شما به استواء ذاتی معتقد هستید که مسلتزم جسم بودن مستوی است. ابن سعود گفت: پناه بر خدا، ما در این باره فقط به کلام امام مالک رحمه الله معتقدیم که می‌فرماید: استواء معلوم است، کیفیت آن مجهول، ایمان به آن واجب و سوال کردن درباره آن بدعت است. آیا این عقیده بر خلاف سنت پیامبر ﷺ است؟ گفتند: نه، ما هم چنین اعتقادی داریم. قاضی گفت: شنیده‌ایم که شما به زنده نبودن پیامبر و پیامبران دیگر ـ علیهم الصلاه والسلام ـ در قبرهایشان اعتقاد دارید. زمانی که ابن سعود نام پیامبر ﷺ را شنید لرزید و با صدای بلند بر او صلوات فرستاد و گفت: پناه بر خدا، ما فقط می‌گوییم او ﷺ و پیامبران دیگر در قبرهایشان زنده‌اند و زندگی آنها بالاتر از زندگی شهداست. قاضی همچنین گفت: شنیده‌ایم که شما [مردم را] از زیارت قبر پیامبر ﷺ و سایر مردگان منع می‌کنید. علیرغم اینکه این امر

[1]- نگا: (الاستقصاء لأخبار المغرب الأقصى) (۱۲۰/۸).

در صحاح که غیر قابل انکار هستند وجود دارد. گفت: پناه بر خدا، اگر ما آنچه را که جزو شریعتمان است انکار کنیم. آیا ما شما را از انجام آن منع کردیم؟ حال آنکه ما می‌دانیم که شما به کیفیت و آداب آن واقف هستید. ما فقط عوامی را از این کار منع می‌کنیم که دچار شرک عبودیت، و الوهیت شده‌اند، و نیازهایی را که فقط خداوند قادر بر آورده کردن آن است از مردگان می‌خواهند. هدف از زیارت، عبرت گرفتن از سرنوشت مردگان و یادآوری سرنوشت همه انسانها و مرگ است، و اینکه ما هم به همان سرنوشت مبتلا، سپس برای او طلب مغفرت می‌کند، و به وسیلهٔ او در پیشگاه خداوند طلب شفاعت می‌کند[1] و دادن یا ندادن امور و اشیاء را فقط از خداوند می‌خواهد، این عقیده و گفته امام ما احمد بن حنبل رحمه الله است. از آنجایی که عوام قادر به درک حقیقت زیارت و آداب شرعی آن و مفاهیم بیان شده نبودند. آنها را از این کار منع کردیم تا بهانه‌ای به وجود نیاید، و به گناه نیفتند. آیا این کار مخالفت با سنت است. فرمانده سپاه می‌گوید: این سخنان را از گروهی از کسانی که در آن کاروان بودند و دربارهٔ این موضوع

---

[1]- ابن سعود به چنین امری معتقد نبود. بلکه در روایت سخنان او اشتباهی صورت گرفته است. زیرا این عمل مردود و باطل است و طلب شفاعت به وسیله مرده در پیشگاه خداوند به وسیله طلب دعا از او و ..... باطل است. زیرا عمل مرده به جز از سه راه از او جدا و قطع می‌شود: علمی که به وسیله آن سودمند باشد، فرزند صالحی که برای او دعا کند، صدقه جاریه، این امر در حدیث صحیح ذکر شده است. به کتاب (التحقیق والأیضاح) تألیف جناب شیخ ابن باز که دربارهٔ آداب زیارت است، مراجعه نمایید.

صحبت کردند، شنیده‌ایم. سپس از تک تک بقیه آنها سؤال کردیم. آنها نیز صحت این امر را تأیید کردند[۱].

آنگاه مؤلف می‌نویسد: به نظرم سلطان مولی سلیمان رحمه الله به این امر اعتقاد داشت. به همین دلیل آن نامه مشهور را که در آن دربارهٔ خروج از سنت و گرفتار شدن در دام بدعتها هشدار داده است، نوشت و مسلمانان را بسیار نصیحت می‌کرد. خداوند به او پاداش دهد[۲].

تلاشهای پادشاهان مغرب موجب شد مردم به عقیده صحیح گرایش پیدا کنند. زیرا آنان در جستجوی حکمتی بودند که گمشده مؤمن است، و در هر جا آن را بیابد از آن پیروی کند. از جمله کسانی که به تصحیح عقیده اهتمام فراوانی کردند، عبارت بودند از:

۱ ـ سلطان سیدی محمد بن عبدالله العلوی که چارلی جولیان مورخ فرانسوی در کتاب «تاریخ أفریقیا الشمالیه» ترجمهٔ محمد المزالی و بشیر بن سلامه درباره او می‌گوید: سیدی محمد فرد متقی و پرهیزگاری بود که به وسیلهٔ حجاج از انتشار دعوت سلفی وهابیت در شبه جزیره عربستان و تأیید آل سعود از آن اطلاع یافت. و قاطعیت آن را می‌پسندید. این گفته از او نقل می‌شود که گفت: (من مالکی مذهب و در عقیده وهابی هستم). غیرت دین او موجب شود اجازه دهد که بعضی از کتابهای مذهب اشعری را که بنا به

---

[۱]- (الاستقصاء) (۱۲۱/۸، ۱۲۲).

[۲]- همان منبع، ص ۱۲۳.

نظر او در امور دین سهل‌انگاری و بعضی از امور حرام را حلال می‌کنند بسوزانند. و بعضی از زوایای [صوفیه] مانند زاویهٔ وجاه را تخریب نمایند[۱].

این پادشاه در ماه رجب سال ۱۲۰٤هـق. از دنیا رفت[۲].

۲ ـ سلطان سلیمان که جریان مناظره او را ذکر کردیم. وی این دعوت را بسیار دوست می‌داشت و به وسیلهٔ رسالت فراگیرش و جنگ با فرقه منحرف صوفیه «مربوطیه»[۳] برای اصلاح وضعیت مغرب بسیار کوشید. چنانکه ناصری بعد از تمجید و ستایش فراوان دیانت، سیرت و تلاش او برای مبارزه با الحاد و بدعتها در کتاب «الاستقصاء» آورده است، وی در سال ۱۲۳۸هـق. از دنیا رفت[٤].

پسرش مولی ابراهیم نیز که در صفحات پیش از او یاد کردیم چنین بود[٥].

۳ ـ سلطان حسن اول در سال ۱۳۰۰هـق. خطاب به مردم مغرب که به پایان آن قرن رسیده بودند، نامه‌ای نوشت. وی در این نامه دربارهٔ ضرورت بازگشت به کتاب و سنت و مبارزه با بدعتها سخن می‌گوید، و مردم را به عقیده صحیح دعوت می‌نماید. چنانکه دکتر عباس جراری در یک سخنرانی که در سال ۱۳۹۹هـق. در دانشگاه ریاض[٦] ایراد کردند. در این باره گفتند: وی

---

[۱]- به کتاب مذکور، (۳۱۱/۲).

[۲]- داستان وفات او را در (الاستقصاء) (٦٥/٨) بخوانید.

[۳]- نگا: کتاب (انتشار دعوه الشیخ محمد) تألیف محمد کمال جمعه، ص ۲۳۷ ـ ۲۳۸.

[٤]- نگا: (١٦٤/٨ ـ ١٦٦) همان کتاب.

[٥]- نگا: ص ٩٤ ـ ٩٦ از این تحقیق.

[٦]- دانشگاه ملک سعود فعلی.

در سالهای آغازین این قرن در مغرب زیر نظر یکی از علما و محدثین بزرگ مغرب، شیخ ابوشعیب الدکالی با دعوت سلفی زندگی کرده است. دکالی بیش از «۱۰» سال در مکه اقامت گزید و در حرم مکی به تدریس حدیث می‌پرداخت، سپس به مغرب بازگشت و مدت بیش از ربع قرن رهبری جنبش سلفی آن کشور را به عهده گرفت و اندیشه سلفی را ترویج می‌کرد. وی با گمراهی‌ها و بدعتها مبارزه می‌کرد[1].

علاوه بر این مسلمانان در همه جا بدان پرداختند و طالبان علم درباره راستین بودن اهداف و دوری آن از بدعتها و خرافاتی که علمای مسلمان در همه جا آنها را نامشروع و ناپسند می‌دانند به تحقیق پرداختند.

این امر بیشتر روشن و واضح گردید که مردم در همه جا فقط به اموری که واضح و مستدل باشد، قانع می‌شوند و از آن پیروی می‌کنند.

آنان دریافتند که محمد بن عبدالوهاب همانند دعوتگران مصلح دیگر با هدف تجدید دین آمده است تا با هدف ادای امانت و ارشاد عقیده را از فسادی که در نتیجه جهل وارد آن شده است پاک سازد و مردم افکار و کردارشان را به راه و روش پیشینیان نیکوکار از زمان پیامبر ﷺ تا پایان قرن سوم هجری باز گرداند. زیرا از آن زمان به بعد، بر اثر تسلط دیگران، تأثیر پذیرفتن از فرهنگ و افکار ملت‌های دیگر در زمینه اعتقاد و ضعف علما در ادای امانت، کم کم بدعتها وارد افکار مردم شد.

---

[1]- برای مطالعه نامه به کتاب (الترجمانه الکبری)، ص ٤٦٦ ـ ٤٧٠ مراجعه کنید.

دولت فاطمی ـ که در قرن چهارم هجری با مردم مغرب دشمنی می‌کرد ـ سرآغاز فتنه و شر در تاریخ بدعت در جامعه اسلامی به شمار می‌رود.

ابن عذاری مراکشی در کتاب «البیان المغرب فی الأندلس والمغرب» به بیان اعمال آنها می‌پردازد و بسیاری از اعمال و کردار آنها را ذکر می‌کند. وی معتقد است که آنها از نسل فاطمه زهرا نیستند. بلکه اصل آنها به یهود بر می‌گردد و آنها دارای ریشه و اصل غیر شرعی هستند. به طوری که آنان با ابن الحلاج ارتباط داشتند و این اندیشه را از او دریافت کرده‌اند[1].

وبعد: فقها می‌گویند: اصل بر برائت است. علمای حقوق دیگر در دوران معاصر نیز معتقدند که اصل بر برائت متهم است مگر اینکه محکومیت او ثابت شود. از همه اقوال صحیح‌تر، کلام خداوند عزوجل است که می‌فرماید:

﴿فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ﴾. (الحجرات: ٦).

«تحقیق کنید مبادا به گروهی ـ بدون آگاهی [از حال و احوال ایشان و شناخت راستین آنها] آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید».

یکی از وظایف طالب علم این است که بدون تحقیق و اثبات از هر سخنی پیروی نکند. زیرا اشتباه عالم [بسیار] بزرگ و [خطرناک] است. پیروی او از اندیشه‌های هوی‌پرستان شخصیت و موقعیت او را تحقیر و عدالت او را مخدوش می‌نماید. در روایات آمده است که: اگر یکی از طرفین دعوا به پیش شما آمد در حالی که یکی از چشمهایش از حدقه در آمده بود، به نفع

---

[1]- برای مطالعه مطلب فوق به کتاب (البیان المغرب) (١٥٨/١ ـ ١٥٩) تألیف ابن عذاری مراجعه کنید.

او حکم صادر نکنید. زیرا ممکن است طرف دیگر دو چشمش از حدقه در آمده باشد. اختلاف نظر، عقیده و حقوق یک امر متقابل است. پس جایز نیست که با توجه به یک طرف حکم شود و طرف دیگر را رها سازیم. در غیر این صورت حکم در جانبداری از یکی از طرفین صادر شده است.

صدور حکم، عدالتی است که باید از آن و اعلام نتیجه اطمینان حاصل کرد تا ظالمانه نباشد. زیرا روش ما که براساس اسلام است، حفظ زبان و لغزش و اعمال از اشتباه می‌باشد.

میزان در این کار، عرضه کارهایمان به کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ می‌باشد: ﴿فَإِن تَنَـٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾. (النساء: ۵۹).

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا [با عرضه به قرآن] و پیامبر او [با رجوع به سنت نبوی] ارجاع دهید».

عمر بن عبدالعزیز رحمه الله می‌گوید: اگر در بخشیدن و عفو کردن مردم اشتباه کنم بهتر از آن است که در مجازات آن دچار لغزش شوم. علت این امر میل او به وجود نیامدن تنفر در میان افراد و گروههای جامعه اسلامی بود.

از آنجایی که این نامگذاری ـ اصطلاحی ـ اشتباه است، چنانکه افکار نسبت داده شده به شیخ محمد و پیروانش نیز اشتباه است، و در نوشته‌ها و مناظراتشان از آنها برائت و بیزاری جسته‌اند، زیرا پیروان این عقیده سلفی بیش از دیگران به دلایل واضح آن از دو منبع دین: قرآن و سنت آگاه و واقف هستند. به همین دلیل از شنیدن این نام ناراحت و نگران نشدند. زیرا

آنها نیک می‌دانستند که این امر جز یک افترا چیزی نیست که هیچ کس با گفتگو و مناظره هرگز قادر به اثبات آن نیست. آنها پیرو راه راست و مستقیمی هستند که پیامبر ﷺ یارانش را در حالی را که پیرو آن راه بودند ترک کرد. تاریکی شب در این راه همانند روشنایی روز است. فقط کسانی هلاک می‌شوند که از آن منحرف می‌شوند. این راه برگرفته شده از گفته‌ها، اعمال و اوامر پیامبر خدا ﷺ بعد از اطمینان از صحت و سند آن است.

عمران بن رضوان که از مسلمانان خارج شبه جزیره عربستان و از علمای بندر لنگه در ایران بود، زمانی که از وجود این دعوت اطلاع پیدا و دربارهٔ آن تحقیق کرد، آن را با قصیده‌ای مدح کرد. که در آن آمده است:

إن كـان تـابع أحمد متوهباً　　　فأنا المقر بأنني وهابي

اگر پیروان پیامبر ﷺ متهم به وهابیت می‌کنند، پس من اعتراف می‌کنم که وهابی هستم.

چنانکه محمد بهجت الأثری دانشمند عراقی می‌گوید: این نام چیزی جز القای دشمنان اسلام نیست که گمان می‌کنند جهان اسلام تبدیل به جسد ساکن و بی‌تحرکی شده است. و باید کشورهای استعمارگر وارث سرزمین، گنج‌ها، معادن و منابع آنها باشند. آنان این دعوت جدید را که از دل شبه جزیره عربستان با ندای اتحاد میان مسلمانان، رهایی آنها از مهلکه‌ها در انقلاب گروهها که هر روز بر تعداد آنها افزوده می‌شد، به وجود آمد، وهابیت نامیدند و این نام موجب انتشار اتهامات وارد شده به آن شد. پس این

اتهامات ترویج شدند و مردم به تکرار آنها پرداختند. دولت عثمانی به انتشار آن اتهامات بر زبان دراویش، پیروان تکایا و زوایا که از بخشش‌های پادشاه ارتزاق می‌کردند. و به شبه افکنی و سیاه نمایی درباره آن پرداختند. این امر پس از اهمیت یافتن آن و بر پایی دولت اسلامی عربی در شبه جزیره عربستان براساس این دعوت بیشتری پیدا کرد[1].

به همین دلیل لازم دانستم که در پایان این رساله مختصر، دو نامه را ذکر کنم که متأسفانه تاریخ نگارش آنها روشن نیست: یکی از آنها نامه‌ای است که شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، خطاب به سه تن از علمای منطقه مجمعه فرستاده است. دیگری نامه شیخ محمد بن عبدالوهاب به مردم قصیم است. در این نامه شیخ محمد روش دعوت خود را توضیح می‌دهد. زمانی که در شعبان سال ١٤٠٧هـق. از موریتانی دیدار کردم، علمای آن کشور از من خواستند آن نامه را در اختیار آنها قرار دهم. بنابراین با هدف اطلاع رسانی برای خواننده و گستردن آفاق در پیش روی او آن را آوردیم تا خود دربارۀ آن تحقیق و قضاوت نماید و بدون اجبار هیچ رأی و نظری که آن را قبول ندارد، آن را مورد بررسی قرار دهد. آن دو نامه را پیوست این کتاب کردم. هدف من فقط اصلاح است و توفیق فقط از آن خداوند عزیز و حکیم است.

[1]- نگا: کتاب (محمد بن عبدالوهاب داعیه التوحید والتجدید فی العصر الحدیث)، ص ١٦ ـ ١٧.

پیوست:

اولاً: برای کامل کردن اطلاعات خوانندگان یکی از نامه‌های شیخ محمد بن عبدالوهاب را ذکر می‌کنیم که وی آن را خطاب به مردم قصیم نوشت. این امر زمانی بود که از او دربارۀ اعتقاداتش برای اطمینان از راه و روش او سوال کردند. تا اگر بر خلاف رأی علما باشد به او پاسخ دهند. زیرا مردم آن منطقه بعد از تحقیق و اطمینان یافتن از دعوت شیخ، از او پیروی می‌کنند.

این امر یکی از وظایف علما در بیان حقیقت و پاسخ دادن به مدعی با بصیرت و درک کامل است.

نوشته زیر متن کامل نامه اوست که وی در پاسخ به کسانی که در مورد دعوت او سوال می‌کردند. یا دچار اشتباه می‌شدند.

امثال چنین نامه‌ای را بسیار نوشته است. نتیجه این نامه‌ها برای انسان‌های حقیقت طلب، استجابت دعوت است. زیرا آنان در اعمال شیخ آنها را که بر خلاف شریعت خداوند یا نظر علمای مشهور مسلمان یا منابع موثق اسلامی باشد، نیافته‌اند.

نامه شیخ به مردم قصیم[1] در پاسخ به سوال آنها دربارۀ اعتقاداتش:

من خداوند، ملائکه و شما را شاهد قرار می‌دهم که من به اعتقادات فرقه ناجیه «اهل سنت و جماعت» معتقدم که شامل ایمان به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران، زنده شدن پس از مرگ، ایمان به قضا و قدر هستند. ایمان به خدا شامل ایمان به آن اموری است که خداوند به وسیله آن در کتابش از زبان پیامبرش ﷺ بدون تحریف و تعطیل خود را وصف نموده است. بلکه معتقدم که خداوند ـ سبحانه وتعالی ـ بی‌همتا و شنوا و بیناست پس صفاتی را که خداوند خود را بدانها توصیف کرده است. انکار نمی‌کنم و سخنان را نیز تحریف نمی‌نمایم و در نامها و آیات آن الحاد نمی‌ورزم. صفات او را با صفات مخلوقاتش مقایسه نمی‌کنم. زیرا او، بی‌نظیر، بی‌همتا و بی‌شریک است. و با مخلوقاتش قابل مقایسه نیست.

خداوند نسبت به خود و دیگران داناترین، راست گفتارترین و دارای بهترین سخن است، خداوند خود را از آنچه مخالفان اعم از اهل تکییف و اهل تمثیل بدان نسبت می‌دهند و از آنچه اهل تعطیل و تحریف نفی می‌کنند مبرا دانسته است. خداوند می‌فرماید: ﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿١٨١﴾﴾. (الصافات:۱۸۰، ۱۸۱). «منزه است پروردگار تو،

---

[1] ـ این نامه در قسمت ویژه نامه‌های شخصی شیخ محمد بن عبدالوهاب نوشته: دکتر محمد بلتاجی و دکتر سید حجاب و شیخ العزیز الرومی آورده شده است که اولین نامه است، ص ۷ ـ ۱۳، به نقل از (الدرر السنیه): (۲۸/۱ ـ ۳۱).

پروردگار عزّت (و قدرت) از آنچه آنان (مشرکان و جاهلان) توصیف می‌کنند* و سلام بر رسولان».

فرقه ناجیه دربارهٔ افعال خداوند حد وسط میان قدری‌ها و جبری‌ها هستند. آنان در زمینه تهدیدهای خداوند بین مرجئه و وعیدیه قرار دارند. در زمینه ایمان حد وسط میان حروریه و معتزله، مرجئه و جهمیه هستند. دربارهٔ یاران پیامبر ﷺ اعتقادشان بین رافضه و خوارج قرار دارد.

معتقدم که قرآن کریم کلام خداوند و غیر مخلوق است. از خداوند شروع شده است و به او باز می‌گردد. حقیقتاً آن را بر زبان جاری ساخته به وسیلهٔ وحی سفیرش بین او و بندگانش آن را بر بنده و پیامبر و امینش حضرت محمد ﷺ نازل کرده است. معتقدم که خداوند هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد و همه چیز تحت اراده اوست. هیچ چیز خارج از خواست او قرار ندارد. هیچ امری در جهان خارج از تقدیر و تدبیر او وجود ندارد. هیچ کسی از قَدَر تعیین شده برایش در امان نیست و از آنچه در لوح محفوظ برای او تعیین شده تجاوز نمی‌کند.

به همه آنچه پیامبر ﷺ از امور پس از مرگ خبر داده است اعتقاد دارم. من به آزمایش و امتحان و نعمت‌های قبر، بازگشت روح به کالبد معتقدم. مردم در برابر خداوند جهانیان لخت و پا برهنه می‌ایستند. خورشید به آنها نزدیک می‌شود. ترازوی اعمال نصب می‌شوند. و به وسیله آنها اعمال بندگان سنجیده می‌شود. کسی که اعمالش فراوان و کفهٔ اعمال نیکش سنگین باشد، رستگارست. آنکه کفه اعمال نیک او سبک و حسناتش اندک باشد زیانکار و

در جهنم جاودان است. نامه اعمال انسانها توزیع و به آنان داده می‌شود، گروهی آن را با دست راست، و گروهی دیگر با دست چپ دریافت می‌کنند. به حوض پیامبرمان محمد ﷺ در زمین قیامت معتقدم که آب آن از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر است، تعداد ظرفهای آن به اندازه تعداد ستارگان آسمان است. کسی که یک بار از آن بنوشد پس از آن هرگز تشنه نخواهد شد. معتقدم که [پل] صراط بر روی لبهٔ [پرتگاه] جهنم قرار دارد که مردم با توجه به مقدار اعمالشان از روی آن عبور می‌کنند. به شفاعت پیامبر ﷺ و اینکه اولین کسی است که شفاعت می‌کند و مورد شفاعت قرار می‌گیرد ایمان دارم. فقط بدعت گذاران و پیروان امیال و هوای نفسانی شفاعت را انکار می‌کنند. اما شفاعت بعد از اذن و رضایت پروردگار انجام می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾. (الأنبياء: ۲۸).

«آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که [بدانند] که خداوند از او خشنود است».

همچنین می‌فرماید: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦ﴾. (البقرة: ۲۵۵).

«کیست که در نزد او جز به فرمانش شفاعت کند».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ۝٢٦﴾. (النجم: ۲۶).

«و چه بسیار فرشتگان آسمانها (با آن مقام و منزلتشان) شفاعت آنها سودی نبخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه

(شفاعت) دهد! ». خداوند امری جز توحید را نمی‌پسندد و فقط به اهل توحید اذن [شفاعت] می‌دهد. اما مشرکان بهره‌ای از شفاعت ندارند. چنانکه خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ۝٤٨﴾. (المدثر: ٤٨).

«از این رو شفاعتِ شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد».

به مخلوق بودن بهشت و جهنم معتقدم. همچنین اعتقاد دارم که آنها الآن وجود دارند و نابود نمی‌شوند. و مؤمنان در روز قیامت پروردگارشان را رؤیت می‌کنند همانگونه که ماه شب چهارده را می‌بینند و رؤیت او باعث خستگی و ملال آنها نمی‌شود.

معتقدم که پیامبرمان محمد ﷺ خاتم پیامبران و فرستادگان است. ایمان بنده جز با ایمان آوردن به رسالت و تأیید نبوت او کامل نمی‌شود. بهترین افراد امت او به ترتیب، ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین، علی مرتضی و سپس بقیه عشره مبشره، آنگاه اهل بدر، سپس اهل بیعت رضوان و سپس همۀ صاحبه رضی الله عنهم هستند. اصحاب رسول الله ﷺ را دوست می‌دارم، و به ذکر محاسن آن می‌پردازیم، و برای آنان از خداوند خشنودی می‌طلبم، و برایشان مغفرت می‌خواهم، و از بر شمردن اشتباهات و بدیهایشان چشم پوشی، و از اظهار نظر درباره اختلافات آنها خودداری می‌کنم و به فضل و بزرگواری همه آنان اعتقاد دارم. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ۝١٠﴾. (الحشر: ١٠).

«کسانی که بعد از آنها (مهاجرین و انصار) آمدند می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی».

امهات المؤمنین را که پاک و مطهر از هر گونه بدی و زشتی پاک و مبرا می‌دانم. به کرامات اولیا و مکاشفات آنها اعتقاد دارم. اما نباید آنچه را که به خداوند اختصاص دارد به آنها نسبت داد، و آنچه را که فقط خداوند قادر به انجام آن است، از آنها طلب نمود. بر دخول هیچ مسلمانی در بهشت یا جهنم گواهی نمی‌دهم مگر آنان که پیامبر ﷺ بر آنان شهادت داده است. اما نسبت به نیکوکار امیدوار، و نسبت به گناهکار نگران و بیمناکم. هیچ کدام از مسلمانان را به خاطر ارتکاب گناهی تکفیر نمی‌کنم، و او را از دایره اسلام خارج نمی‌دانم، به جهاد به همراه رهبر نیکوکار و فاسق اعتقاد دارم، و نماز جماعت پشت سر آنها را جایز می‌دانم، جهاد از زمان بعثت پیامبر ﷺ تا زمانی که آخرین فرد این امت با دجال می‌جنگد ادامه دارد. ظلم ظالم و عدل عادل آن را باطل نمی‌سازد. پیروی و اطاعت از رهبر مسلمانان را خواه نیکوکار باشد یا فاسق چنانکه به نافرمانی خداوند دستور ندهد واجب می‌دانم. کسی که به خلافت رسید، و مردم بر او اجماع کردند. و به حکومت راضی شدند و به وسیله شمشیر و قدرت بر آنان غلبه کرد، اطاعتش واجب، و خروج بر او حرام است. دوری از بدعت گزاران و معتقدان به بدعتها را تا زمانی که توبه می‌کنند. لازم می‌دانم، و آنان را مسلمان می‌دانم، و اعتقادات درونی آنها را به خداوند واگذار می‌کنم.

بر این اعتقادم که هر امر جدیدی [به نام دین] وارد اسلام شود، بدعت است.

معتقدم که ایمان: گفتن [شهادتین] با زبان، و عمل کردن به وسیلهٔ اعضا و جوارح، و اعتقاد به امور غیبی است، که به وسیله اطاعت کردن بر آن افزوده، و به وسیلهٔ گناه از آن کاسته می‌شود. ایمان هفتاد و چند شاخه دارد، بالاترین آنها شهادت «لا إله إلاَّ الله» و پایین‌ترین آن، دور کردن، اشیاء مزاحم از راه مردم است. به وجوب امر به معروف و نهی از منکر براساس تعلیم شریعت اسلام معتقدم.

این خلاصه‌ای از اعتقادات من است که به طور خلاصه آن را به رشته تحریر در آوردم. من دوست داشتم شما از اعتقادات من مطلع باشید. خداوند بر آنچه می‌گوییم آگاه است.

بر شما پوشیده نیست که اطلاع یافته نامه سلیمان بن سحیم به شما رسیده است و بعضی از علمای منطقه شما آن را قبول و صحت آن را تأیید کرده‌اند. خداوند می‌داند که این فرد اموری را به دروغ به من نسبت داده است که آنها را نگفته‌ام و اکثر این اتهامات و امور کذب حتی به ذهنم خطور نکرده است. از جمله این سخنان، اتهامات زیر است: (اینکه من [محمد بن عبدالوهاب] کتابهای مذاهب چهارگانه را باطل می‌دانم و می‌گویم، مردم از ششصد سال پیش تاکنون بر هیچ دین نیستند، و من ادعای اجتهاد می‌کنم و مقلد نیستم. معتقدم که اختلاف علما عامل بدبختی است. کسانی را که به صالحین توسل می‌جویند تکفیر می‌کنم. بوصیری را به علت گفتن عبارت (ای بزرگوارترین

مخلوقات) [و طلب از پیامبر پس از وفات ایشان] تکفیر می‌کنم. من می‌گویم: اگر می‌توانستم گنبد پیامبر ﷺ را تخریب می‌کردم و ناودان [طلایی] کعبه را برداشته و به جای آن ناودان چوبی می‌گذاشتم. من زیارت قبر پیامبر ﷺ را حرام می‌دانم، و زیارت قبر والدین و دیگران را ناروا می‌دانم، کسی را که به غیر خدا قسم یاد کند. تکفیر می‌کنم. ابن الفارض و ابن عربی را کافر می‌پندارم، کتاب دلائل الخیرات و روض الریاحین را آتش می‌زنم و آن را روض الشیاطین می‌نامم. من در جواب این امور و اتهامات فوق می‌گویم: سبحانک هذا بهتان عظیم، خداوندا تو پاک و منزهی این بهتان و افترای بزرگی است. پیش از این به پیامبر ﷺ تهمت ناروا می‌زدند که او عیسی ﵇ و صالحان را دشنام می‌دهند. قلب‌های آنان در افترا و دروغ و سخن باطل شبیه همدیگر است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَفۡتَرِي ٱلۡكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ﴾. (النحل: ۱۰۵).

«تنها کسانی [بر مردان حق] دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارنـد؛ (آری،) دروغگویان واقعی آنها هستند!».

آنان پیامبر ﷺ را متهم می‌کردنـد. کـه ایـشان فرشـتگان، عیـسی و عُزَیـر را جهنمی می‌داند. خداوند این آیـه را نـازل فرمودنـد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١﴾. (الأنبیاء: ۱۰۱).

«کسانی که به خاطر ایمان و اعمال صالحشان وعده نیک به آنها از قبل داده‌ایم، از این آتش هولناک و وحشتناک دورند».

مسائل دیگر اینکه: من معتقدم مسلمان بودن انسان فقط زمانی کامل می‌شود که معنی «لا إله إلاّ الله» را بداند کسی که معنای آن را برایم بیان کند، تأیید می‌نمایم، و کسی را که به وسیلهٔ نذر کردن، بخواهد به سوی غیر خدا تقرب جوید و نذر نماید تکفیر می‌نمایم. ذبح کردن، برای غیر خداوند را کفر و گوشت آن قربانی را حرام می‌دانم. این مسائل حقیقت هستند و من به آنها اعتقاد دارم. برای اثبات آنها از قرآن، سنت، نظر علمای بزرگ مانند امامان چهارگانه دلیل دارم. اگر خداوند برایم مقدور و ممکن سازد در رساله مستقلی جواب آنها را به تفصیل بیان می‌کنم. آنگاه در این آیه خوب دقت کنید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ٦﴾. (الحجرات: ٦).

«ای مؤمنان! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، دربارهٔ آن تحقیق کنید، مبادا (در صورت عمل کردن بدون تحقیق) به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید».

ثانیاً: نویسنده کتاب «مصباح الظلام» آنچه را که به شیخ سلیمان بن عبدالوهاب دربارهٔ رد بر برادرش نسبت داده می‌شود، انکار می‌کند. از سوی دیگر خداوند توفیق داد تا به بیان نامه شیخ سلیمان که در آن مژده بازگشت از نظر قبلی‌اش آمده بود بپردازد و اینکه توحید و ایمان برای او روشن شده است و از پیروی از گمراهی و طغیان پشیمان است. متن نامه چنین است[1]:

---

[1]- نگا: (مصباح الظلام) تألیف شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن، ص ۱۰۴ ـ ۱۰۸.

بسم الله الرحمن الرحیم

از سلیمان بن عبدالوهاب به برادران: حمد بن محمد التویجری و احمد و محمد بن عثمان بن شبانه سلام، رحمت و برکات خداوند بر شما باد. اما بعد خداوند یکتا را ستایش می‌کنم و نعمت خداوند را بر ما و شما که شناخت دینش می‌باشد. به شما یادآوری می‌کنم که پیامبر ﷺ آن را از سوی خداوند آورده است و به وسیله آن ما را راهنمایی کرد و از گمراهی نجات داد، و آنچه را که شما در درعیه اعم از شناخت حق آنگونه که هست و علاقه به آن و ستایش خداوندی که شما را [از گمراهی] نجات داد، یافتید به شما یادآوری می‌کنم. این عادت شما در سایر جلسات ماست. الحمدلله همه کسانی که به پیش ما می‌آیند شما را می‌ستایند. خدا را شکر می‌گویم که چنین است. پس از آن غیر از این نامه دو نامه به شما نوشتم که [اموری را] به شما یادآوری، و شما را به انجام آنها تشویق کنم. اما برادران من از آنچه که من در مخالفت با حقیقت و پیروی از شیطان و تلاش برای جلوگیری از پیروی از هدایت انجام دادم، اطلاع دارید.

همانگونه که می‌دانید، چیزی از عمرمان باقی نمانده است. روزها رو به پایان و نفس‌ها به شماره افتاده است. از ما انتظار می‌رود و وظیفه داریم که برای خداوند و در راه او تلاش کنیم و بیش از آنچه در راه گمراهی زحمت کشیدیم، برای هدایت بکوشیم و این کار فقط برای خداوند بی‌شریک و نه دیگران باشد. به امید اینکه خداوند بدیهای گذشته و آینده ما را مورد بخشش و عفو خود قرار دهد.

چنانکه می‌دانید، جهاد در راه خدا بسیار مهم و موجب از بین رفتن گناهان است و جهاد به وسیلهٔ دست، زبان، قلب و مال است، و عظمت فراوانی ثواب کسی را که خداوند به وسیلهٔ او فردی را هدایت کرده باشد به خوبی می‌دانید. از شما می‌خواهم بیش از آنچه در حال حاضر تلاش می‌کنید، بکوشید و صادقانه برای خداوند قیام کنید و حقیقت را آن گونه که هست برای مردم بیان کنید، و صادقانه و به صراحت بگویید که شما در گذشته بر طریق گمراهی و ضلالت بوده‌اید.

ای برادرانم. خدا را همواره در خاطر داشته باشید و بدانید که مسأله بسیار به علت این کار بزرگتر از این چیزی است که تصور می‌کنید. اگر ما در بیابانها از خداوند طلب استعانه کنیم (سر به بیابان بگذاریم)، و مردم ما را دیوانه و نادان بدانند این امر شایسته است.

شما و رهبران دین و دنیا هستید و جایگاه شما رفیع‌تر از شیوخ است و همه مردم پیرو شما هستند. پس خداوند را به خاطر این امر ستایش کنید و از موانع نهراسید.

می‌دانید که امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر بی‌تردید دچار سختی خواهد شد. اما چنانکه از بنده نیکوکار خداوند، لقمان در وصیت نامه‌اش به پسرش آمده است، شما را به صبر و بردباری توصیه می‌کنم. شایسته‌ترین و سزاوارترین کار آن است که برای خداوند کسی را دوست داشته باشید، یا از کسی متنفر باشید. به خاطر خداوند، با مردم دوستی و دشمنی کنید.

در می‌یابید که بعضی از امور شیطانی مانع این کار می‌شوند، آن این است که ممکن است شیطان به شما القاء کند که یکی از پیروان و مبلغان این دین، راستگو نیست و اهداف دنیوی دارد. این امری است که فقط خداوند از آن آگاهی و اطلاع دارد. اگر از کسی نیکی و خیر دیدید، به او روی بیاورید و او را دوست بدارید، و اگر از کسی شر و رویگردانی از حقیقت و دین را دیدید، با او دشمنی کنید و از او متنفر باشید، حتی اگر آن فرد دوست داشتنی فرد در نظر شما باشد. خلاصه اینکه بی‌تردید خداوند ما را برای پرستش او به تنهایی و بدون قرار دادن شریک برای او آفریده است. یکی از الطاف او بر بندگان این است که برای ما پیامبری را برانگیخته است که ما را بر آنچه برایش آفریده شده‌ایم، راهنمایی می‌کند، و بدان دستور می‌دهد. و راه و روش خود را برایمان شرح می‌دهد. بزرگترین چیزی که ما را از آن برحذر داشته است شرک به خداوند است. همچنین وی به ما دستور داده است با مشرکان دشمن باشیم، و ما را به بیان و شرح حقیقت و باطل فرمان داده است. کسی که به آنچه پیامبر ﷺ آورده است، پایبند باشد او برادر توست، حتی اگر بسیار از او متنفر باشی. کسی که از راه راست دور شود و از آن رویگردانی می‌کند دشمن توست، حتی اگر فرزند یا برادرت باشد.

این امری است که آن را به شما یادآوری می‌کنم. علیرغم اینکه می‌دانم ـ الحمد لله ـ شما آنچه را که به شما یادآوری کردم به خوبی می‌دانید. بنابراین دیگر برای عدم تبیین کامل امری که دیگر هیچ شبهه‌ای در آن نیست، عذر و بهانه‌ای وجود ندارد در جلساتتان همواره آنچه را که میان ما و شما

می‌گذشت یادآوری کنید، بیش آنچه از برای باطل زحمت کشیده‌اید برای حق بکوشید، هیچ راه صحیح‌تری وجود ندارد، و شما هم هیچ عذر و بهانه‌ای ندارید. زیرا ـ الحمدلله ـ امروزه دین و دنیا بر این امر اتّفاق دارند. در مورد امور دنیا از قبیل، ترس، اذیت و سلطه تاریکی و گناه بر شما که قبلاً بدان گرفتار بودید، با یکدیگر سخن بگویید. آنگاه خداوند همهٔ این سختیها را به وسیلهٔ دینش از بین برد، و شما را به رهبری و سروری رساند. این امر از آثار دعوت شیخ الإسلام و امام سرشناس هدایتگر بود.

همچنین دین خداوند را که به شما ارزانی داشته است ذکر کنید. به یکی از مسایلی که قبل از انتشار این دعوت اسلامی آن را نمی‌دانستیم و آن اجرای احکام اسلامی دربارهٔ بدویان بود. علیرغم اینکه می‌دانستیم که اصحاب پیامبر با اهل ردّه که بیشتر آنان ادعای مسلمان بودن می‌کردند، جنگیدند. گروهی از آنان ارکان اسلام را به جا می‌آورند. علیرغم اینکه می‌دانیم کسی که یک حرف از قرآن را تکذیب کند، حتی اگر عابد باشد، کفر ورزیده است. کسی که دین یا یکی از امور دین را مورد استهزاء قرار دهد، کفر ورزیده است. کسی که حکمی را که بر روی آن اجماع وجود دارد، انکار کند، کفر ورزیده است و احکام تکفیر کننده دیگر مصداق همه این امور بلکه بیشتر، دربارهٔ صحرانشینان وجود دارد، ما به پیروی از پیشینیان آنها احکام اسلامی را اجرا می‌کنیم بدون هیچ دلیل و برهان.

برادران عزیزم! در این اصل تأمل و اندیشه کنید که شما را به امور بیشتر و دیگر رهنمون می‌شود. به علت اینکه اطمینان دارم شما در امری که شما را از

آن بر حذر دارند شک نمی‌کنید. نصیحت من به خودم و شما این است پیوسته تلاش کنید از خداوند طلب و استعانت کنید که شما را از شر خودتان و اعمال بدتان حفظ و شما را به راه راستی که پیامبران و بندگان نیکوکارش برآنند، هدایت سازد. و شما را از گمراهی فتنه‌ها حفظ نماید. زیرا حقیقت واضح و روشن شد. پس از حقیقت و غیر از آن چیزی جز گمراهی وجود ندارد.

از خداوند بترسید، مردم اطراف شما در خیر و شر پیرو شما هستند. اگر به آنچه که بیان کردم عمل نمودید، هیچ کس شما را به بدی متهم نمی‌سازد و شما برای افراد سرگردان همانند ستارگان هدایت خواهید بود. از خداوند سبحانه وتعالی بخواهیم ما را به راه راست هدایت کند.

الحمدلله، شیخ و خانواده‌اش و خانوادۀ ما در صحت و سلامت به سر می‌برند و بر شما سلام می‌فرستند. سلام ما را به همۀ عزیزانتان برسانید. **وصلى الله على محمد وآله وصحبه. اللهم اغفر لكاتبها ولوالديه ولذريته ولمن نظر فيه فدعا له بالمغفرة وللمسلمين وللمسلمات أجمعين.**

سپس می‌گوید: آنها با نامه‌ای که به علت وجود جواب خوب آنان در آن شایسته ذکر است، به او جواب دادند. آنگاه آن را ذکر می‌نماید.

ثالثاً: شاید آوردن نامۀ شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله که قبل از وفاتش خطاب به اهالی مغرب نوشته است، مفید باشد. شیخ در این نامه به بیان اهداف دعوت خود یعنی، عبادت خالصانه برای خداوند و پاکسازی توحید

[از شبهات و خرافات] می‌پردازد. این نامه نشان می‌دهد که روابط حسنه و رضایت موجود بین طرفین موجب بوجود آمدن توافق بین امام و مولی ابراهیم شد. که این امر پس از مناظره‌ای روی داده که در مراسم حج سال ۱۲۲۶هـق. در مکه میان علمای مغرب به رهبری مولی ابراهیم و علمای نجد به سرپرستی امام سعود بن عبدالعزیز روی داد. که موجب حصول اطمینان از صحت دعوت و نفی شبهات از شیخ محمد دربارۀ اموری که خودش و علما از آن برائت می‌جویند شد. متن نامه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ستایش از آن خداوند است او را ستایش کرده و از او یاری و مغفرت می‌طلبیم و به سوی او توبه می‌کنیم و از نفسهای شرور و اعمال بدمان به خداوند پناه می‌بریم. هر آن کس که خداوند او را هدایت کند، گمراه کننده‌ای نخواهد یافت.

و کسی که خداوند او را گمراه کند، هرگز هدایت نخواهد شد. شهادت می‌دهم که فقط الله، خداست و بی‌شریک است. و محمد بنده و فرستاده اوست. کسی که از خداوند، و پیامبرش، پیروی کند بی‌تردید هدایت شده است. و کسی که از خداوند و پیامبرش نافرمانی کند در حقیقت گمراه شده است. و فقط به خودش زیان می‌رساند. و هرگز به خداوند زیانی نمی‌رساند. درود و سلام فراوان خداوند بر محمد، خاندان و یاران او باد. اما بعد:

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدْعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ﴾. (یوسف: ۱۰۸).

«بگو: راه و طریقه من این است که همگان را به سوی الله (خداوند واحد یکتا) دعوت کنم، از روی آگاهی و بصیرت، خود و پیروانم، و خداوند (یعنی همان کسی که من به سوی او دعوت می‌کنم) پاک و منزّه است از هرگونه عیب و نقص و شبیه و شریک، و من از مشرکان نیستم».

خداوند تعالی همچنین می‌فرماید: ﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾. (آل عمرن: ۳۱).

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد که خدا آمرزنده مهربان است».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُواْ﴾. (الحشر: ۷).

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و آنچه نهی کرده خودداری نمائید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید».

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿ ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَٰمَ دِينًا﴾. (المائده: ۳).

«امروز دین و آیین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم».

خداوند سبحانه بیان فرموده است که دین را از طریق پیامبر ﷺ و بر زبان او کامل نموده و ما را به عمل نمودن به آنچه از سوی خداوند بر ما نازل شده است، دستور داده است. همچنین به ما امر کرده است که از بدعت، تفرقه و اختلاف دوری کنیم. خداوند می‌فرماید: ﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ (الأعراف: ۳).

«از آنچه از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است پیروی کنید، و از فرمان غیر خداوند پیروی نکنید و از انتخاب ولیّ و سرپرستی جز او خودداری نمایید، کمتر متذکر می‌شوید».

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ (الأنعام: ۱۵۳).

«و این راه مستقیم من، راه توحید، راه حق و عدالت، راه پاکی و تقواست، از آن پیروی کنید، و هرگز در راههای انحرافی و پراکنده گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می‌کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می‌پاشد، اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند تا پرهیزکار شوید».

پیامبر ﷺ خبر داده است که امت او وجب به وجب و قدم به قدم از امت‌های پیشین، پیروی می‌کنند. در (صحیحین) و کتابهای دیگر به روایت از پیامبر ﷺ آمده است که ایشان فرموده: **«لَتَتَبِعَنَ سَنَنَ مَنْ كان قبلكم حَذْوَ**

القُذة بالقُذة حتی لو دخلوا جُحرَ ضَبٍّ لدخلتموه»: «بی‌تردید شما از آداب و رسوم کسانی که قبل از شما بودند، دقیقاً پیروی می‌کنید، به طوری که اگر آنان به سوراخ سوسماری وارد شوند، بی‌تردید شما نیز به داخل آن می‌روید. گفتند: آیا آنها یهودیان و نصاری هستند؟ ایشان فرمودند: پس چه کسانی هستند؟ در حدیث دیگری آورده است که امت او به ۷۳ فرقه تبدیل و متفرق می‌شود که به جز یکی همگی در آتش هستند. گفتند: آن فرقه کدام یک از فرقه‌های مسلمانان است؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمودند: «فرقه‌ای که به آنچه امروزه من و یارانم به آن اعتقاد داریم، باور داشته باشند. و بدان عمل نمایند».

بنابراین، مصیبت‌ها و بلایای فراگیر مانند امور زیر بر همگان معلوم است که مهمترین و بزرگترین آنها شرک ورزیدن، رو کردن، به مردگان و در خواست پیروزی بر دشمنان و برآورده شدن نیازها و حل مشکلاتی که فقط خداوند می‌تواند آن را حل نماید؛ از آنان همچنان نزدیکی و تقرب به آنها به وسیله نذر، قربانی و کمک گرفتن از آنها در حل مشکلات و جلب منافع و انواع دیگر عبادات است که فقط شایسته خداوند می‌باشد. اختصاص دادن مقداری از عبادت به غیر خدا مانند اختصاص دادن همه آن [به غیر او] می‌باشد زیرا خداوند بی‌نیازترین شریکان از شرک است و فقط اعمال خالصانه را می‌پذیرد. چنانکه می‌فرماید: ﴿فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ۝٢ أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ

إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ۝٣﴾. (الزمر:۲، ۳).

«پس خدا را پرستش کن، و دین خود را برای او خالص گردان، آگاه باشید که دین خالص از آنِ خداست، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان این بود که: اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند، خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند، خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند».

خداوند سبحانه بیان فرموده است که فقط دین را که خالصانه و برای کسب رضایت او باشد، می‌پذیرد و مشرکان فرشتگان، پیامبران و افراد صالح و نیکوکار را می‌خوانند تا آنان را به خداوند نزدیک کنند و در پیشگاه او برایشان شفاعت کنند. خداوند همچنین بیان نموده است که او کسی را که دروغگو و کفر پیشه باشد هدایت نمی‌کند. خداوند آنها [مشرکان] را به علت این ادعا تکذیب و تکفیر می‌نماید و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ﴾.

«خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند».

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّـُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾. (یونس: ۱۸).

«آنها غیر از خدا معبودهایی را می‌پرستند که نه زیانی به آنان می‌رساند (که از ترس زیانشان آنها را بپرستند) و نه سودی می‌رساند که به خاطر سودشان مورد، عبادت قرار دهند، آنها می‌گویند: اینها شفیعان ما در پیشگاه خدا هستند، آیا شما خداوند را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد، خداوند منزه، و برتر است از شریکهایی که برای او می‌سازند».

خداوند بیان نموده است کسی که بین خود و خداوند واسطه‌هایی را قرار بدهد و از آنها طلب شفاعت کند، در حقیقت آنها را پرستش کرده است و آنها را شریک خداوند قرار داده است. زیرا همهٔ شفاعت از آن خداوند است. خداوند می‌فرماید: ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗا﴾. (الزمر: ٤٤).

«بگو: تمام شفاعت از آنِ خداست».

پس هیچ کس بدون اجازه او شفاعت نمی‌کند. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦ﴾. (البقره: ۲۵۵).

«کیست که در نزد او جز به فرمانش شفاعت کند».

همچنین می‌فرماید: ﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩﴾. (طه: ۱۰۹).

«در آن روز (قیامت) شفاعت هیچ کس سودی نمی‌دهد، مگر کسانی که خداوند رحمان به او اجازه شفاعت داده، و از گفتار آنها (در این زمینه) راضی است».

خداوند جز توحید امر دیگری را نمی‌پسندد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ﴾. (الأنبیاء: ۲۸).

«هرگز شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که بدانند خدا از او خشنود است، و اجازه شفاعت او را داده است».

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدْعُوا۟ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ ۖ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُۥ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُۥ﴾. (سبأ: ۲۲، ۲۳).

«به آنها بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارند بخوانید، این معبودهایی ساختگی نه مالک ذره‌ای در آسمان و زمینند، و نه شرکت و نصیبی در خلقت و مالکیت آنها دارند، و نه هیچ یک از آنها یاور خداوند در آفرینش بوده‌اند* هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده فایده ندارد».

شفاعت حقیقت دارد و در دنیا فقط از خداوند طلب می‌شود چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ ٱلْمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا۟ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا﴾. (الجن: ۱۸).

«مساجد از آنِ خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٦﴾. (یونس: ۱۰۶).

«غیر از خدا اشیایی را که نه سودی به تو می‌رساند، نه زیانی، پرستش مکن، چرا که اگر چنین کاری کردی، از ستمگران خواهی بود».

حتی رسول الله ﷺ که سرور شفیعان و صاحب مقام محمود و آدم و فرزندانش همگی در زیر پرچم او هستند، جز با اذن خداوند شفاعت نمی‌کند. حتی برگزیده مخلوقات (رسول الله ﷺ) نیز بی‌مقدمه شفاعت نمی‌کند. بلکه: (می‌آید و به سجده می‌افتد و خدا را با ستایش‌هایی که فقط خود آنها را می‌داند، حمد و ستایش می‌کند، سپس گفته می‌شود سرت را بلند کن، بگو، کلامت شنیده می‌شود، [هر آنچه می‌خواهی] طلب کن تا به تو داده شود. شفاعت کن تا مورد شفاعت قرار گیری. سپس برای آنان حدی را تعیین می‌کند تا آنان وارد بهشت شوند). حال، پیامبران و نیکوکاران دیگر چگونه چنین می‌کنند؟ مسأله‌ای را که ذکر کردم مورد اتفاق علمای مسلمان است. بلکه سلف صالح از صحابه، تابعین، ائمه چهارگانه و افراد دیگری که از آن پیروی می‌کردند و براساس راه و روش آنان عمل می‌نمودند، بدان معتقدند.

اما اعمالی مانند طلب شفاعت از انبیاء و اولیا پس از مرگ آنان، بزرگداشت و تعظیم قبرهایشان به وسیلهٔ ساختن گنبد بر روی آن، نورانی

کردن آن، نماز خواندن در کنار آنها، تبدیل کردن آنها به عیدگاه و قرار دادن نگهبان و نذر کردن برای آنها همه اینها، اموری هستند که پیامبر ﷺ از وقوع آنها خبر داده است و مردم را از آنها بر حذر داشته است. چنانکه در حدیث از ایشان روایت شده است که فرمودند: «**لا تقوم الساعة حتی یلحق حيّ من أمتي بالمشركين، وحتی تعبد فئام من أمتي الأوثان**» «قیامت بر پا نمی‌شود مگر زمانی که گروهی از امت من به مشرکان پیوندند و گروههایی از امت من بت‌ها را بپرستند». ایشان به شدت از توحید حمایت کردند و همه راههایی را منجر به شرک ورزیدن می‌شود، بستند. چنانکه در صحیح مسلم به روایت از جابر آمده است، ایشان از گچ کاری قبرها و ساختن بنا بر روی آنها نهی فرمودند. همچنین روایت شده است که ایشان، علی بن أبی‌طالب رضی الله عنه را [به منطقه‌ای] فرستاد و به او دستور داد: هر قبر مرتفع و بلندی را که مشاهده نمود آن را با زمین یکسان کند. همهٔ بتها و تصاویر را بشکند. به همین دلیل بسیاری از علما می‌گویند: ویران کردن و تخریب بنای ساخته شده بر روی قبور واجب است زیرا براساس نافرمانی از پیامبر ﷺ بنا شده است.

این امر موجب به وجود آمدن اختلاف میان ما و مردم شده است. کار به جایی رسید که ما را تکفیر کردند و با ما جنگیدند و خود و اموال ما را حلال شمردند. تا اینکه خداوند ما را بر آنان پیروز و یاری کرد. این امری است که مردم را به سوی آن دعوت می‌کنیم و پس از اینکه بر آنان دلیل و حجت از

قرآن و سنت و اجماع علمای نیکوکار و پیشین امت اقامه کردیم و آنان از قبول آن سرباز زدند با آنان می‌جنگیم. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ﴾. (الأنفال: ۳۹).

«با این دشمنان سرسخت مبارزه کنید، و پیکار را همچنان ادامه دهید تا فتنه برچیده شود و دین یکپارچه برای خدا باشد».

کسی که با دلیل و حجت به دعوت ما پاسخ نگوید، با او می‌جنگیم. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ۝٢٥﴾. (الحدید: ۲۵).

«ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافعی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی‌آنکه او را ببینند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است».

ما مردم را به برپایی نماز جماعت به شیوه شرعی، دادن زکات، روزه ماه رمضان، حج خانه خدا دعوت می‌کنیم. ما همچنین مردم را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت می‌کنیم. خداوند می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي

ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ﴿٤١﴾﴾. (الحج: ٤١).

«آنها کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیم نماز را بر پا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند».

این همان چیزی است که بدان ایمان و اعتقاد داریم. کسی که بدان عمل نماید، برادر مسلمان ماست، او همانند ماست.

همچنین معتقدم که: امت پیامبر ﷺ که از سنت او پیروی می‌کنند، بر گمراهی اتفاق پیدا نمی‌کنند، و همواره گروهی از امت او بر حق و مورد یاری هستند و کسانی که با آنان دشمنی و مخالفت می‌کنند، به آنان زیانی نمی‌رسانند. تا اینکه فرمان خداوند [قیامت] فرا می‌رسد و آنان همچنان بر آن عقیده ثابت هستند. وصلی الله علی محمد[1].

---

[1]- هفته شیخ محمد بن عبدالوهاب: (المجموع) (۱۱۰ ـ ۱۱۵)، الرسائل الشخصیه و همچنین نگا: (الدرر السینه).

رابعاً: نقش ملک عبدالعزیز در تصحیح این اشتباه:

در سال ۱۳۴۳هـق. زمانی که ملک عبدالعزیز بعد از سقوط خلافت اسلامی عثمانی و پس از اینکه مدنیه و جده را به قلمروش اضافه کرد، وارد مکه شد، اندیشه‌های بیگانه و جدید او را به امر فراوانی متهم می‌کردند که وی از آنها کاملاً بری بود. گفتند: مذهب او وهابی است که پنجمین مذهب است. وی به قداست حرمین اهانت کرده است. آنها با خمپاره مسجد رسول خدا ﷺ را مورد هدف قرار داده‌اند، و به ناموسها تعرض کردند. آنها پیامبر ﷺ را دوست ندارند و بر او درود نمی‌فرستند. و دروغهای دیگری که از قبل تکرار می‌شد. گروهی از علمای اهل حدیث به حجاز آمدند و مراسم حج را به جای آوردند. و مسجد پیامبر ﷺ را زیارت کردند، آنان به دروغ بودن این ادعاها پی بردند و به هند بازگشتند تا به افتراها پاسخ دهند و حقیقت آنچه را که دیده‌اند بیان کنند. آنان در رد بر نشست‌های لکنوء و دهلی، دو نشست برگزار کردند. روزنامه‌ها از جمله «أهل الحدیث»، «أخبار محمدی» «زمیندار» درباره حقیقت حال و افکار ملک عبدالعزیز و اعمال اصلاحی او در حرمین، توجه به امنیت و آسایش حجاج، سلامت عقیده و غیرت او در راه دین خدا مطالب فراوانی نوشتند.

وی با هدف بیان حقیقت عقیده‌ای که بدان معتقد بود، اقدام به مکاتبه با دیگران نمود و در میان جلسات و گروههای سالانه حجاج به سخنرانی می‌پرداخت: از جمله سخنان وی که در یک سخنرانی در قصر پادشاهی مکه

در روز اول ذی‌الحجه سال ۱۳٤۷هـق. مطابق با ۱۱ مه سال ۱۹۲۹م تحت عنوان (این عقیده ماست انجام داد، مطالب زیر می‌باشد:

عده‌ای ما را «وهابی» و مذهب ما را «وهابیت» می‌نامند با ادعای اینکه مذهب ما، مذهب پنجم است. این یک اشتباه بزرگ است که نامش از ادعاهای دروغی است که افراد دارای قصد و غرض خاص آن را ترویج می‌کردند. ما مذهب جدید یا عقیده جدیدی نداریم. محمد بن عبدالوهاب امر یا عقیده تازه‌ای نیاورده است. عقیده ما همان عقیده سلف صالح «پیشینیان نیکوکار» است که در قرآن و سنت پیامبر ﷺ و عقاید و آثار سلف صالح آمده است.

ما به ائمه چهار گانه احترام می‌گذاریم و در نظر ما شافعی، مالک، ابوحنیفه و احمد با همدیگر هیچ فرقی ندارند. همه آنها از نظر ما مورد احترام هستند. ما در امور فقهی براساس مذهب حنبلی عمل می‌کنیم.

این همان عقیده‌ای است که شیخ الإسلام محمد بن عبدالوهاب [مردم را] بدان دعوت می‌کرد و این همان عقیده ماست که براساس یکی دانستن خداوند ـ عز وجل ـ و توحید خالص و پاک و به دور از هر شبهه و آلایش بدعتی بنا شده است. این عقیده توحیدی است که ما مردم را به سوی آن دعوت می‌کنیم، همان چیزی است که ما را از مصیبت‌ها و محنت‌هایی که بدان دچار شده‌ایم، نجات می‌دهد.

اما تجدیدی که گروهی با ادعای اینکه باعث نجات ما از دردهایمان می‌شود. می‌خواهند به وسیلهٔ آن مردم را فریب دهند، باعث رسیدن به هیچ هدفی نمی‌شود و ما را به سعادت اخروی نزدیک نمی‌سازد.

مسلمانان تا زمانی که براساس کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ عمل نمایند، بر مسیر هدایت حرکت می‌کنند و آنان فقط به وسیلهٔ توحید خالص به سعادت دنیا وآخرت دست می‌یابند. ما تجدیدی را که موجب از دست رفتن دین و عقیده‌مان شود نمی‌خواهیم ما فقط رضایت پروردگار ـ عز وجل ـ را می‌خواهیم کسی که برای رضایت خداوند تلاش نماید، خداوند برایش کافی و یاور اوست. تجدید به مسلمانان سودی نمی‌رساند، بلکه فقط بازگشت به اعتقادات سلف صالح «پیشینیان نیکوکار» موجب سعادت و رستگاری آنان می‌شود.

آنان در حقیقت از عمل کردن به آنچه در کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ آمده است، دور شده بودند و در گناهان و بدیها غرق شده بودند. خداوند ـ جل شأنه ـ آنها را دچار شکست کرده و به ذلت و خواری گرفتار کرد. و چنانچه آنان به کتاب خداوند و سنت پیامبرش ﷺ چنگ می‌زدند و بدان عمل می‌کردند. دچار مصیبت و گناه نمی‌شدند. و عزت و افتخارشان را از دست نمی‌دادند.

من در حالی که از اموال دنیا و نیروی انسانی چیزی ندارم، قیام کردم، دشمنان به من حمله کردند. اما به فضل و قوت خدا بر دشمنان چیره شدم و همه این سرزمین را فتح کردم.

مسلمانان امروزه به علت ترک عمل به کتاب خداوند و سنت پیامبر ﷺ به فرقه‌های مختلفی متفرق شدند. اینکه گمان کنیم که بیگانگان باعث این تفرقه شده‌اند، فکر اشتباهی است. علت این مصیبت‌ها خودمان هستیم نه بیگانگان. یک نفر خارجی به سرزمین می‌آید و در میان هزاران بلکه میلیونها مسلمان زندگی می‌کند. او به تنهایی کار می‌کند، آیا می‌توان باور کرد که یک نفر بتواند بر میلیونها نفر تأثیر بگذارد، بدون اینکه در میان این میلیونها نفر افرادی باشند با افکار و اعمالشان به او کمک کنند؟؟!

هرگز!! علت بلا و مصیبت‌ها همین افراد هستند که در حقیقت دشمن خدا و خودشان هستند. پس باید خود مسلمانان را سرزنش کرد، نه بیگانگان را. اگر بنایی محکم و استوار باشد. هیچ چیز نمی‌تواند آن را تخریب و ویران کند. به شرطی که در آن سوراخی به وجود نیامده باشد که کلنگ‌ها از آن وارد شوند، مسلمانان نیز چنین هستند. اگر آنان با هم متحد می‌بودند، کسی نمی‌توانست صفوف آنان را بشکند و وحدت آنان را از بین ببرد.

در سرزمینهای عربی و اسلامی افرادی هستند که در راه زیان رساندن به شبه جزیره عربستان و اسلام، از ریشه بر کردن آن و اذیت کردن ما مسلمانان تلاش می‌کنند. اما إن شاء الله تا زمانی که ما زنده هستیم آنان به اهداف شومشان دست نخواهند یافت.

اگر مسلمانان با هم متحد باشند و به قرآن و سنت پیامبر ﷺ عمل کنند، خوشبخت و سعادتمند هستند، بی‌تردید مسلمانان با عمل کردن به آن پیشرفت می‌کنند، و با یکدیگر بر سر عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ

و آنچه در آن آمده است و دعوت خالصانه به سوی توحید اتفاق نظر پیدا کنند. بی‌تردید من به سوی آنان خواهم شتافت و به همراه آنان در هر عمل و حرکتی که انجام می‌دهند همراه و همگام خواهم بود.

به خدا سوگند من حکومت و قدرت و شکوه آن را نمی‌خواهم، هدف من فقط جلب رضایت پروردگار و دعوت به سوی توحید است، تا مسلمانان در میان خودشان بر سر تمسک و عمل به آنان اتفاق پیدا کنند. در این صورت من نه به عنوان پادشاه و رهبر بلکه به عنوان یک خادم آنان را همراهی می‌کنم[۱].

در ۲۳ محرم سال ۱۳٤۸هـق. مطابق با اول ژانویه ۱۹۲۹م. در یکی از سخنرانی‌هایشان گفتند: بی‌تردید دریافته‌اید که بعضی از مردم از راه هدایت، فاصله گرفته‌اند، و راه مستقیم را ترک کرده‌اند، و به دام‌های شیطان گرفتار شده‌اند، کینه‌هایی که بعضی از کسانی که ادعای مسلمان بودن می‌کنند و به داشتن غیرت برای اسلام تظاهر می‌کنند.

خداوند می‌داند که دین از آنها و اعمالشان بیزار است. من بارها گفته‌ام و هنوز هم می‌گویم: من به حدی که از بعضی از مسلمانان می‌ترسم، از بیگانگان هراسی ندارم. کار بیگانگان شناخته شده است و می‌توان از اعمالشان اجتناب کرد و حتی الامکان برای جلوگیری از حملات آنها و نقش بر آب کردن نقشه‌هایشان تلاش کرد. به علاوه آنان نمی‌توانند با ادعای

---

[۱]- نگا: (المصحف والسیف) گردآوری مجد الدین القابسی، ص ۵۵ و ۵٦.

مسلمان بودن و دفاع از اسلام با ما بجنگند. اما بعضی از مسلمانان همچنان به نام اسلام و مسلمانان بر علیه نجد و مردمان نقشه می‌کشند و سالیان درازی است که با نام اسلام با برادران مسلمانشان کار زار می‌کنند.

دولت عثمانی که ـ به عنوان یک دولت اسلامی بیش از همه مردم به ما نزدیک بود ـ به نام اسلام و مسلمانان بسیار با ما جنگید، و از همه اطراف به ما هجوم کردند. مدحت باشا از سوی قطیف و احساء به ما حمله کرد. از طرف حجاز و یمن نیروهای فراوانی به ما حمله‌ور شدند. همچنین نیروهایی به ما یورش کردند و از هر طرف ما را محاصره کردند تا ما را از بین ببرند. آنان با ادعای اینکه «وهابیت» مذهب جدیدی است، محمد بن عبدالوهاب بدعت جدیدی آورده است و باید با «وهابی‌ها» جنگید، و ادعاهای باطل دیگر به ما حمله‌ور شدند، آنان با این ادعاها افراد ساده لوح را فریب دادند. آنان گول خوردند و تحت تأثیر گفته‌ها و اقوال آنان قرار گرفتند. اما خداوند ما را بر آنان چیره کرد و یاری داد.

در این دوره، افراد دیگری نیز چنین کردند و ما از هر طرف محاصره شدیم. دوباره می‌خواستند با نام دین کار ما را یکسره کنند. اما خداوند ما را بر آنان پیروز کرد، و کلمهٔ خود را برتر قرار داد. خداوند به وسیلهٔ قوّت توحیدی که در قلب‌هایمان، و ایمانی که در سینه‌هایمان است، ما را یاری کرد. خداوند می‌داند که توحید فقط بر جسم و تن ما چیره نشده است. بلکه بر قلبها و همهٔ اعضای وجودمان حکومت می‌کند. ما از توحید وسیله‌ای برای بر طرف کردن نیازهای شخصی، یا به دست آوردن منفعت و سودی استفاده

نکرده‌ایم. بلکه فقط براساس عقیده راسخ و ایمان قوی به آن اعتقاد پیدا کرده‌ایم تا کلمۀ خداوند همواره برتر باشد[۱].

پس از این تلاش خالصانه فقط از خداوند ـ سبحانه وتعالی ـ می‌خواهم که این عمل را خالصانه برای خود قرار دهد، و برای طلاب علم و مشتاقان معرفت مفید واقع گرداند.

وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمين، وصلى الله وسلم على سيدنا ونبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

---

[۱]- منبع سابق ص ۵۸، ۵۹.

منابع:

١- قرآن كريم.

٢- الأعلام، الزركلى.

٣- احاديث قدسى.

٤- الاستقصاء لأخبار دول المغرب الأقصى، الناصرى.

٥- الإعلام بمن حل مراكش وأغمات من الأعلام، عباس بن ابراهيم.

٦- الإمام محمد بن عبدالوهاب، عبدالله بن سعد بن رويشد.

٧- المعيار المعرب، أبى العباس احمد الونشريسى.

٨- البيان المغرب فى أخبار الأندلس والمغرب، ابن عذارى المراكشى.

٩- تاريخ أفريقيا الشماليه، شارلى اندرى، ترجمه محمد مزالى و بشير بن سلامه

١٠- الحلل السندسيه.

١١- الفرق الإسلاميه فى شمال أفريقيا، الفردبل، ترجمه عبدالله بدوى.

١٢- المغرب الكبير، الدكتور عبدالعزيز سالم و الدكتور جلال يحيى.

١٣- الكامل، المبرد.

١٤- الوهابيون والحجاز، محمد رشيد رضا.

١٥- رحله سادلير، ترجمه أنس الرفاعى.

١٦- الدرر السنيه فى الفتاوى النجديه، گردآورى، سليمان بن سحمان.

۱۷- الإمام محمد بن عبدالوهاب، دعوته و سیرته، شیخ عبدالعزیز بن باز.

۱۸- تاریخ نجد، شیخ حسین بن غنام، تحقیق شیخ عبدالعزیز آل الشیخ و الدکتور محمد أسد.

۱۹- الدوله السعودیه، الدکتور عبدالرحمن عبدالرحیم.

۲۰- عجائب الآثار فی التراجم والأخبار، عبدالرحمن جبرتی.

۲۱- آثار ورسائل شیخ محمد بن عبدالوهاب، گردآوری ونشر دانشگاه امام محمد بن سعود، ریاض.

۲۲- محمد بن عبدالوهاب، احمد بن حجر آل طامی.

۲۳- مصباح الظلام، شیح عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن.

۲٤- عنوان المجد فی تاریخ نجد، ابن بشر.

۲۵- محمد بن عبدالوهاب داعیه التوحید والتجدید فی العصر الحدیث، محمد بهجت الأثری.

۲٦- البیان المفید فیما اتفق علیه علماء مکه ونجد من عقائد التوحید، چاپ اول.

۲۷- محمد بن عبدالوهاب، مصلح مظلوم، تألیف مسعود ندوی.

۲۸- السحب الوابله علی ضرائح الحنابله، ابن حمید نسخه خطی.

۲۹- علماء نجد خلال سته قرون، شیخ عبدالله بن عبدالرحمن البسام.

۳۰- فی ظلال القرآن، سید قطب.

۳۱- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فاس (گروه تاریخ).

۳۲- روزنامه (عکاظ) عربستان سعودی، جده.

۳۳- مجله آلمانی (ISLAMIKA)، جلد ۷ سال ۱۹۳۵م.

۳۴- جامع الأصول فی أحادیث الرسول، ابن اثیر.

۳۵- روضه الناظرین فی مآثر علماء نجد وحوادث السنین، محمد بن عثمان القاضی.

۳۶- الترجمانه الکبری.

۳۷- سفرنامه برک هارت به کشورهای عربی.

۳۸- اسناد عثمانی، جلد ۲، دکتر عبدالرحمن عبدالرحیم.

۳۹- مجله (الدرعیه)، شمارههای ۳ و ٤، سال ۱٤۱۹هـق. چاپ ریاض.

٤۰- مجلة (الفیصل)، شماره شوال سال ۱٤۱۹هـق. چاپ ریاض.

٤۱- مجلة (البحوث الإسلامیه)، شماره ٦۰ سال ۱٤۲۱هـق. چاپ ریاض.

٤۲- عقیده محمد بن عبدالوهاب السلفیه، الدکتور صالح بن عبدالله العبود.

خلاصه‌ای از بیوگرافی مؤلف:

- دکتر محمد بن سعد الشویعر در شهر (الشقراء) به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی را در آنجا به پایان رساند.
- در آموزشگاه علمی ریاض و سپس دانشکده زبان و ادبیات عربی به تحصیل پرداخت و فارغ التحصیل شد.

مدارک و درجات زیر را کسب نمود:

- دیپلم علوم تربیتی از مرکز منطقه‌ای یونسکو در بیروت در سال ۱۹۶۷م.
- دیپلم آمار از دانشگاه قاهره سال ۱۹۷۳م.
- ۳ دورۀ اداره در مرکز آموزشی نیروی کار برای مسئولان عالی رتبه در قاهره.
- فوق لیسانس از جامع الأزهر در قاهره سال ۱۹۷۳م.
- دکترا با نمره عالی از دانشگاه الأزهر در قاهره در سال ۱۹۷۷م.
- در وزارت معارف در زمینه آموزشی، سپس آموزش زنان و اکنون به عنوان مشاور دفتر مفتی کل کشور عربستان سعودی و سردبیر مجلۀ (البحوث الإسلامیه) که هیأت عالی علماء اقدام به چاپ و نشر آن می‌کند.
- در بسیاری از کنفرانس‌ها و نشستهای داخلی و خارجی شرکت کرده است.
- بیست و هفت اثر از او به چاپ رسیده است از جمله: **تاریخ شقراء، تاریخ حائل، نجد قبل ۲۵۰ عاماً، حماية الإسلام للمرأة، بين نور الإسلام وظلام الجاهلية، عقوبة الجريمة في الإسلام، مكانة حسن الخلق.**
- به دریافت نشان عالی ملک عبدالعزیز نائل شد.
- همچنین چندین مدال و تقدیرنامه را دریافت کرده است
- در بسیاری از برنامه‌های رادیویی، روزنامه‌های داخلی و خارجی و تحقیقات، مشارکت و اظهار نظر می‌کند.
- عضو انجمن ادبی ریاض و کمیسیون فرهنگی جمعیت و... می‌باشد.

مطابع الحميضي ت، ٤٥٨١٠٠٠ ف، ٤٥٩٢٢١٧ الرياض



تصحيح خطأ تاريخي حول الوهابية

تأليف

د/ محمد بن سعد الشويعر

ترجمه إلى اللغة الفارسية

إسحاق بن عبدالله دبيري العوضي

طبع ونشر

الرئاسة العامة للبحوث العلمية والإفتاء

الإدارة العامة لمراجعة المطبوعات الدينية

الرياض - المملكة العربية السعودية

وقف لله تعالى

الطبعة الأولى ١٤٢٨هـ



تصحيح اشتباه

تاريخي درباره وهابيت

تأليف

دكتر محمد بن سعد الشويعر

ترجمة

إسحاق بن عبدالله دبيري العوضي

چاپ ونشر
مديريت پژوهشهاى علمى وفتوا
اداره مركزى بازنگرى مطبوعات دينى
عربستان سعودى - رياض

وقف لله تعالى

چاپ اول ١٤٢٨ - ١٣٨٦هـ